

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228228

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

مرا که اسی سخن شد بر انجی م بود
بنور غیبت با هم سرای نام خدا

سخن چه نه بسم و راس نام خدا
زمان از چه بسم و راس نام خدا

محمد که نقاش صانع ربانی در بارگاه فیض و فضل سجانی بر در و دیوار قصر وجودشانی نقوش و
سنتی آن حکم شمایه و شکری که فراتر از شرف آسمانی شمع و شمع نغمه نامتناهی شمع سواطع آسمان
سحرگاه بی و ساکن بوطن طالبان آرنا آکاشیای کماهی هنوز حضور آن شکر برافروزد
شارع جناب آن مالک الملک شاید و بسیار بسیار تاجی مانده از زاریات تسلیمات بر روح
برفتوح معطر و معطر فرخنده المجلل الغنی شمع الاعم فضل المسلمین قائم الدین محمد علی
عظیمی روح او گرداب پسین سلسطان برل که حق از نور سندیست و مانند ندارد
محمد اسوگند است و بی سائیه آفرید حق شک نیست و تا خلق بداند که بی مانند است
خزیر آل طاهرین و بر صاحب طبعین اد که ماریان دین و شوان یقین اند سه بر دم
از ماصد در و مصلح سلام و بر محمد آل و اصحابش تمام و بعد بسط بساط محمد خالص کائنات
و نیست فضل الوجود بر طلائع صفات و الا انشان عالی درجات این بی غیر محض
الایق نظیرین مکرده راه خرد و یقین ناچیز خفی و علی سید محمد صادق علی رضوی لکنی
هی چار و دوازده بان فاشی پی گوئی او پنجم می تراود که کوکب پیغمبری صفا و قیسه قصیده برده
که محمد بیخ ذره ذره از هر جانب از هر جوی آورده و باین نام در قیسه می کرده حق قصیده است که مقابل موقوف

خودش و شعری را برده و بهیای پر صفای او هر ماه رو بخوف کرده پیش از او ای تاج سر مقبول
 ترین مدایح سدا بشنودان دشت نفسی هر مصرعش سنج مجمع یکا کات فارغ از مدح
 گفتن بامیت لاسحت هوا اشعارش رونق بازار عقد پر دین شکسته و جوهر
 زوهر الفاظ بر انوش تخته بر دکان جوهریان بلاغت شعار بر لبه طبعش طبع و آواز
 حقیقت و قطعش سطح هر طرفی کثرتی از عالمان آن بین مد او نش بدرجه و تالیف
 رسیدند و پیشتری از موفغان آن بغض فراوش سر خوش صبا می سوخت گردیدند و بدنگه
 این قصیده فریده از بحر بیط است که هر مصرعش بوزن متفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن
 میشود و بالتزام جن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف رومی سه ای چند جا
 که اشباع نیست مانند رمی وطنی و غیر ذلک و گشتن رکن سوم را سالم و آوردن
 رکنین اولین را بطور مختلف که چهار صورت دارد و پنجون باشند چنانچه در این
 بحر ان بندگی سلم و قسمت یا هر دو سالم چون ام مهبت الیج من لقاء کاطمه یا اوئی و
 دوم سالم مثل و راوده اقبال انعم من ذهب یا لکس چون من نفسه فارها
 ایاشم و ضبن عبارت است از هقاط حروف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد
 چنانچه فاعلن اگر پنجون سازند فاعلن می شود و چون و متفعلن ضبن راه یا یا متفعلن
 می ماند و متفعلن فاعلن می گردد و اشباع گشتن قسمه یافته یا کسره است بر وجهی که و او
 یا الف یا استلفظ گردد و آن متلفظ را در قطع اعتبار می نمایند چنانچه سلم و انعم و غیره را
 بوزن فاعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرع یا چند جا است چون اشباع های من
 و مصرع باینین هم من و مضطرب :-

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبر که بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
 بحر العلوم شرف المله و الدین محمد بن سعید بن حماد البومری رحمه الله علیه چنین بنقو است
 که مدتی مدید عیال بیماری روی نمود و چنانکه در آن بیماری مرا افلاخی لاحق گشت و بعضی از
 اعضا من باطل گردانید و مرا از این کشتی و پریشانی حاصل آمد لب التیاج بخدا می توانم

نمودم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شفعه و در واد بران این یارند و ده از من این قصیده که بسیار
 را که در آن مع کرده ام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسیار شوق در حالتی که التماس گفته بودم از جاهد
 و رفعت از حضرت او صلی الله علیه و سلم و توسل بودم بوجاهت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
 کرده بودم بچنانچه آنرا در شب جمعه که منزل خلی بود و انصرع و زاری نمودم با الله تعالی غرض جل
 تو جود عار از انفس گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخت بر آن بیاری و قلع از این
 زائل گردانید هر گشت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم پس ازین جهت مرا شادمانی زیاده گشت
 و بسبب حاجتی که مراد بود به بازار قم فخری صابغی مرا بیافقت و بر من سلام کرد و مرا متعین
 عافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدید را بشنوم و
 و اول قصیده را بخواند و حال نگه هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین بکایت
 محب بماندم و فقم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فخر گفت و شنیدم
 پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بخواند و آن حضرت صلی الله علیه و سلمی و چنین دعا فرمود
 و وق منی انکدرخت و زمانه ای که یار دیر اوستی و منی و چنین پس آن فخر را بشارت نمود و مردم را برهان
 کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او بیست و نه و یک گشت این قصیده در میان
 مردم فاس گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر کرد او را بجا و این می گفتند و از اعیان مردم التزام نمود
 بود که استماع این قصیده بر گوار نمایند و الا در زمانیکه استاده باشد و سر سر بنده و بچستین
 سعد الدین فاروقی که نائب بهار الدین مذکور بود و او را مرضی سخت بهمی شربت بود و بکوری کرد
 نموده مجموع طبیبان از دواوی آن عاجز اندنند پس در خواب دید که گوینده می گوید او که بر دوسو
 صاحب تو بهار الدین و برده را بستان و بر سر دو چشم خویش بنده و برکت پیغمبر خدای صلی الله
 علیه و سلم از خدای تعالی در خواست که حضرت او جل جلاله ترا عافیت بخشد پس چون رو شد
 سعد الدین پیش بهار الدین آمد و قصه خواب با او باز گفت بعد از آن بهار الدین او را گفت
 که من نیدانم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستاند و بفرستد
 آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی در خواست نمود و برکت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خدای
 تعالی تمجیل فرموده شفا داد و آنرا و این قصیده مبارک برکت حضرت رسالت صلی الله علیه

[illegible]

سہ مرتبہ بخواندے این دعا بخواند اللہ اس کا کثرت زنا و سہا طیباً مبارکاً من غیر کہ و مسکلاً
استقبلوا من غیرہ و اعوذ بک من فتنی الفقر و الذین اللہ لے اس کا کما ہیکل ایزد المقدس
البارک المہیون ان صلی علی محمد و علی آل محمد و ان تغفر لی ذنوبی کلما تقضی حاجتی و تنصر علی
اعدائی و تفتح لے ابواب خیرک من الرحمة والدولة و السعادة و السلامة و السخوة و العزة و النعمة
و الفتح و الکسب و کھنتہ و تحصنہ من کل جہم و غم و حزین و اکم و مرض و خوف و جوع و انس و عن
کل حاسد و ظالم و نمام و عاز و جبار و قہار و عابثہ و آفة و حاجتہ و بلا و دواء و عن مہج غفلة
و غلطة و شدہ ثلثیہ موسویہ و مہنویہ سبح یا قدوس یا رب العالمات و الروح برحمتک یا ارحم
الرحمین بیت ماخیر من محل اجابت است سہ مرتبہ بخواند بیت و سن ہو الایۃ و بیت سہ مرتبہ
حرم محل اجابت اند کہ کان بار بخواند و سن کن بر رسول اللہ محل اجابت اے بخواند بیت فان
لے ذمہ محل اجابت است بعد خواندن این بیت استغاث یا رسول اللہ یا زده مرتبہ بخواند
بیت یا اکر ام الخلق محل اجابت است بعدہ این دعا بخواند اللہ ارحمنا و ارحمنا و ارحمنا
اما ینام و کھنابہ کنک الذی لا یرام اللہ حفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ايماننا و
عن شماننا و عن فوق رؤسنا و من تحت اقدامنا حفظنا ما ماس من کل المعاصی و الآفات
و البلیات و من کل شر ذمی شر جہنک یا ارحم الرحمین بیت و سن یضی رسول اللہ محل
اجابت است بعدہ این دعا بخواند اللہ انی ہا لک لراحمہ عند الموت و بعد عند الحیات
اللہ لے اعوذ بک من شر یاءلج فی الارض و یخرج فیہا فینزل من لہا و یخرج فیہا و هو ارحم
الغفور اللہ جلہ فی مینی حقرا و فی ہمین الناس و قبرائے جہنک کثیرا و مذکر کثیرا انک کنت
بنا بصیر ابیت ما رحمت محل اجابت است بعدہ این دعا بخواند اللہ انی اعوذ بک من ذیاب
الدولة و تفسیر نعمتہ و تحویل لہا قبتہ و غلبتہ لشفاعة و بعد السعادة و ہا لک لاسن و الامان
و الایمان و لہف و لہفات فی الدنیا و الآخرة برحمتک یا ارحم الرحمین بعد فراغ قراۃ قصیدہ
این دعا بخواند اللہ انی اتوسل بقراۃ ہذہ القصیدۃ المبارکہ لیک ان یعطینی خبر الدارین
برحمتک یا ارحم الرحمین و این آیت نیز یک مرتبہ بخواند اللہ ربنا ارفع بنا و بین قوسنا باحتی
وانت خیر الناقین و ان تستقوا نقدا باکم لفتح ما فتحت اللہ الناس من رحمۃ غلامک

لها ویک فلا مسل لمن عبده وهو الخیر الحکیم فافتح بینی وینم نعمت بخنی و من سے
 سن المؤمنین ففتحت السماء فکانت ابوابا وسیعیت کجبال فکانت سراجا جئات عدت
 لهم الا ابوابنا فتحنا لک فتحا مبینا لینفکک الله ما تقدّم من عبثک و ما تأخر و اخر
 تخبرنا انصر من الله وفتح قریب لشجرة المومن یرحمک یا ارحم الراحمین طریق دیگر چنان
 قصیده بروی شمس و کند اول این در و بخواند اللهم صل علی محمد و بارک و سلم بعد و
 کل معلوم لک و در مرتبه استغفر الله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
 و سأل التوبه بعدة سه مرتبه بیت فارسی مذکور بخواند بعد آیه لقد جاءکم تعظیم و اللهم صل
 علی محمد فی الاولین و الاخرین و فی الهللا الا علی الی یوم الدین یرحمک یا ارحم الراحمین
 بخواند بعد و در دهم مذکور بخواند بعد بیت فارسی مذکور خوانده سه مرتبه در و مذکور
 بخواند بعد قصیده شروع نماید بیت استغفر الله کل اجابت است این دعا مذکور بخواند اللهم
 یا من ادخل علی ثمانه و آنچه در دل داشته باشد است دعا نماید حق تعالی بیک نعم قبول کند
 و دست بر سینه نهد و در آرد بر بدن تا آنجا که تواند رسانید طاعت سه محل اجابت
 بر نماسته این بیت بخواند و ذهاب بر سر کوه صلوٰه شریف و مسجد و مندر هر حاجتی که داشته باشد طلب نماید
 استجابت و بیت محمد سید الکونین محل اجابت است آیت سه مرتبه بخواند و بعد یا زده مرتبه
 استغاث یا رسول الله بخواند و این دعا بخواند اللهم یا کان لے خبر تا آخر سه مرتبه
 بینا الام الناس محل اجابت است سه مرتبه بخواند و در دهم و بیت فارسی مذکور بخواند
 بیت هو یحبب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخواند اللهم
 انی اعوذ بک من الفجاءه و الکس تا آخر و بدعا می که داشته باشد دعا نماید بیت کون سبت
 قدره و مزیل بیت پنجم و در دهم و بیت فارسی مذکور نیز بخواند محل اجابت است بیت جلیج
 العلم محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت کانه و بعد و محل اجابت است بعد از دعا
 بخواند یا حافظ یا حافظ الذکر حفظنا با حفظت به الذکر فاکملت و قول لک الحق الا ان
 انزلنا الذکر و انالک حافظون اللهم رب السموات و رب الارضین اعطهم کن لے حافظان منزه
 سلطان و رباعه و اخوانه عز جبارک و جل تبارک و لا اله الا انت و لک و آیه الکونین عام

[illegible]

آسانی چهل یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگر بوی بد مدار جسیع
 بلا محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیقه باشد صد مرتبه از زده مرتبه بر روی بخواند حق تعالی او را فرزند
 و بد ششم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند که کودک را عمر و دار و زر و آفتاب و بیمارها و حفظ
 امان باشد گفتم هفت نوبت و هفت شب جمعه هر شب هفت بار بخواند بخت او گشاده گردد
 دهم خوانند این قصیده و فرمانیده وی و نگاهدانده وی و نولسند همیشه تندست هشتاد و یک
 در محل خواب بجز نیت که خواند آن نیت را در خواب بیند و از آن اسم در موضع که این قصیده را
 بسیار خواند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان در گورستان که چهل روز در
 هر روز چهل یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ کلاب بخواند که کلاب بد حفظ او زیاده شود یا نزد هم
 هر که را وی پیش آید ستر و روز روزه دارد هر روز سبت و یکبار بخواند هم روز اگر دوشنبه دهم هر کس
 که این قصیده را بیشک در عفران بنویسد و غلط بنویسد خواند که کلاب بد حفظ او زیاده شود یا نزد هم
 سبت بلا و امان باشد هفتم هر کس که این قصیده را بخواند بی ادبست نماید نور محمدی ظاهر شود
 بنیز دهم در خانه که هر روز سبت این قصیده را بخواند بی بلا از این خانه دفع شوند نوزدهم هر کس که
 هر روز سبت نوبت این قصیده را یکبار بخواند و بر جاب پاشد و در چشم مردم و پادشاه و اربابان
 دولت عزیز و کرم باشد ششم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند اگر گزند و آفتهای سفر این باشد سبت
 هر کس را که مرادی و قصودی باشد شب جمعه سبت و نوبت بار بخواند و سبت هفت چربی صدقه
 بدد اگر چیزی نباشد بهر یکبار یکبار امان صدقه بدد اگر نان نرسد نشود از یک خرما مراد حاصل شود
 سبت و دوم در خانه که این قصیده باشد و نوبت سبت و سوم هر کس که سبت نوبت در عذر خود
 بخواند یا فرماید که بخواند از برای عمر وی از صد سالگی در و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نهم
 اند سبت و چهارم هر که این قصیده را بسیار بخواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قبر
 نور و آید سبت و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود سبت و ششم
 بخت حاجت در شب جمعه چهل یکبار بخواند و یا دیگر از برای او بخواند البته حاجت او را در گردد
 سبت و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و بادی در قبر نهند عذاب گوید دفع شود سبت و هفتم در خانه
 که چوبسته خواند هفت بار از آن خانه دفع شود اول دخل جن و دوم ط و کن سوم آبله

چهارم چشم زخم چشم ششم در ماندگی هفتم مرگ مفاجات سبت و نهم در خانه که در او است باشد هفت
 نعت خدا اسی تعالی عطا شود اول عمر در از دوم فراخی نعمت شوم صحت و تندرستی چهارم موت
 پنجم نور محمد علم ششم هیچ چیز محتاج نشود هفتم پیغم شود سی ام هر که این قصیده را بسیار بخواند روح
 حضرت رسول ممد و تحادون وی باشد سی و یکم هر کس این قصیده را بسیار بخواند و ترک نکند
 هر که او را بر بخاند البته نقصان مال و نقصان فرزند او شود چنانچه نقل می کند که در مصفیان مارون
 از قوم درویشی بود آنحضرت علم را در خواب دید و آنحضرت مد گفت که محتاج بکفلی شده ام و عیال و
 اطفال دارم می شش من پناگی می گذرد حضرت م فرمودند که عمار یومری نعت از برای من گفته است
 و آنرا قصیده برده گویند آنرا و در خود سازد ترک نکن مارون از قسم چون از خواب بیدار شد
 این قصیده را بسیار خوانست و مشغول بخواندن این قصیده شد و مارون گوید که یک سال مداومت
 نمودم و ترک نکردم هر راجعی که در ششم و از غم بیرون آمدم برکت و محبت بسیار مرا حاصل شد
 سی و دوم هر که بدریدی در مانده باشد چهل صبح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد امین
 باشد سی و سوم هر کس که غزیت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بر حج حضرت
 رسالت پناه فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر م را در خواب نبه و از بفرمانیدی و چهارم
 برای دفع درد چشم یا زده بار بخواند سی و پنجم در محل موضع محل بر عورت حامله خواند سه نوبت بر کلاه
 خوانده بدرد مقداری بر پشت عورت بمالد و حال بار نهد سی و هفتم از برای کودکان که او را
 جبینان حمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هشتم در خانه
 که این قصیده را بخواند جن و شیاطین در نیاید سی و نهم چون در شستی در آید و بخواند این
 قصیده مشغول شوند هر چند با دشمنی افتد و شستی فرقی نشود و چهل اگر کسی نرزدان بخوس
 سازند بحبت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم از برای قرض بسیار بخواند او شود چهل و
 دوم هر که امی پیش آید و در مانده شود سه شب جمعه نان و علوا بر وجه مظهر رسولی بدو در
 خانه طوط چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر نکند نتواند و کس بخواند و آن
 خواننده را نفعی سازد که از برای وی بخواند از و بار شش چهل و سوم از برای تارکی چشم
 هفتاد و نوبت بخواند چهل و چهارم اگر کسی بفر فرشته باشد خبر زندگه و مرگه معلوم نیست

شب چهارم نوبت بخواند در نوبت شود و احوال سفر بروی کشف شود و پیش و پنجم برای دفع دشمن شود
 سی و یک بار بخواند چهل و ششم زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این مقصیده بر آب بخواند و تخم
 باشد تخم گیاه سبز شود چهل و هفتم هر که راهی باشد بد باشد و سبب کند و سبب نوبت بخواند عبت
 نیست و نابود شود و چهل و هشتم هر که بدست کسی گرفتار باشد شفقت او یک بار بجهت غلامی بخواند
 خلاص شود و چهل و نهم هر که صد بار بر روح رسول الله بخواند و حاجت خود از آن حضرت طلب کند
 حق تعالی برکت راجح مظهر مقصود او بر آرد و پنجاهم از برای بیماری برای بر آب بخواند و مریض را
 بخواند شفا شود پنجاه و یکم از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخواند پنجاه و دوم برای دفع قوی
 و در شکم بخواند و پیوسته بوی مالک شفا یابد پنجاه و سوم برای جمیع دریا کیمیا خوانده باشد محبت یار
 پنجاه و چهارم اگر کسی الکنه بسیار باشد شب تبار و بخواند پنجاه و شش آرد آمرزیده شود و یکت روح پنجاه و هفتم
 از برای طلب ترافی روزی مقصود سی نوبت بخواند روزی وی فراخ شود و یکصد تباری پنجاه و ششم از برای
 مہات کلی کسب نوع رست نیاید چهل و هفت نوبت نماید و از حرام بر نیز کند مہات و بر آورده گردد
 محاسن و غرائب این مقصیده بسیار است القصه این فقیر بکلامه فضل و برکات این مقصیده
 علیہ کہ حدیث و نہایت ندارد و از مدت مدیدی آسے و رسد و شت کہ شری فارسی کامل و تفصیح
 سبانی و عامل توضیح و تنقیح معانی مستلزم قصص اخبار حسب اشعار شمار آید اربلا تعرض
 از تحقیقات متعلقہ علوم ادیبہ بزرگوار و تا فارسی خوانان علم الموم از ان حلقه و انس
 و نفع کامل بردارند و در خنیم مطلبی از نعلب مند رجبہ و م نمانند لکن تا این مدت
 بسبب شتت بال و اختلال حال از طرول و نظام و انحلال اتفاق ناقدانی احوال کنی تکلیف
 عارضیتی حاصل شد در عرصہ چند ماہ پاس خاطر بی غور و اعرسہ نیز از میان من محمد
 عزیز حسن سلمہ اللہ رب ذواللعن مطلبی ز مہمود و حبیبہ بخیر و آورده ہر چند
 کہ از میان مسج فرنیہ و ترکیب نحو یہ عنوان شہد نیز تم را منصرف ساخته اما این
 صرف نحوی است کہ اگر ماہری نظیر غور و کامل در ترجمہ ابیات برگمارد از ان ہم نصیبی دارد
 و غرض ازین تحریر حصول آسیر است نہ اظہار بہر و مقصود دفع رسانی غلق و حاجت دانی است
 نہ ادعای خوش بیانی و خود نمائی آسیر از جناب کہ بر آں دار و کار این قریع لطیف اصل منیت

طمان نیت شمر آثار قبولیت بارگاه رسالت گرداند و این ناکام بعید المرام را پیش برده ترس
 رساند و القه قادی علی قبول و هر مقتدرانی وصول کل مادی و الهامه علی رسول المقبول و پیوسته
 نماند که این قبر اجازت خواندن این قصیده منبر که ورد او دعوت اشته کما از زمان و اعلیٰ انقیاد
 و سر آمدش یغین نامدار در یافته اول از عجب مولوی محمد حامد صاحب نفع اکبر سوکو
 محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مرعین که فی الحقیقه بیان عالم کامل
 و شایع کمال درین دایره بانداز جلوه ظهور کرده و ضیاء کرامتش همچو خورشید فی اربعه اقطار
 بر فلک شهرت تابان و ثنائیا از حضرت مولانا مرشدنا و دستاویز مولانا محمد شاه سلامت
 صاحب مغفوتینا لقا از جامع علوم عقلی و نقلی ما هر سه از فیض حضرت مولانا صاحب

مکمل نوی ابن مافطعید النور صاحب مرعین

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیده برده

اَمِنْ لَكَ كَرِّ جُلُوكَ اِنْ بَدَيْتُ سَكْمَ + مَرَجَبَتْ دَمْعًا مِنْ مَقْلَةٍ بَدَلِ
 اَهْ هَبَّتْ الرِّجْمُ مِنْ تَلْقَاءِ كَالظَّمَّةِ + وَاَوْ مَعَالِ الْبَقَى فِي الظُّلْمَاءِ مِنْ اَصَمِ
 ترجمه آریا بسبب یاد آوردن جناب کس که آن دی سلم انداختی بخون اشک را که روان
 شده از دوزخ چشم تو یا وزید با محبت از جانب کامل یا خوشیدن برقی نیست خوب نایاب
 از صفت کوه نم که ترا بگیرد آورد و مضطرب و بیقرار ساخت حاصل منی نیکو بسبیل تجرید
 بسوی نفس خود خطاب کرده آفساری کند که آبی عاشق زار وای و ای بیقرار بسبب انقلاب
 حال و باعث غزن و طلال تو معلوم نمی شود آریا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام
 سلم سکونت دارند شک خون امیر از چشم منی یا اگر لیتن تو از صفت وزید آن سیمی است از
 جانب کامل که شایع تاب و توان ایسا و ثناء داده یا از باعث خوشیدن نصیبت و شب نایاب
 فراق از جانب نم که خون صبر و قرار را یکسر خفته به بقایای نیم وخت اند و فراق ای دل
 این ناله و افغان قیاسی چه چیزی نیست + و ده چه آورد و صبا از سر کوشش نمایی + اے گل این چاک

قصیده برده از قاضی مشظوم به از یاد محبت یاران اندر می کشم + شک چشم از کمر خون خال
 ایام از کلامیاری و زید از کوه دست دوست + یاد دوزخ شب بونی و صیده است از آفتاب
 ایام از کلامیاری و زید از کوه دست دوست + یاد دوزخ شب بونی و صیده است از آفتاب

چون

بسم الله الرحمن الرحیم

گریبان تو بی جزئی نیست + برقی از وادی امین بدخشد مگر به پیش این نالان تو بی جزئی نیست
 و میتوان گفت که مراد از حیران حیران قدسیه اند که قبل از پانصد شد در علایق بشیریه و کجی که در
 جماعیه با آنها صاحب بوده و موافقت داشته و مراد از دوی سلم عالم قدس است عالم از آفات
 معبد و از هیچ لغو از غفحات الهیه که بر قلوب اهل ریاضت ایما نامی و زود و از ایمان برقی بجای آنگاه
 یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر در حسب المذهب در پیش حیران شایسته می گرد و از کاظمی عالم
 جمال و از نعم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
 الحالب فتوح بسبب یاد کردن ارواحیکه مشرف اند بدولت وصال و از سکاره فراق مامون بوده
 در مقصد صدق عالم قدس زیر سایه غنا سینه اند و لیک مقتدر اقامت و از دشتک خوان می
 از دیده میریزی یا از باغت و زیدین با و موافقت و رسیدن نغمه آیه شام تو از عالم جهانی بخت
 لسان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت تو از عالم جلال که آنرا دوام و
 ثبات نیست خون حسرت می خوری و بر نقد ان سخالت بی اختیار گریه می کنی **الغفات**
 التذکره یاد کردن و یاد آوردن عام است از نیکو بد او یا زیان یا هر دو و یاد کردن
 مسوق یا نیت و یاد آوردن سیوق است نسیان و بجز آن کسب و تخم جمع جار مجتبه
 همسایه و امان داده شده و در استمالات عرب بجز آن مجتبه اجاب آمده و می سلم معنی است
 مابین مکمل و مدینه منوره کسانی شرح الجلی و سلم نفع الامام و مراد از نیت است فاراد که از نیت
 آن جرم را باغت می دهند یا نیت است از نبات کسانی الهاموس و تحقیقین طلبا بر آند که آن
 درخت کنار صحرائی است و در حجت بنا از خطاب بن المرحوم یعنی تخیل در معشرک و تنوین بر انگیزه است و
 و جری سلی جریان مجتبه روان شدن اهلک بضم لیم و سکون افعال و فتح الامام و در جیم و دم خوان
 برای تردید است اگر متصل بود و منته بل اگر متفصله است بهت بتاء التانیث من لهوب
 و زیدین و هیچ سفر و شکر و یا و بیکه تعالی یا یا در هیچ جمع یا مفرد و معرفه و یا و نیکه تمل شیء و کما فی
 الحدیث شریف اللهم صل علی عا و لا تحملنا ریجا و در و لا تجوا و ایچ فانما من روح الله و معنی لهوب
 ریج و معنی یگانه شدن بوی خوش گرفته اند التلقا و کبر الشا و ثم ثناء الهو قایمه معنی هبه و یا و لا
 حبس لعلهم العجز از همای بدیهه علیه است کسانی شرح نثر الدین یا نام مقام سعیت و در این باب یاد

شدن و پیوند گردیدن از شدت عشق کما فی الصلحی ایحسب الصب ان الحب ملکم ما یبیت
 حبیبهم منه و مصطفی هم هر چه آیه ای ندارد عاشق بدوستیکه عشق اخفا می پذیرد و چشم
 ریز از محبت و دل شعله افروز از احوال عشق حاصل می سنه آنیکه چون سائل با وجود مبالغه بانه در
 استکشان حال از سؤل عنه جوابی نیافت ناچار از سه قضا بر من عنان نموده نقل از خطاب نصیب
 کرده می گوید چگونه می پذیرد و عاشق زار اسرار اسرار عشق و محبت از چشم بغیار با وصف جریان
 اشک از چشمه چشم در روزیانه زدن دل پرشده از ملکه این خیال سر سر حال است عشق خود را
 نگردد کنی چنان کنش + شاه تو گردید از توبس + در از چنان ترا در عشق یار + می کند این آتش
 دل نه کار + **اللعنات** بحسب بفتح لیسین و روی با سر ما سن بحسان پند شستن بصیب بغیر
 الصدا و تشدید باد الموعده عاشق اشکبار بحسب بغیر الحاد از خود رستن وید گیری پرستن ره
 خود محبت فارغ از ما و سن است + هر که اورا دوست خود را دشمن است + چون محبت تیغ و دانه
 بر کشد + سر زبینه هر که اینجا کشد + آلا نکلام پوشیده شدن آلا انجام ریخته شدن آب
 و سیلان از چشمه الاضطرارم افروخته شدن آتش و زبانه زدن کوکبا الهوی که ترفیع
 دمه اعلی اطلل + ولا ادرت لک کو الالبان و العله و هر چه اگر گرفتار دادم محبت نمی شست
 هرگز نمی آتشکسب یار باد آنا و نازل محبوب و خواب تو با کلید زایل نشدی از ذکر بیان و علم
 حاصل آنیکه سائل بعد ابطال گمان مخاطب بر سبیل استهلال از آن بر شو تر روی انباشت
 کرده می گوید که اگر عشق محبوبی ترا مضطرب و متغیر است خسته پس بیادش آن های باقی ماند
 خانه آتش گر استن و نیکو بیان و علم موافق سکونت او که از محبت دیرین یاد مید مانند بخواب
 شدن و جمعی ندارد پس با وجود ظهور علامات و آثار عشق سنه حال بشاء افغای آتش است
 و پندیده نقوش ممکن است که اعلل مفا هر جمیع حال مطلق و مجالی آن و از زمان عشاق اهل
 قلوب که از سبب نسیم جاده ی محبت و جنبش اند و از علم عاشقان از باب تمکین اراده کرده شود پس
 می گوید که اگر بر عشق محبوب حقیقی ترا از پانه در آورده چه ایاد و مفا هر و مجالی آن که بنزد آنا
 و علامات و اندر وجود طلق عنان اختیار از دست داده گری می کنی و نیکو بحبان و از اهل
 قلوب و تمکین خواب از چنان نوز و ال پذیرفته **اللعنات** الموعه اینجا از هو اسه عشق و

باز بگویند ای که عشق را باغی بود از کس

بگویند ای عشق را باغی بود از کس

و محبت مراد است بقدر سابق به معنی اعتبار آن که میل نفس مسوی خلاف مقتضای شرع است
 از طرق بکسر الازن الازنه یعنی در تعین و توفیق در لفظ و معانی برای تکیه است مطلق آنرا و علامتیکه خوانند بر آن
 باقیما از وقت بکسر الازن الازنه من الازن بخواب شدن بآن در وقت از درختان بود که قاصد است
 را بآن تشبیه میدهند و آنرا اهل هند بکین میگویند و دروغ جنوب آن جالی مجمل و ارام است کمانی مخزن
 از بوزار علم که مراد است بقدر سابق لام بعد و شایع از هر بی گفته که بآن علم و دروغ در حجاز و کعبه
 حاکم ما شهدت به علیک عدو لک الذم مع و السقم و اثبت الوجوه
 خطی عبدیه و صنی مثل البهار علیک حدیك و العنبر ترجمه پس چگونه انکار کنی عشق را
 بعد از آنکه گوی ای داند بآن بر تو که ایان عادل که اشک چشم و جاری است و سپان شکر شوی
 از آن بعد از آنکه نوشته است باند و عشق و در خط اشک لاغری را برود و خسار تو که ثانی مثل سبزه
 است و در زمره وی و اول مشاهده غم است در سرخی و اینجا لطف و نشتر حیرت است حاصل
 معنی اینکه ای الی بعد از عشق گوی که ایان قبول الشهاده در دار الحکومت حساب بر تو که بر این اشک
 از چشم و حرف قلت و محاققت جسم است و بعد تسلی صکاک لبیب عشق و در صک اشک سرخ مثل
 گلزار و لاغری بدن ملزوم صفت مشابه با بونه زرد و برود و زخا و مجالی کار و مغر از افراشته و زین
 عاشق چه در و افکار چه است چه بدین سخن از منار آن چه است باین و دو گواه عدل انکار چه است که از خلق
 چنان کنی دروغ و در آن کنی چه و زرد و زرد و اللغات الحدود جمع عدل یعنی محبت از کذب
 و گویزای و اینجا اطلاق صیغه جمع یا اعتبار نند و النوع و مع و ستم است یا بجهت اشعار است یا بجهت
 دو گواه ثابت اند که بلسان حال مطلق اند و در آن حال کذب اند و صفتی است بمنزله گواهان بسیار اند و
 ستم یعنی آن که یعنی برای است جمع ستم یعنی ستم ستم که ستم است و در و تحلی معی قلب عاشق و از از خودی را باید
 نیست آنچه نند و در اصطلاح صوفی یعنی است که سبب در و تحلی معی قلب عاشق و از از خودی را باید
 الحال بسیار و العنبر یعنی العین الیه و سکون الیه الموحده اشک بخشن یعنی لفتح الضاد المجر و النون و الهمزة
 المقهوره لاغری که سبب قلت خون رنگ بدن را زرد می سازد و آنرا آن بر چه ناید از سبب عذاب
 و در ایها لفتح الضاد الموحده و صفتی است از باب و که آنرا عاره و کا و چشم میگویند که آن زرد و راست و طراوت آن
 بر گمای خنجر زنده و ثقیل الیای است باندک ثقی و آن منحنی است قوی محمل و منحنی و گواه و از آنجا که

و اینها را در کتابهای دیگر نیز نوشته اند

بفتح الخاء وجمود الدال المعجمة المشدودة فصار الهمزة فتح الميم المعجمة والنون فتحة كبركان سينها طاء وکشت
منه فوش منفرکه آنرا بفارسی کلنداری گویند کشت سیدن تنوی معده وعلیه جهال ووزن لیدم است
کمانی اخزن نغم سمدی حلیف من اهل حق فکف و اللمت یعترض اللذات بلا کلام
ترجمه آری سهریک در بنزه حجب و تخمیا پس خوب ساخت مرا مال آنجا محبت در می و دنیا یعنی تمام
الحاصل چونکه سائل اذکار را با شوق پرسد و ساخت ناچار زبان فرشت دهی گوید آری دنیا
که می گوئی صورت مثالیه محبوب من بخوان و دنیا هم ساری تنگن گشت که گنجایش دیگری نماند پس این
ساخت و ایلا چشم من این خصله عشق محبت است که لذت رسیدن برنج و خنث می سازد و شب
چو خیال است آمد در خواب و بیدار شد مرغوب چشم پر آب و بودم همیشه نشسته با حال خراب
آن راحت و دوری بد شد بوزن و اللغات نغم کل احباب مثل بی حسی پس ایان آمدن و دیگر
پس به تشبیه کردن لطیف صورت شایده که در قوه تمییز خوب تشبیه کرد و آرق من التاریقی خوب اختار
بیت من اروض فتوح المین مثل و درن خبری او حال گشت تن از خبری یان اروض لغیر المین طالع کون طراف
جوانب خبری کمانی شمع جندی لذت منی لذت مرغوب علی شمع و محبت لذت و او فرد الم شهابت با نیک
یک الم لذت کثیر اربا و سید و لا اعجب فی الهی العذرا معذرة و قد لیک الکو کذا لک لک لک لک لک
ترجمه ای ملامت کننده من عشق مفرد که تسلیت بقبلیه یعنی بدینا و عشق معذرت پذیرد به قبول کن
عذر کنیز زینت بسوی تو و اگر ترانهات بودی هرگز ترانهات نیکردی بحاصل ای ملامت کننده در
عشق کینان اسلوب لعل بی اختیار سازد و ترانه است که نهان دبی و عذر قبول کنی و برادر ملاست
از آنکه عشق مفرد شفاعت پذیر نیست به کسر بی دوت از رخ شبنامی و روابود که ملاست کنی زلفها
اللغات الکلام من العلوم ملاست کردن از هر شیئی عقیده نیست بگویند عذر و دان تسلیم است ازین کمان آن
جسده خوبی و در برانی شهنشام آنرا تمیز معذرت پذیرد به سبب اختیار معذرت به لثه الدال المعجمه عذر
خوشترن سه عذرتک کالی کاسیرای بیست و یک * عن الی شاة و کذا اعجب بمخمس
ترجمه سید بوجال من حال را ازین افتخار نیست از غم ازان عیب یان و دنیا میاری من بکان لفظ
الحاصل سبیل تلخ زشتی از بسوی لایم خطاب کرده می گویند که کاف باشد ترا و دیگر در علم اخزن
و سر و توفیق سبیل سیده و بحال ممکن نیست که از من ز عیب جو یا من عثمان منعی مانند بیماری من

[illegible]

عشق آرد و در میان انداخت باغچه را

ایک روز شوقی ملا بستہ ہی اُٹھی نہ خود اور دادا
گھر سے باہر نہ گئی کہتے نہ آدم اور سخی از کرم

نیست پنهان در دامن خاک می کشد مجسم

از اصل شدنی است تا ازین نوتهما پذیرد و دیگران خوشه و اگر طاهر کنی بشماره زغال آن حال ازین
 کذب نگویند و قبول نماهند لذت عشق فرودفته مراد درگ و بی بی عشق می گویند جان می درم از لذت
 دی + و شایان شوق عاشک خویند لاغری و زردی شیره مراد بشماره که حال باطن آفتاب میکند صبا
 عیال و زهره و نهران صیغرا بدست را حیا و مرآب دیده بشماره + و گر نه عاشق و معشوق طار در بند + و بی بی
 بود که عاشق شد بر تو حال من در حالیکه ازین بچویده مانند ازجه غمنازی غمنازی شک و لاغری و زردی
 رنگ چهره و زنجیری عشق من و ال پذیرست تا از غمنازی باز نهد و با سنگ است تو من بزم **لغات**
 عدت من آمد و رسید از جای بجای می برگرد و حال و بطل صوفیه و ازین است که غلب عاشق بقصد خلیار
 سیده و از بعضی منوطی سانه آید از لسته کبیرا و انانیته ایضا فایده می آید که استدر بچویده شدن است
 صبر الوار و من و بی غمناز عیب جواد و بیاری ازین صفت است که سحرین بن اکیا هم منقطع و ازین
لَا تَحْزَنْ عَلَى الْفُجَاءِ لَكِنَّ لَسْتُ أَتَمَعُهُ مَا بَانَ أَنَّ الْحُبَّ عَرَضٌ الْعَدَا لِي فِي صَحْمَةٍ مَا بَانَ
أَنِّي أَهْمْتُ أَصْبَحُ الشَّيْبَ مِنْ عَذَابِي وَالشَّيْبَ الْعَدَا فِي أَصْبَحُ عَرَضٌ الشَّيْبَ مَا بَانَ
 هر چه بخواهد ظاهر صفت است از شوق از ارض نصیب که مراد دی و درک عشق لکن مراد است قبول شوق
 بیهوشیک عاشق از زنده نش ملاست گفته گمان و در گری است که خوش شود ازین بختان مردی دیگران
 که دیگر گمانی که درم بر بی چری که نامح این است در ملاست من حال آنکه بی بی مراد است در بند و او را
 دیگران نیز ای حاصل ای لایم اگر نصیحت تو در حال از شوق از ارض صافه و غلب عوف کاسه
 ماس است لکن مراد قبول نیست از آنکه عاشق از خود زنده در و ازین شوق غلبه از سر نش ملاست
 گفته گمان گوش که در ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست ملاست
 سیه و بایست غم عشق از ملاست تازه گردد + ازین بختان بختان آواره گردد + ملاست شعله باز از عشق است
 ملاست صفت عکس از عشق است ملاست مای عشق از هر کرانه بود و کابل سارا تا از بانه و چو شد هر کس
 رو کران خیره شود از آن زبان سیه و تیز و من قتی که نصیحت بی ری را که غلب شود بی حال و از نصیحت یا
 و حدت نیست غایت شبنم و دیگر گمان بد کرد و نصیحت تر که غلب زبان است و احتمال این مورد
 هنوز باقی که غمناز است که بخت می پذیرد دیگر است + گوش عاشق و نصیحت است که است از نصیحت است
 ساقیه بایه که تحریر غلب چنین کرده شود که ای لایم اگر چنانچه نو از عشق و غلبه حال غلب که غلبه

غلبه و ازین بختان بختان آواره گردد + ملاست شعله باز از عشق است
 ملاست صفت عکس از عشق است ملاست مای عشق از هر کرانه بود و کابل سارا تا از بانه و چو شد هر کس
 رو کران خیره شود از آن زبان سیه و تیز و من قتی که نصیحت بی ری را که غلب شود بی حال و از نصیحت یا
 و حدت نیست غایت شبنم و دیگر گمان بد کرد و نصیحت تر که غلب زبان است و احتمال این مورد

نیز نیست و این اصولی است در دنیا چنانچه گفته اند هفت کلمه در چشم هر دهر موت و زهر که زهری است
 اثر و صورت و این عالم صورت و مادی صورت و معنی ترواق و دیگر صورت پس این را از انجا که نام است
 حصول خوش و خوش عشق انسان بود بر تیره حلق و واقع میشود و بافت و ان تعلق که از آنها به بیان
 بازی دارد و البته بدو قش و در بخت و در بخت ملاقات تو معنی خبر و است لکن یک کلمه که در عشق مطهر صورت که
 از آن معلوم پذیر نیست آنچه آن گوشت خوش من که ساخته که پیغمبری مودیری نشینیم و در آنها
 بدگمانی کردیم با وجودیکه این در و خبر بر ما و آن انداز و بر موعده موی خنجر از اهل آرد و بام و
 محال مرگ رسانند سلام و و می رسم که اگر عشق بجای بازی خایر و علق شوم و چنان بودی که لایق نیست
 آخریات ما هم بخاطر این که ان الهوت کرد و پس نیت ترا که حال شما را غرض در آن موجود است که می
 بر این غلبه عشق بجای بازی که است عدم شنوای موعظت شده محض زهر نفیج است و است بخانه بیاید و کتاب
 اللغات نقص فاعل کردن تصحیف انون و سکون اهل و عمل پذیر و ادون و نیکو ای نمود و این
 من پس شنید و قبولی کردن اهل ان تصحیف همین اهل و انال الموعظه شده و جمع عادل ملاست کننده که
 و اگر انی که است تمام کسی گمان بدو ان تصحیف و بنده تصحیف انین الموعظه مودیر انان
 گفتن یا مبتدا نیست که و نیز مثل ما همان از اقدم تصفیات نقصان میشود اهل تصحیف همین
 که انال الموعظه ملاست کردن تصحیف انشأ الهوتانید جمع تمت فان انکال فی بالک
 ما القظت و در این کلام فی التثبیت الهی و جمعه بهریت که نفس بد فرمای من بند
 نیز نشاند از ادانی خود رسانیده که ظاهر و حق پیوست است که حاصل نفس بد کردار
 من که از عوqb مو طایل است از صفیدی مودیری نیت که روان موت اند صلابه پذیرد
 و گذشت که از تعلق عشق مطهر بر تیره حلق و عوqb ان شود اللغات اماه صفی نده نشد
 پس نفس بد فرمای تصحیف و اده است که ابتداء صفات مختلفه متولد می نماید از کلمه انین انال
 صفات او پیروز بود و بی بود و پس رود از افضل ماره گویند و اگر از پر تو نور ایمان قباح احوال خود
 مشاهده کند و از فعال شنیده خود املاست نماید موعوم بلو به شود و چون صفات مذکور فی کمال
 تصحیف یا بد و نور و علق حزن بر گردد و مودر المامات که شود از انکه ناسند و چون زهر انجی است
 و در وی است تصحیف تام حاصل کند و بد که حق بل عبده لطیفان دار اصغیر هم ملته به و بی است اید

الا تعالوا يندبوا من قبلكم بفتح الجيم نادائي انتم زبانا لذل المعجم يعني لهند زرت سنده آهرم بفتح الحاء
 وارا المعجمه بفتح السين ولا اعلم ان من الفعل الجعيل في الحديث لا اله الا هو غير مختصم
 ترجمه وبيان فست نفس اماره من ادي زكار نيك براي نيز باني همانيكه فرود آمده بر سر منجهايك
 آن همان بزرگي داده شد و شرم و براس نهشته از وي اكا حاصل اكره نفس بركردار بزرگ
 پير بي تحقيق بودي درونتي كه آن سول فرمان موت است البته قبل نزول وي جمله اسباب هماني و بيم
 سامان ضيانت اورا داده نمودي تا بعد نزول او ملاقات بر وجه طاعت شرم و سبب موت و بلك
 چونكه آن بخلق و ملايكه نزول آن همان كرم نكره و در چشم قهارت كرسيت خواني از فعال
 نيك پيش او نشيد و بقتل تغيير اويريت قبل فعل جليل عبارت است از اعراض با سوي اهدت
 كه بدو آن نجات از شر كفي تصونست اللغات اعدت من لا اعدا دنيا و آمده ساقن
 افضل بجمل كازيك كه عبارت است از عمل صالح و توبه از مسا مي گذشته اقرى كبر القات و
 وارا المعجمه باني انصيف بفتح المعجم همان الم من لا المام فرود آمدن از چشم نهمين معجمه
 بزرگ بنده شتم شرم و براس شستن كسي كمانى اصحاب و فائده تقييد المام بلفظ اهي نسبت كه
 اكره ظهور شيب از جانب رسى شود يا نيكه مر از جمله اعضا است كه بدان تمام بدن اقيمى كند
 لو كنت اعلم اني ما اوقى ... كملت سيرا بكا الي ههنا يا لكتم ترجمه
 اگر من معلوم بودي بديگر كه من دست و عظمت پيرى نگاه داشتن نخواهم تو نسبت ي پيودم سري
 كه بنده بر شد مر از و جناب مستك ملاست كمي بر من بخيدي به پيرى از كنج جو كرم را بول
 جاسوسيت و مو كرم را رسواي من چشم خوبان بخو هست + نازم حكما كه سرخ رو كرم را اكا حاصل
 اگر من دانستم كه بظلم و توقير سري نخواهم بر خفت و بقتضاي آن كار نبد حنات نخواهم ش سري را
 كه از وي بر من طر شده بشن از ظهور بر لاييم جناب ي پيودم و آن سرخفدي موت نا اورا
 دست و ملاست من نكره و لکن چه كنم كه تعلق قلب بظن هر صوريه كه منسوب به او ي نفاني است
 افكاري در خانه مان فكر و تدبير من نداشت و غلبه آن مر با خفاي آن نكده نشت حالا چه سود كه تدبير
 كار از دست رفت و بقر تعلق بد من از پيرى از بليدين تعلق نجات نسبت جنانچه دست نديده بسبب نشت
 مي فرمايد اللغات كملت نيتا الهتاه الفوقانيه الاول و منهم النبا انما ندين من لكان بيمان

بگویند که کار نیکو بود زمانه که او + بر سر من آید و زود از من بگریزد

گویند که نعم که همان ای داد بزرگ + کردی تیر خفیدی بویلم از تنم

بقصدی خوشی و دریا خلق با وی الحقات لازم بنماید و الله اعلم بالصواب
 جمع محبت نافرانی که بر نفیج الکاف و سکون این مهمه کشیدن بشود نفیج کشین این خوشی را بنفیس
 و کسرهما و در بسیار خوار و القصد کالطفل ان تهمله شئت علی . حیث الرضا کما وان تعلقه
 یسقطهم . ترجمه نفس مثل طفل شیر خوار است که اگر او را بجال او گذاری و از خوردن شیر باز داری
 بجوئی رسد و حالش بد است و شیر خوارگی و اگر او را از آن باز داری یا بستن یا حاصل صلاح
 درین ممکن نیست که آنرا در او می جاسی رسد و داده شود که در چنانگاه عیال و بچه و تا اینکه خود سیر کرده باز
 بلکه خاصیت مثل شیر خواره دارد تا که او را از شیر خوارگی باز داری یا باز ماند و درین کار اتمام
 یا اینکه نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب قدرت اصلی خود استعداد کسب عادات ایدیه دارد و
 صلاح حال و بر خیزد که بقدری قیاد و مختار است لکن کسب انفعلیت تمام است که کسب کسب مدافعت
 جمعی متناهی میشود که باز دشتن ان تهمله است الحقات بلکه من لا اله الا چیزی را بجال خود گذشتن
 نسبت نفیج کشین این مجموعه باشد و الیاء و موده من آنها بسیار جوان شدن ان الصانع کبیر الالهة فحقما یکین
 که در کستان را نظام کبیر الفاء باز دشتن مثل انشیر و الا ان نظام با نه تمدن وی از ان کافین
 هو اها و کا و خا و ناک و لویه . ان الله ما تولى یقیم او یقیم . ترجمه اگر صلاح نفس خواهی پس
 گردان زوی بجا آورد و برین بنیکه ماکم سازی پوشش ابرو بدینست که بر نفس بر یکسکه حاکم
 می کشد و او را عینک می سازد و در محکوم می رود و برین او باز بودن این نفس خواه
 ای حاصل تر که نفس بدون از دشتن می از مالوفات معتدات و متصور نیست که اگر مرغوب است
 اگر چنین کبیایند که می خورد و استیلا بکفر می سازند و اگر از جمله صفات و ترک و بد بشوند در محسنت می اندازند
 به بجهت و از بر سرست خلق و از کار عالم قهرست نفس و گلباست پستی و کشته که بدو
 ندانی کشند و اگر مرغوب دنیا بد از دشت بجهت بری گرد و نفیس اندر برت نفس اگر درین دنیا
 کشین و من بیان کردم سلوک راه دین و الحقات هر دو باز گردانیدن تقدیر بر یکدیگر و ان تهمله
 کسی از چیزی حاکم ساقط التولی حاکم شدن عجم بنماید و الله اعلم بالصواب و سکون عیال و کشته
 صید ابرجای و بنفیس الصیاد التهملة التهملة و کسرهما و الله اعلم بالصواب و کشته
 و داعها و هی فی الانحلال کما تهمله . فان هی استخلفت المری فلا تشک

در تفسیر این آیه که در این کتاب آمده است

در بیان این که در این کتاب آمده است

در بیان این که در این کتاب آمده است

ترجمه نگاه بانی کن نفس او در نگاه می کرد کار با می خیز خیزه است و اگر وی از فی حاصل کند
 چراگاه چون در آنچه می بیند باز دارد ای حاصل چون در بیت سابق باز داشت نفس از نمایان عالم
 که در بین بیت ارشادی کند که اگر نفس او در اعمال خیر جستن نوافل و از کمالی و بیانی بدید و
 هوای نفسانی در آن فعل کند پس در آن از این طاعت باز داشته بعد از آنکه بدی شایق تر بود و شوقی از
 ما عجب در اگر قنای کند و در عمل او ضائع نشود و قیله نوافل و از کار برای آنها است بایک فراموش و
 او جیات و سنج بود که سبب پدید آمدن عجب و بارک نباید و او یک بعد و قطع سبب پدید آمدن
 نفس مومن که باین قول است + راه پیر مرکب بریدن شکل است و پاسبان مرکب و دشمن و دشمن
 تا آنکه از روز تفریح الحقات از راه نگاه داشتن بعد چه در روزان همان حال خیر است و در جستن نوافل
 و از کار راه آمد پس از آنکه من اسودم چریان در جای سبب است و تا نایست من است که شاد و شاد
 پس داشتن امری نفع ایم و همین اجماع چراگاه که قسم نعیم التا الهنشاء افوقایه و کسین الهنشاء
 الا سلامه چنانکه که خشت لک لک و حقایق است + من حیث لکم لیکر آن التسم فی التسم
 ترجمه بسیار بار تر است و غیره خست نفس از آنکه امر و تران حال آنکه آن لذت کشنده است و بیست
 وی معلوم نکرد و بیست که این باری است و دروغ اطعام چه به پیغمبر حاصل چون نفس با اعمال غیر عبادت
 مشغول است و این را بر نفس تا ترافیر بندد و باطل و اولیاس حق ظاهر از آنکه
 بسیار چیز باطله بزرگ می نمایند که در حقیقت غل زبیر قاتل اند و خلط طعام جرب لذت که تناولش
 بپاکت بسیار در دل به با این چنین مکاره + ورنه از سر کشنداری جاریه خوشتر است و هر که
 کند و بعد از آن و کما عطفانی کند + و در زمان نمک پریش نو + نان و پشه نمک برایش تو +
 دلش با تو نانی پیش نیست + و خوش و هر که بعد از آن نیست + الحقات که خبر به می بسیار
 خست تا و تا نایست من تعیین است و نیک شمران امر نفع ایم مرد و در ای و نون ششم
 الهنشاء و شدم به هر که قسم نفع الدال کسین الهنشاء جرب لک لک و حقایق است + من حیث لکم لیکر آن التسم فی التسم
 ترجمه و تفریح + قرأت فقهیه کشد من التسم + ترجمه و تفریح باری
 بنامانی نفس که ناشی اند اگر ستمی و سیر می پس با که ستمی خفت که بزرگ است از شدت سیر می
 از حاصل در گشتی و سیر می و متدال خود باید و شدت و از آنکه از کمال نفس نوم است مذموم

ترجمه نگاه بانی کن نفس او در نگاه می کرد کار با می خیز خیزه است و اگر وی از فی حاصل کند

ترجمه نگاه بانی کن نفس او در نگاه می کرد کار با می خیز خیزه است و اگر وی از فی حاصل کند

وَلَا تَطْعَمُ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَانْتَ تَعْرِفِي كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ
 ترجمه و می گفت که نفس شیطان و دیگران ایشان مردود اگر آن هر نصیحت فاعل کنند ترا دروغ گویند
 ایشان را و فرمان بداری کن ازین هر دو نصیحتی و مکی از آنکه نوی شناسی مکر و فریب این خیمه حکم را بعد از فکر
 نفس شیطان اگر چه با کشته را که در شلال این می کوشند و کاری می بدون اعانت و دیگری دست نمی آید
 آن نفس شراب غالب است از آنکه شیطان آنچه می کند بواسطه او می کند و کسی که نفس او مذست
 تمهید بیات شرمیت و طریقت شیطان او را فریب داد و نمی تواند و شلال این هر دو بر سر نوبت
 اول چونکه گفته شده سلوک طریق می نماید بسم عدوت و دشمنی که علی ایشان است پیش می آید
 و او را از شلال او و مرد و نوبی الهی کسب سعادت بازی دارند و نمی گذارند که این چهار راه را
 منبر از مقصود بر دین کالیشان بیجا بل مبتدی است که او حوصله مقاومت و مخالفت ندارد و در دنیا
 خود را بطریق دوستی نموداری کنند و عدوت بطن می دارند و با موری که بطن هر دو غایت حسن و باطن و دنیا
 قبح باشند ماموری سازند و چونکه سالک بر خوبی ظاهر آن نظر نموده و از خست باطن نشان آگاه نگاشته
 بدان کار نرسیده شود آخر در دام بلا و ورطه هلاکت می افتد چنانچه اگر گفته از اهل علم نوشته نشی اختیار کنند
 و از صحبت اختیار اهل حکومت و اعتبار در نفس شیطان بروی حربه برده و دلش می اندازند که گفته
 فرستادن تو نزد اهل حکومت و ولایت تو بر غیر حاجت روائی عاجزی می شود درین اجر عظیم است
 آن شخص در کار روائی غلابی گفته فرستادن و نوشتن بسوی اهل حکومت شوق نمی گرد و چون مدتی
 برین گذشت باز بسوی انعامی کنند که در حضور رغبت فرق بسیار است بر سفارش غایبانه چند آن
 فائده مرتب نیست اگر خود زنده باشد فقه گفته شود و تمام خواهد شد و هر قدم که درین راه نهاده
 خواهد شد و آن دیوان عمل تو ثبت خواهد کرد و پستان خفته آمد و رفت بسوی اهل دول برای حاجت روائی
 شرف یکیند و از آن جهت است که در حق سالک حکم نیر قائل دارد و میل بحسب دنیا در پیش پدید آید و باز در پیش
 اندازند که اگر در حق سفارش کسی نزد حکام بلا شرط اخذ مال کنند و نکست بعد از خاج مراسم او و بطریق هر
 چیز خود هر قدر آن جائز نیست پس آن مردان مال احوال نسبت از خلق می گیر و چون مدتی برین
 گذشت و زمانی در دل اندازد صاحب اهل دول و جمع ملل پدید آید بحرام مسیح دلالت می کنند که شلال
 کبر و خود را بشود و بسبب گفته شده است از این دنیا جزو خواهد شد و کمال دوستی است

ترکی کون از این نشان می بخور و خیمه اند و مکر به خود نگذارد و آنی تو نگذرد و مکر و حکم

و جنود قلب که در شب بر باد می رود و در گرد آب ضلالت می افتد و هم از غفلت می شود
 و از این باز آمدن نمی تواند در خاطر شمس اندازند که از این عبادت عبادتی دیگر در حق تو مفید تر است بشغول
 باینکه تصدیق این ازین انوار نیست که او را از مرتبه پاک دارد از ان فرو گزشتند و عبادت با ضلالت
 و از این چنانچه از طلب الما شمع نجم الدین گری نرسد هر منفه است که چون حکم شمع خود در ناله گزشت
 خاطر شمس سید که تو در فاضل و حدیث هستی در حق تو بهتر است از علم سائل وین کنی و در حدیث که ظهور آنرا
 و بی که نفی تعدی نبی نیست است از نفع ذات خویش اینان ازین خطره آگاه گشته به جبهه رسیده و فرمود که آ
 فرزند این خطره و همانی نیست نفس شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره از اول
 بدرکن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن تزویج دین بود چه حسن حاصل شود پس ضلالت انفس
 شیطان بدین تلذذ نوع از مدعال خالی نیست که یا ایشان از انجموت ظاهره بالاتفاق ایشان را
 و کفر و بصیرت می ندارند یا هر دو با هم در دوستی و لالت با هم می کنند که حاش خیر و شمس بهت یاکه
 ولالت با منبر می نماید و عداوت خود را با هماری آرد و دیگری در پرده دوستی را انجموت می نمایند
 حاصل بتدبیر نیست که اگر این بر دو طریق بود خود که عداوت هیچ است پیش آید پس ایشان را ظهور
 گردان و اگر خود را بطریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین جمله آرد و ام ضلالت اندازند یا مرتبه گردان
 از ان فرو گزشتند تا فرامی آید تا کنون ایشان ابر و غوغا گوید و این تو از دست برد این تا طمان طریق
 سالم مانده اگر کسی ببلد فرسود و دیگری بصورت حکم خود ارشود و به خواهی تو گزشتند اطاعت هیچ یکی از
 اکنون آنکه آنکه در شب این فهم و علم بود چه معلوم است و در تحقیق که از مضمون بنین لازم نمی آید
 و در نزد معانی عمل آوی یافتیم لغات الهی لفظه با یکدیگر خلاف گردان شیطان بر وزن ضلالت است
 اگر ما خود از این لفظه با یکدیگر یا بدون خیال و صورتی گزشتی از وطن بیرون و در شدن بود الا اعم
 فرمایند از این که در فهم لغات الهی و سکون ایضا و جمله دشمن حکم لغت ایضا و جمله دشمنی که نزاع
 تنها همین حکم و در تضرع کرد و گفتم ای کائنات مکش استغفر الله من ذنوبی و من ذنوب اولیائکم
 لکن کذب است به لسان الله تعالی ترجمه آمرزش از خدا می خواهم اگر گفتار یکدیگر معانی
 نباشد ترجمه آن گفتار به کرد و همچنان است که نسبت کرده بشم فرزند السوی زن ناز آورنده
 ایضا حاصل تو چنانکه ناظم قدس سره میگردانده با الما همین طریق دفع شر و نفس شیطان بیان فرموده و نیز

بجای خود از انانیت که در بعضی جمعی
 باینکه مستغفر الله از انانیت است

و این نیز یکی از اعجاز است

وَكَلَّفَ نَدْوًا إِلَى الدُّنْيَا فِي سَاعَاتٍ مَرَّتْ : لَوْ لَا لَمْ تَخْرُجْ لَدُنِّيَا مِنْ الْعَدَمِ
ترجمه به تو را کرد و شدت هتای نخست ترک غیبت اورا بسوی دنیا بدین تکیه شدت حاجت غالب نه
آید و عیسای الهی و چگونه ای که در بسوی دنیا شدت حاجت کشی اگر نبودی نه بر کسی دنیا که عدم
ساحت وجود و حاصل هر چند که بقضای لوازم بشریت هتای بسوی دنیا داشت و او خود این را
استه نظر به بارکش طوبی داد تا او را برین بکشد و می که معلوم است الهی بود و حاجت بر وی خلط کرد
ترجمه است تا بسوی دنیا و این غیبت شود بلکه هر قدر که حاجت زیادت پذیرفت بی غیبتی او بسوی دنیا
زیاده تر گشت و چگونه حاجت در منظر یک خسته بی دنیا سازد و از آنکه دنیا و اینها را بجا خود می گشت
بسوی وجود و پس هتای ای که امکانی ندارد و چنانچه طهرانی در کتب کبریه و در مسلمان فارس نقل می کند
که فرموده بود در عالم صلی الله علیه و سلم فرماید ای محمد اگر نمی بودی غلظتی می کردم دنیا را و عیسا
سیر علی را هم گفته از حسانین حضرت صلی الله علیه و سلم که او هم و جمع مخلوقات پیدا کرده شدند بر او
نه زهد او از جنابش شد و تو را زانکه با او صحبت می بود و باره آنکه دنیا را از او بندگان و علی بود او را
دنیا و انباشتین غلظتی از من می خواهم پس کرده و در دنیا کهستان است بر من نشکرده آنچه آنچه عبد الله بن مبارک گفت
که من نه از تیرم نه از عیسن عبد الغفر است که دنیا بدو رجوع آورده و او از قبول نکرد و چون رسول خدا
صلی الله علیه و سلم مالک مالی نبود و آنچه در دست داشت از جنس و او این بود که بر اهل آن مرتی فرمود
او را از این گفتن نمی سزد و او را دین شود از آنکه مالکیت و قدرت از این چه زاید تواند بود که بی عمل نه خزان
و از من ابروی عیسن و او بان اسلام افتد و آنکه کی ولی هم در دنیا تعداد و همای بنویسند تا به او
اللفظیات الکذبت نبار و ان نیت من ان لا کید است و اگر کردن آنرا بچشم از ان اجماع من کردن از چشم من
و گذشتن از ابطی و غیبت آن و زوره بقیع انصار و مجموعه نعم الله الیه شدت حاجت است که به همین
الملتین جمع عصمت نگاه داشتن از نصیبت شد و عیسن مدعو خواندن الدنیا بضم الدال الیه من الله ناله
میزبست یا من الله نوبت نزدیکی از آنکه شبست از تیرم است بسوی اینان بخرج بیرون آمدن +
مُحَمَّدٌ صَبِيَّةٌ الْكَافِرِينَ وَالْقَرِيقِينَ مِنْ عَرَبٍ مِنْ عَجَمٍ ترجمه نخست
که صفت او چنین و چنان مذکور شد تا نام پاک او محمد است و در بیان سر و اندامش و جان و دهر و در گرده
ان از عرب و عجم و حاصل در سبقت ناظم علیه الرحمه بعضی احوال سرور عالم صلی الله علیه و سلم را

ست چوین تو اند خو اند بر دنیا صرفورت انکه کردی ابو جوی سیاه فی جیران دنیا از مردم نبی

۵ ان محمد سید کو خیر بیخ و بن از بس جان به ستر امل دو عالم ہتر عرب و عجم

1

بطریق پیام بدین تصریح چشم شریف وی بیان فرموده است - اشوقی و آغیای بیجا شود و طلب
تصریح تمام گردد و احتمال می آید که نام مبارک آن بومعوت گرامی صفات و مدوح جلالکائنات محمد است
صلی الله علیه و سلم در دنیا و آخرت و سالار حسن و سرور هر دو دنیای و ابد و عالم و این تخصیص
مستقیم است که قائده نوکیدی و هدایت غرض تخصیص اول و قول قوی است که قائل تخصیص نبوت و
صلی الله علیه و سلم بیان شده و این تخصیص ثانی و دنیوی است که نبوت مخصوص بربوبی و دین
سه ای شریف و دوزخ آدم نه تو و روشنی دیده عالم تو و ملکیت و دنیا که فیض تو نیست ملکیت
تو ان که فیض تو نیست قائده و دنیا چون بین با اعتبار قطع و تصرف ثانی محسوب است محمد از شهر
و سالار قائم اینین است صلی الله علیه و آله و سلم ما خود را تحمید بنی بسیار ستودن که این صفت از خود و
تولد مبارکش جدوی عبید المطلب و سوم بدین هم ساخت و چون یکی از قوم سپید که این فرزند از جمده
چو اسمی باین هم کردی که در پیدان تو کسی این نام نداشت و خوب فرمود که نامش پس بدین نام باید نهاد
ستوده شود و زبان کا قه نام سه مقام تو محمود است محمد و پس این تمامی دنیای که در این است
این اسم که و سالار و انشاء الله تعالی باشد و هر دو را اکنون بقیع الکاف بود و امر او از کونین دنیا
خبرت است از تعلیلین شیخ انشاء الله تعالی و لغات جن و انس و الفریق گروه انبیا و اهل و سکون انبیا
و پیغمبرین یک منی آمده و تحمیدین بلفظ محمد نیز هر دو امر است ضبط کرده اند اما در اینجا برای محافظت و
لفظ عرب و افعول سکون ثانی بلفظ محمد و تحمیدین باید خوانند **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**
اَبَدًا فِيْ حَقِّكَ لَا مَنَّةَ وَلَا مَبْءَءَ ترجمه بخداوندی ما را عبادت و خدات و نهای قیام و استقامت
است این یکس نیست است کونرا زوی و گفتار نفی و اثبات اسما حاصل نمیرد بقیع الله ما هم کنند
است است لطافت الهی باز دارند ایشان است از قیام و سنای ما حکامیکه اسکان نخبه نبوت و دین
ند از بسبب کمال دین و اتمام نعمت برین است هر چه یکس کی است کونرا زوی و گفتار رد و قبول
افعال است نیست نذر زمان وی و نه نذر کجالات انبیا و با یقین که ایشان اگر چه در امر دینی و قبول
افعال است است گو بوزن گن چون کثرت است اما نفع پذیر نیست نبی و دیگرانند از اسم تفصیل
علی الاطلاق و حق نشان مستقیم نیست و این تفصیل مختص است و زودت شریف قائم النبیین علیه و سلم و
و السلام در وصف تو زیاده بگویم ازین قدر بعد از خدا بزرگ قوی نه مختص و لغات

ع از برای این است که در این کتاب است و راست که خداوند بزرگوار است

الهی یا نبوت از بنا بر معنی الانبیا خبر دادن یا از توفیق عینی تبت و در صلاح عینی تبت که نبوت کند اورا
 کنی سبحانه این احکام بمسوی خلق عام که تا پیش نبوت سابقه نبوت بعد از رسول نزد توفیق مراد است
 که کنی تبت در تبت و در تبت مراد از نبوت متضمن شرف و ولایت است باعتبار تقرب بارگاه قادر مطلق و
 تعریف در خلق حق و تبت و تبت بنی فضل است از مرتبه نبوت و از آنکه مطلق ولایت است بر مرتبه نبوت فیض است
 و نبوت خاتم الانبیا اصلی باشد علیه وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمع و وجه بروی ختم شده
 امکان تجاویز بمسوی و دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است انتظام پذیر نیست و تجاویز
 است بمسوی و ولایت است وی تا قیام قیامت و عاشا که کسی به دون متابعت او بمسوی قرب آتس
 راه یا بدیهه حقا که به متابعت سید رسول به هرگز کسی این منزل مقصود در نیافت به از هیچ ربوبی و در
 راه نمیدهند به از آنکه استانه او روی دل نیافت به الا امر فرمانیه کارهای نیک الهی باز دارند
 از فعال به الا رفیع الغزوة و الباء الموحدة و تشدید الراء المهدیه است که تر هو اسحبیب اللہ فی شرحی
 شفا عتہ + لکل هول من الاھوال مقتحمر جملة ان محبوب خدا است که مسید
 نجات شفاعت و بود مسوی بر هر چو لنگ از چو لهای روز قیامت که اندازنده است مردم را
 در بلای شدیدی حاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه مهدی و مقبول دگاہ سردی است که
 نجات بخش عصاة را از عذاب اخراج شفاعت خود و علم خود آنکه شفیقش توانی + پاینده
 قدرش توانی + حاصل نیست زعامت مرا + هست مهدی شفاعت مرا + و مقام محمود که
 عبارت است از شفاعت که بی مقصود است علی بنده علیه وسلم و آن در حق صالح برای خولی است
 و در تبت نیز حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عامی برای نجات از دوزخ
 و برای تعلیل است مکتب وی در آن چنانچه در صحیحین و کتب ابن مالک مرقوم است که فرموده و عالم صلی الله
 علیه و آله چون روز قیامت عصاة آمد و بشارت دهد که قضا شود عذاب شفاعت کنند از آدم و دم و گویند که ترا حق علی بنده است
 در تبت از بدیهه و بعد از آنکه ساقی برای مادر بارگاه انبیه شفاعت کن تا از تبت نجات یابیم چنان
 که است غلیظ خود کرده منبر است پیش آنکه بشاره بمسوی نوح و دم کند چون پیش او حاضر شوند او گوید که من
 این مرتبه ندارم و از سوالی بپاک در باب نجات پس کردم و در تبت پیش او بر چه دم رویه که غلیل
 الرحمن است چون پیش وی آیند از غیر غلیظ خود را بیاد آورده عذر خواسته بمسوی سوی عزم دلالت فرماید

ان حبیب و در تبت مراد از نبوت متضمن شرف و ولایت است باعتبار تقرب بارگاه قادر مطلق و تعریف در خلق حق و تبت و تبت بنی فضل است از مرتبه نبوت و از آنکه مطلق ولایت است بر مرتبه نبوت فیض است و نبوت خاتم الانبیا اصلی باشد علیه وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمع و وجه بروی ختم شده امکان تجاویز بمسوی و دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است انتظام پذیر نیست و تجاویز است بمسوی و ولایت است وی تا قیام قیامت و عاشا که کسی به دون متابعت او بمسوی قرب آتس راه یا بدیهه حقا که به متابعت سید رسول به هرگز کسی این منزل مقصود در نیافت به از هیچ ربوبی و در راه نمیدهند به از آنکه استانه او روی دل نیافت به الا امر فرمانیه کارهای نیک الهی باز دارند از فعال به الا رفیع الغزوة و الباء الموحدة و تشدید الراء المهدیه است که تر هو اسحبیب اللہ فی شرحی شفا عتہ + لکل هول من الاھوال مقتحمر جملة ان محبوب خدا است که مسید نجات شفاعت و بود مسوی بر هر چو لنگ از چو لهای روز قیامت که اندازنده است مردم را در بلای شدیدی حاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه مهدی و مقبول دگاہ سردی است که نجات بخش عصاة را از عذاب اخراج شفاعت خود و علم خود آنکه شفیقش توانی + پاینده قدرش توانی + حاصل نیست زعامت مرا + هست مهدی شفاعت مرا + و مقام محمود که عبارت است از شفاعت که بی مقصود است علی بنده علیه وسلم و آن در حق صالح برای خولی است و در تبت نیز حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عامی برای نجات از دوزخ و برای تعلیل است مکتب وی در آن چنانچه در صحیحین و کتب ابن مالک مرقوم است که فرموده و عالم صلی الله علیه و آله چون روز قیامت عصاة آمد و بشارت دهد که قضا شود عذاب شفاعت کنند از آدم و دم و گویند که ترا حق علی بنده است در تبت از بدیهه و بعد از آنکه ساقی برای مادر بارگاه انبیه شفاعت کن تا از تبت نجات یابیم چنان که است غلیظ خود کرده منبر است پیش آنکه بشاره بمسوی نوح و دم کند چون پیش او حاضر شوند او گوید که من این مرتبه ندارم و از سوالی بپاک در باب نجات پس کردم و در تبت پیش او بر چه دم رویه که غلیل الرحمن است چون پیش وی آیند از غیر غلیظ خود را بیاد آورده عذر خواسته بمسوی سوی عزم دلالت فرماید

سید هیچ کی از آسمانه و در علم و در کرم الحاصل نشسته و علی بنده علیه و سلم از بیعی انبیای کرام و رسول
 اعظم که کل نهر او نشاند و حسن جمال ظهیری و فضائل و کمالات باطنی قابلی است و هیچ کی از ایشان
 در معرفت الهی جود و کرم و کورسیده و ما دیگر افراد انسانی جز بر سرده و شمع این حجر کج و در شمع غافل و غریب
 که جمع نشد بهیت و ظاهر صورتی چون بنده از صیانت و ملاحظه و لطافت آنکه در آن حضرت مجمع بوده
 چنانچه می فرمود و باطن سیرت هیچ احدی از کمالات پندیده و فضائل عمیده آنچه جمع گردیده در باطن
 علیه السلام و سلم و چنانکه حال قبایل را می نهد و در اصل خلقت بوده تمام و کمالات در عالم حسن ظهور
 نمود و در دیگر کس طاعتش یا در بندش و جلوه آن وی زیبا پیشتر خود هیچ مظهری نگذاشتی و
 و شمس نیست زفر آن وی تو و دلیل آتی است زفر آن وی تو و باطنی که نایه زفر عینای تو بود و
 عبارت است رسید آن کوی نو کورزشاره از لب لعل تو کرده اند و از عقله است و در کج افکندگی تو
 و علم خلق حضرت علی بنده علیه و سلم آمدی و نهایتی نیست که بگوید حقیر و آفر کسی را آید چه و در خلقی که
 اسما و صفات الهی که غیر متناهی اند بوده و نظر اتم نهمه واقع شده و علی سبیل الهادی بر دو جلال بدو
 غالبیت بعضی اسما و صفات علی بنده علیه و سلم و دیگر انبیاء علیهم السلام که تا دوران در ایشان بر دو غالبیت و غلبه است
 که انانی شیخ احمدی که در دوره کرده اند که یکی از صحابا یا از ام المومنین عائشه صدقه علیها السلام که در آن
 برین فضائل کمالات است و بر علی بنده علیه و سلم تا اتمی است و بری آن کم صفت که در وجه خود که او را کرده
 نمای دنیا کنی من بعد کمالات و مطلق حضرت نمایم گفت نمای آن غیر متناهی اند من طاعت نموده ام
 در این صفت رقیه که گفته که تو نمای نیار با وجودیکه حکم قلم شمع العیا فیل موصوفه و ثبوت اند و در او که
 منیت و انی متناهی بعد او کم کمالات و مطلق حضرت نمایم گفت نمای آن غیر متناهی اند من طاعت نموده ام
 ازین چند بر تو اند بود که جلال و در جلال عدد دندان مبارک شکست کسر شریف میجویم کردن از شاهانه
 سحابه که در آن که در آن که کاس سیرین کاغذان بدو معای کردی تا سندی کردار خود می یافتند
 در خود رفته اند به سیرت آنکه بدو ما کم کجی و در ستاده است محی سمانه مرزا گشتگان با دیه فضیلت را
 بر او در است سبب و دست بدو عاقله که گفت خدا یا بدو که کون قوم که نادانند و دفع و در خود می کشند
 که عین خلق و در کس یا را ستاده و در او برین کار کار ما حنده و هر نفس بر آن که کلک معنی و
 در بنده ریختن گاسا حنده و هر از نقد بیا از کائنات آرد و کسی که صاحب عیار ما رسد و

[illegible]

جہ جگہ نشانی از سر لاندہ بودی اما کسی نہ کیا گفت از درانی جلدی بقیہ از بار بار

بودی خواندن آنی از همای بهایون استخوانهای کوسیده جای آن خدی می چنانکه از ذات حضرت عیسی
عظمی السلام علیه و آله و سلم می بودی و ای آید چنانکه بهی در دلائل الهیة می آرود که فرمودی رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم می را دعوت اسلام کرد و گفت که ایمان نمی آرم تا وقتی مرا ندیده کنی البته دروغ فاست و زود بفرست
رسیده او را ند کرد و گفت لبیک یا رسول الله حضرت فرمود دست داری که بسوی دنیا رجوع نمالی او
در جواب عرض کرد که قسم بخدا ای فرشته یا قسم بپدر و کار خود را رجیم تر از مادر و پدر دیدم حضرت را بهتر از
و دنیا پس بهیست که می نویسی آن و بفرمانی بر و در خانه صدقه نقل می کنند که آنسور علیه و آله و سلم در خانه بود
بمخون بفرست آمد مادر خود آمده او را هلا کرد و گفتن ایمان کرد و آن بفرمودی علیه و آله و سلم که جانشین حضرت صلی الله
علیه و سلم را با صاحب خانه خود آورده بزغال ذبح کرده پخته و حضور گذاردند آنسور و از صاحب فرمود که بخور
و استخوان آن شکند پس بعد خوردن استخوانهای آن ذبح کرده بخور دیکه بگذرد ایمان آنان بزغال بر فاست و حضرت
این قصیده علیه لفظ آیات بهیست که در تفسیر کرده تحریر نمودن این بیت چنین کرده اند که اگر میخواست آن سو
کائنات مطابق علوی رتبت و فرشت منزلت وی بودی بهر آنکه از جمله بخت این بجزه هم بودی که هر یک که اسم
بسا کرش بر استخوانهای کوسیده خواندی آن استخوانها کسوت وجود پوشیدی بجایه حیات آراسته شده
کنن چونکه آن بجزت و عظمت بهتایی قدر او بودند که می علی الاطلاق این از جمله بخت نگذرد و بجز
قرآنی از این شریف نیست و بخت نیست که آنچه این بیچ بامد او روح ناظم عارف علیه و آله و سلم به ان منتد شایده
و از آیات اسم الله تعالی گرفته بابت سابق کمال مناسبت دارد و در اینست طبعین المذوم است و آیات
بر بجزت تفسیر کردن و بجزه قرآنی را گشته نمودن عالی از تحلف نیست لکن گفته اند که از این بجزه و این سلیمانی اسم
و جزی پسند و اول نمیکرد بر تقدیر مناسبت بجزت با قدر و مرتبت آنسور در وجه لزوم جای اسم مبارک عظمی
بر سیم آبان علوم نمی شود و دوم نمیکرد غرض ناظم این بیت و ابیت سابق فلما عجز مان است و در اینست و در
آنحضرت و عبادت با یکجای اسمی از اسماء شریف و دلالت تمام بر بدلول عالی قدرند ارد و بهر آنکه آنسور در
یا و کنی قدر و مرتبت او از آن زیاد است چه اگر اسماء در دلالت کامله بر می بود و حکیم عیشیت با همی پیدا
کردندی چنانکه آن اسمی بفرموده عیسا اوت بود و میگوید است از خواندن آن اسم نیز باقیام قیامت آن بجزه
و از خدی که آنرا حق می نامند لیس کللام البلیات مناسبت مناسبت است مناسبت مناسبت است
مناسبت است از اینست که از اینست ان و علامت و مراد از ان بفرموده اسماء و مراد از ان بفرموده اسماء و مراد از ان

المورعالت استخراق بقایای غیب پدید کرده مثل سبک در عالم رویا بیکری بجهل خیال در کسوت مثال بنید بر
 است به تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تا به حقیقت او را که بود و کمال که از حقیقت عالم نگشتند
 ندانند و هشدار احوال نیست و ای بر بیکار نه نقل است که شخصی پنجاب هم در خواب دیده بخوابیده اند
 بن عیسی مسیح چیزی از تمام اهل مبارک بیان خود و فرمود که ما در حالت بیداری را ندانیم و ندیده ایم چه کسی است
 تمتی نظردر شمه جمال آن میر علم فضل و کمال نبوده که شری ازین یاد کرده که و اکثر از حدین از قوم عوام این کمال
 بعضی منافقین را دیده اند و این مسئله ندارد و بایست سابق که شعر بخواند که نام من ماست بر روی من
 فانه عقیده بنیاد اینکه چون در دانش نیست از علایق جهانی و عوایق بیولانی فلکانی فی بیکار خودی مایل نشود
 حسب و تصدیق کم روح پدید آید که هر کسی را حسب مرتبت خود جهان با کمال است و درونی کرد پس نهایت ربانی نعم
 و او را که مراد از اهل قرب و ولید چون است که آن ذات کریمت آیات شتابان عظیم مرتبت و بهر و متر سار کائنات
 است و وای کرده اند که چون عالم را در معراج اول است ثانی نظم آورده و در مضمون مضمون مانی تادیری حق
 رود و دنیا گاه از نامی شنیده و از وی غریق شد که کلام اسی مرتبت نشان از شیش و سی مایه باقی خورشید و چون
 قامت تو نمیست بر گزیده سوری بجهان آن از شیش و **اللفحات** آلا دراک در یافتن القوم که روی از
 مروان و هلاق آن زندان نیامده الالبیع که فی البصاح سیام یکسر المون جمع عالم بمنه و اندک به بعضی نهاد
 المنة الفوقانی و بسین اهل و الامام شده من استی حبت یافتن از رخ کانی الملی و قناعت کردن سرخیز
 کانی شمع الاندیزی آهلم بجمعا و اهل و سکون الامام آنچه در خوب دیده شود و آنچه بنم لاس و سی است از آنکه بر اسم
 کانی که فاکله شش مضموم بود در مین که آن هم سکون بر و بجا زبست چون قوم که نقل من عیسی بن مر و انوس
 اهل قایت و نهایت بر شری و تنوین بر شیب بر اعی نفیست و اگر بر آنکیر بود افاده مع نبی گشته و از آن ان کامل
 اراده کرده که مظهر جمیع اسماء و صفات اسیر و قدیمی دل مرتبه طلاق و حق کرده و این سخن هست و ذرات نهیست و
 مسلم بنده علیه و سلم کسی بر تیر نهانیت کامل رسیده تا خود را در بر رخ محمدی فنا کند و در نهایت لفظ شریفها و است با کمال
 اعتقاد و شریعت آن سر و خط ایان است چه اگر کسی را در امت و متره فو قات دانند اما گوید که ندانم او از حسن نیست
 یا کمال یا جن کلا و در کانی اهل و ارباب العزیز و غلبه و کل ای کانی **الو سئل الکدام بها** : فاما **الکدام**
بین نوعی و نوع : فانه شمس فصل هم که که که : **یظهر ان انوارها للناظرین الظلمة**
تختی انما تکت فی لکون عمه : **هذا انی ها العالمین فی احیت سائر الامم**

در این عالم رویا بیکری بجهل خیال در کسوت مثال بنید بر
 است به تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تا به حقیقت او را که بود و کمال که از حقیقت عالم نگشتند
 ندانند و هشدار احوال نیست و ای بر بیکار نه نقل است که شخصی پنجاب هم در خواب دیده بخوابیده اند
 بن عیسی مسیح چیزی از تمام اهل مبارک بیان خود و فرمود که ما در حالت بیداری را ندانیم و ندیده ایم چه کسی است
 تمتی نظردر شمه جمال آن میر علم فضل و کمال نبوده که شری ازین یاد کرده که و اکثر از حدین از قوم عوام این کمال
 بعضی منافقین را دیده اند و این مسئله ندارد و بایست سابق که شعر بخواند که نام من ماست بر روی من
 فانه عقیده بنیاد اینکه چون در دانش نیست از علایق جهانی و عوایق بیولانی فلکانی فی بیکار خودی مایل نشود
 حسب و تصدیق کم روح پدید آید که هر کسی را حسب مرتبت خود جهان با کمال است و درونی کرد پس نهایت ربانی نعم
 و او را که مراد از اهل قرب و ولید چون است که آن ذات کریمت آیات شتابان عظیم مرتبت و بهر و متر سار کائنات
 است و وای کرده اند که چون عالم را در معراج اول است ثانی نظم آورده و در مضمون مضمون مانی تادیری حق
 رود و دنیا گاه از نامی شنیده و از وی غریق شد که کلام اسی مرتبت نشان از شیش و سی مایه باقی خورشید و چون
 قامت تو نمیست بر گزیده سوری بجهان آن از شیش و **اللفحات** آلا دراک در یافتن القوم که روی از
 مروان و هلاق آن زندان نیامده الالبیع که فی البصاح سیام یکسر المون جمع عالم بمنه و اندک به بعضی نهاد
 المنة الفوقانی و بسین اهل و الامام شده من استی حبت یافتن از رخ کانی الملی و قناعت کردن سرخیز
 کانی شمع الاندیزی آهلم بجمعا و اهل و سکون الامام آنچه در خوب دیده شود و آنچه بنم لاس و سی است از آنکه بر اسم
 کانی که فاکله شش مضموم بود در مین که آن هم سکون بر و بجا زبست چون قوم که نقل من عیسی بن مر و انوس
 اهل قایت و نهایت بر شری و تنوین بر شیب بر اعی نفیست و اگر بر آنکیر بود افاده مع نبی گشته و از آن ان کامل
 اراده کرده که مظهر جمیع اسماء و صفات اسیر و قدیمی دل مرتبه طلاق و حق کرده و این سخن هست و ذرات نهیست و
 مسلم بنده علیه و سلم کسی بر تیر نهانیت کامل رسیده تا خود را در بر رخ محمدی فنا کند و در نهایت لفظ شریفها و است با کمال
 اعتقاد و شریعت آن سر و خط ایان است چه اگر کسی را در امت و متره فو قات دانند اما گوید که ندانم او از حسن نیست
 یا کمال یا جن کلا و در کانی اهل و ارباب العزیز و غلبه و کل ای کانی **الو سئل الکدام بها** : فاما **الکدام**
بین نوعی و نوع : فانه شمس فصل هم که که که : **یظهر ان انوارها للناظرین الظلمة**
تختی انما تکت فی لکون عمه : **هذا انی ها العالمین فی احیت سائر الامم**

[illegible]

[illegible]

چون با از انرا کی همچون بد اندر فرستد، بگوید که هم چون روزگار از اندر عمر

خدا شکران و چاکر ان کا تمام اللؤلؤ المکنون فی حدیث من معنی فی منطقی صند و ستم
ترجمه مشابیهت جنس مر و اید تور و صدف در بریق و لمعان بجوهر یک کان ان زبان از مر
صلی الله علیه وسلم و کان دیگر دلب مبارک اوست الحاصل مر و اید نور غیر مشغوب که منزه از صفت
برآمده دست مال نشده اند مشابیهت دارند بجوهر کلام هدایت نظام که از زبان فصاحت بیان از مر می آید
و تشبیه اندیدندان ترفیع وی که از دلب مبارکش ساطع و لامع اند و این تشبیه از ابلغ تشبیهات است
که تا علم مر و اید را درونی و بیما مشابیهت بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با وی از صفت داد و کمال
نسبت دره ایاقات است چنانچه مر وی است از ابی هریره که چون آن هر قسیم غیر مودشون مر گردید و در
از وی که حاج میشد از دندان ترفیع او و فصاحت آن آنجناب نیاید و بر آنست که در حیطه عمر نگین یا قهری
آنرا بمنزله ان بیان سنجیده چنانچه گفته اند که نیافرید حق سبحانه و تعالی احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از
نقل است که روزی عمر بن خطاب عرض کرد که یا رسول الله بیرون نماند از زبان تو تعلیم رفتی از کسی اینمده فصلی بکلام که در
از زبان مثل آن موقت بجز و قصور اند از کجادی فرمود که لغت اسمعیل عمر و متلاشی شده بود پس تعلیم
حق جل مجدده مر آن لغت قادیب من حسن جوه که در تفسیر گفته اند که کلمه میکرد آنسر و صلی الله علیه وسلم بکلام
مبین مفصل در خطیب و مواظف که هر خرفش بگوشت سامعین در روز نزدیک رسید که گوش همانا که خدا خوا
درج که شد ز سخن رانیت و شمع و نور و قوسد جمع راه لپشتی و روی نمود شمع را به تیغ عیون که لغت
تر است و صید بچم کن که ملاحظه تر است **الملغات** اللؤلؤ و جنس و اید المکنون من الکن
پنهان شدن المکنون بکسر الاله الاله کان جمله تفسیر کمانی القاموس بمعنی موضع قامت نیز آمده و قال
عزت البلده ای اقامت بها کمانی شرح الاذهر فی المنطق بکسر الطاء و المعمل گویا که زیباست بکسر المفعول
محل تسکیم و در لغت کالجب یعدون **تسکیم** اعظمه **طوق** المکنون تشقی منه و حلتهم
ترجمه نیست هیچ بوی خوش که بر ابروی کند بان خاک پاک در انهم آورده است حبساک از مر و
علیه وسلم را خوشی فخری کسی را که بونیده است آن خاک اطرا و بوسه دهنده است **الحاصل** خاک
که شرف ملاست از حبسده شریف و جسم نیست آن سید لبش در عالم بزیخ یافته آنجنان بوی خوش از ان عاجز است
که هیچ طبعی و طیبی بای دنیا و آخرت بان نمیرسد ز بی خوش نفسی شخصی که آنرا بویده و سیر نیاز زبان
خاک پاک سایه عکامه بدر الدین زر کشی در شرح این بیت گفته که خاک تربت مبارک که در صراط الله علیه وسلم انهم

نعم و اید مر و اید را درونی و بیما مشابیهت بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با وی از صفت داد و کمال نسبت دره ایاقات است چنانچه مر وی است از ابی هریره که چون آن هر قسیم غیر مودشون مر گردید و در از وی که حاج میشد از دندان ترفیع او و فصاحت آن آنجناب نیاید و بر آنست که در حیطه عمر نگین یا قهری آنرا بمنزله ان بیان سنجیده چنانچه گفته اند که نیافرید حق سبحانه و تعالی احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از نقل است که روزی عمر بن خطاب عرض کرد که یا رسول الله بیرون نماند از زبان تو تعلیم رفتی از کسی اینمده فصلی بکلام که در از زبان مثل آن موقت بجز و قصور اند از کجادی فرمود که لغت اسمعیل عمر و متلاشی شده بود پس تعلیم حق جل مجدده مر آن لغت قادیب من حسن جوه که در تفسیر گفته اند که کلمه میکرد آنسر و صلی الله علیه وسلم بکلام مبین مفصل در خطیب و مواظف که هر خرفش بگوشت سامعین در روز نزدیک رسید که گوش همانا که خدا خوا درج که شد ز سخن رانیت و شمع و نور و قوسد جمع راه لپشتی و روی نمود شمع را به تیغ عیون که لغت تر است و صید بچم کن که ملاحظه تر است الملغات اللؤلؤ و جنس و اید المکنون من الکن پنهان شدن المکنون بکسر الاله الاله کان جمله تفسیر کمانی القاموس بمعنی موضع قامت نیز آمده و قال عزت البلده ای اقامت بها کمانی شرح الاذهر فی المنطق بکسر الطاء و المعمل گویا که زیباست بکسر المفعول محل تسکیم و در لغت کالجب یعدون تسکیم اعظمه طوق المکنون تشقی منه و حلتهم ترجمه نیست هیچ بوی خوش که بر ابروی کند بان خاک پاک در انهم آورده است حبساک از مر و علیه وسلم را خوشی فخری کسی را که بونیده است آن خاک اطرا و بوسه دهنده است الحاصل خاک که شرف ملاست از حبسده شریف و جسم نیست آن سید لبش در عالم بزیخ یافته آنجنان بوی خوش از ان عاجز است که هیچ طبعی و طیبی بای دنیا و آخرت بان نمیرسد ز بی خوش نفسی شخصی که آنرا بویده و سیر نیاز زبان خاک پاک سایه عکامه بدر الدین زر کشی در شرح این بیت گفته که خاک تربت مبارک که در صراط الله علیه وسلم انهم

[illegible]

جمیع از منته که حق جل مجدده در سوره العصر قسم بوجود تو خورده و در کنار تو همچو مولودیکه مغف عالم و آدم است
 سپیده از فروغ تست روشن دین و دنیا هر دو جاه بر تو یاد از خدا صلوات یابدی و مادر گیتی نزد تو
 فرزند فکر دیده عالم ندیده همچو حسن اللقاء که ملک کردی پیش آدم خلکی سجوده نور تو در وجود
 گریز بودی ای هدایتی بنزدی همگیست منزل حق یقین و گریز بودی ذات پاکت اندر این مقتدا از بهار
 طاعت تو سر سبز باغ کائنات و در نیم فیض تو شاداب تر و رض الصفای در شفا بر وایه این عیال
 که نور آنسر و صلی الله علیه و سلم قبل از خلقت آدم هم تاد و تر از سال بر پیش منول بود ملائکه تسبیح و تسبیح
 سیکرند پیش نیکه حق سبحان آدم را مخلوق فرمود انداخت کن نور او در صلب و منتقل شد از آن در صلب طاهره
 و احرام طهره تا اینکه سید پادشاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بون خود و ولایت هست از آنمه مادر شریفی که وقت تولد
 مبارک آنسر و صلی الله علیه و سلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان نور گردید و نظر اندام از آن نور تصور شام
 و بوی خوش طاهره که مشام عالم معطر گردید و ندان اگر شخصی از زاویه خانه که ای آئینه طاهرین این مولود را
 تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم محتون و ذات بریده و مقدس از آلائش بشریه متولد شد و آنس من ملک میفرماید که
 فشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک صلی الله علیه و سلم و از عایرین همه روزی است که روز
 آنسر و صلی الله علیه و سلم دست چپ را من فرو آور و پس با فقم بوی که در دکان هیچ عطر نباشد و هر
 یک که دستش بدست آنحضرت حسین مصافحه میرسد میبایست در دست خود خوشبو که تمام روز با وجود دست
 عزیزت و چون بر طفلی دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش در جماعت طفل شانه میشد و آنسر و
 صلی الله علیه و سلم در هر راهی که میگذاشت از آن راه بوی خوش تا چهل روزی شمیدند و مادر آنسر هم گفته
 که روزی آنحضرت در خانه ام خواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
 شیشه جمیع کردم آنسر و صلی الله علیه و سلم سیدار شده از من سپید که این چکنی عرض کردم که یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ملاحظه از آن و خوشبو آئینه استمال میکنم و بنوع و سان میتیم و این طبعی است که
 طیب دنیا بآن نمیرسد ویر جامه آنجیات مگس نمی نشست و اگر بر جانور سوار میشد تادست
 سواری بول و بران نمیکردی همگیست اثر فضل آنسر و صلی الله علیه و سلم را بر روزین مشکاقت و آنرا
 فرمود و از آن مکان بوی مشک آمد و علماء بطارات بول بخون آنحضرت صلی الله علیه و سلم استلال

و غلگین که اهل ساهه را قروفتن آب دریا چنان بر زمین و باز گردانیده شدن آئیده آن طلب
 آب چشم و اندوه از بی آب بهنگامیکه گشته شد الحاصل در زمان ولادت آن سید البشر
 که او ان لمعان النوار هدایت و طلبان اطوار خلافت است دارالاماره شاه مجوس متزلزل
 شده مشق گردید و چهارده نگاره ازان بر زمین رسید و خستای آن از هم جدا شده همچنانکه لشکر
 یزد و جرد که آخر ملوک مجوسیان بود و بتفرق نهاد و او بازل ترین جوه در و از دست آسیا
 کشته افتاد و تمام مملکت فارس در حوزة اسلام درآمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفته اند
 که افتادن چهارده نگاره ازان اشارت است بانچه واقع شد از سلطنت چهارده تن از
 پس حکومت کردند ده کس در چهار سال و بقیه تا زمان حکومت امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنهما
 و از آنکه فارس که از هر سال گرم بوده سرگردید و بندجوی کسری شکسته عمارت و کتابت است
 و بنا بود ساخت و آبش طغیانی کرده در وادی ساهه افتاد و از جریان در موضع خود باز نماند و انتفاع
 از وی منقطع گردید و دریاچه شهر ساهه که از هر سال آبش در طغیانی بود و خشک ولی آب گردید و اهل
 آن شهر بمیانید ابحال غلگین شدند و آئیده گان آن برای طلب آب از غایت تشنگی خشک گردید و آنکه
 باز گشته نوشید و آن بشما به این حوادث متوالیه مضطرب و خالی شده از نعمان و کاهنات
 حالی نمود و همه بالاتفاق گفتند که ظاهر از تغییر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود که بعد چند سال اعراب
 بر فرس غالب شوند و دولت ساسانیان را بر هم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
 اللغات بات من الافعال الناقصه یعنی صارا لالیوان بکسر المزمه کوشک بزرگ که از آن منتخب
 کسری بکسر الکاف مرب خسرو لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان که لقب ملوک دم و ترک است
 و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است که در میان دارالملک خود کوشک بزرگ بنا کرده
 و آنکه شهر است که آن سرور افتخار نموده بولادت خود در زمان عدالت نشان وی اینخدا
 باطل است اصلی نه اردکمانی مجمع البحار لقمان اسیوطی و غیره من حفاظ الحدیث هم آواز کسری ثانی
 آخر ملوک فارس است که در عهد خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنهما در جنگ نهادند و لشکر اسلام
 افتاد و آنجا آسیابانی میکرد و آخر بدست طانچی در سال سی و یکم از هجرت کشته شد و در شاربانش
 و انتصاع بکسر الدال المعلن الانصاع شکسته شدن التتمیل لفتح الشین المجر و سکون المیم تفرق شدن

المثلثم وکبر النمرة من الالتيام فراهم آمدن المود وروشدن الالتياس جميع نفوس الفقيتين معنى له وروشد
 النفس عبارت است از دم سرد که انجام داد ان فرومردن زبانه آتش است که آن نفیقتين انچه که در
 النمره را در ان نمره فرات است قریب که در مشهور بجوی کسری که نوشته و ان بالا ان بی است بران
 عمارت عالی بنا کرده بود و در حوالی آن آتش که با کینه با بودند و شب میلاد آن سید العباد و السلس
 طغیانی کرده عمارت را بنده ساخته و در وادی ساده که با این عشق و عواطف است افتاد و موقع غروب
 گذاشت الساهی من السهو ساکن شدن خطا کردن العین من چشمه چشم السهم بفتقین آمده و عالی
 کمانی الصراح سواد من السور در پنج و شش انداختن سواد نام شهری است در ولایت عراق البیضاء
 و قسم غایت من الغیض فرو رفتن آب در میان البیوة بغیر البیوة مودعه و فتح الحاء الملهاء دریاچه بود و در
 ساده که مجوس فرزند ان خود را این ولادت در ان بسبیل تبرک غسل میدادند و سبال آتش
 افتد طغیانی میکرد که تا انسانی را در ان غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس شرب ولادت
 آن سر علی السید علیه وسلم آب آن بالکلیه خشک گردید و بغیر الراد و شید الدل الملقین من الراد
 گردانیدن البوار آئیده الغیظ الغیظ الغیظ لجمه خشنک شدن تلمی الفتح الطاء المجره و کسر المصنوعه
 من العلم و تشنه شدن

كَانَ يَأْتِيَهُمَا بِالْمَاءِ مِنْ بَيْكَلٍ ۖ كَذَنَّا وَبِالْمَاءِ عَمَّا يَأْتِيَهُمَا مِنْ مِثْلِهِ
 ترجمه گویا حاصل شد آتش را انچه صفت آب است از ترمی سردی بسبب ایندهی که داشت لظان
 پر تنش خود و حاصل گردید آب را انچه صفت آتش است از گرمی خشکی الحاصل صین ولادت
 سید البشر علی السید علیه وسلم آتش پر تنش مجوسیان و آب دریاچه سازه انقلابی پیدا کرد و یک
 رنگ دیگر گرفت تا دلالت بر قرب انقلاب حال اهل ضلال است ای نامشکامی نه است
 ز دیده ریزه وی آب خاک شو که تبار و نمانده اللغات

البلل بفتقین تری الخزن بغیر الحاء الملهاء و سکون الراد المجره و الفهم بفتقین گرمی آتش
 و الحی بفتقین که کذاک ساطعة و الحق بظهور من و غیر کذاک ترجمه خداوند است
 سید مهند و النور ظاهر اند و حقیقت نبوت ظهوری باید از خلالت و مقالات الحاصل در ان زمان که است
 نشان جنیان از جمل البوقیس و جمل حجون ابیات مدح متضمن لعنت آن سر و علی السید علیه وسلم

هنگامی که آتش از دم سرد که انجام داد ان فرومردن زبانه آتش است که آن نفیقتين انچه که در النمره را در ان نمره فرات است قریب که در مشهور بجوی کسری که نوشته و ان بالا ان بی است بران عمارت عالی بنا کرده بود و در حوالی آن آتش که با کینه با بودند و شب میلاد آن سید العباد و السلس طغیانی کرده عمارت را بنده ساخته و در وادی ساده که با این عشق و عواطف است افتاد و موقع غروب گذاشت الساهی من السهو ساکن شدن خطا کردن العین من چشمه چشم السهم بفتقین آمده و عالی کمانی الصراح سواد من السور در پنج و شش انداختن سواد نام شهری است در ولایت عراق البیضاء و قسم غایت من الغیض فرو رفتن آب در میان البیوة بغیر البیوة مودعه و فتح الحاء الملهاء دریاچه بود و در ساده که مجوس فرزند ان خود را این ولادت در ان بسبیل تبرک غسل میدادند و سبال آتش افتد طغیانی میکرد که تا انسانی را در ان غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس شرب ولادت آن سر علی السید علیه وسلم آب آن بالکلیه خشک گردید و بغیر الراد و شید الدل الملقین من الراد گردانیدن البوار آئیده الغیظ الغیظ الغیظ لجمه خشنک شدن تلمی الفتح الطاء المجره و کسر المصنوعه من العلم و تشنه شدن

و ابطالان عبادت اصنام با و از بلند انشا و میکردند و از ملک تا ملک و از اوقادس منور بود و در
 نبوت از سطوح انوار و اشکال حال عجمه نماند هیچ جنیان و مقالات یهود طاهرین و چنانچه همان بنی اسرائیل
 از مادر خود روایت میکنند که گفت صبیحی لادت آن سرور خدایه و سر راهی گشت و ستارگان زمین
 نزدیک شدند تا اینکه گمان کردند که بر من افتند و حسان بن ثابت رضی الله عنه که صبیحی لادت آن سید البشر
 من هفت یا هشت سال بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر برام خود ستاده ندانم که ای گروه بنی
 اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت از قریش که موسی عوم بآن خبر داده بود و فتح الباری از حدیث عائشہ رضی
 الله عنها روایت کرده زمان ولادت آن سرور مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که در شب از یافه و فیل مستان
 چنان دریا نغم که طفلی میان شما تولد یافته او بنی اسرائیل خواهد بود و در میان دشمنان وی مهر نبوت است
 و پیش نزد آمده آمدند و یهودی را همراه بردند و بجز دیکه نظرش بر بنده میار که مهر نبوت افتاد و از
 بر آورد که حیف منصب نبوت از بنی اسرائیل نشت و این مولود همان است که موسی عوم بولادتش خبر داده
 ملاقات این مجرب شد و انوار طاهر است از آفت و این که در شکل تبدیل شکل مخفی دارند و بسبب طاعت نیت
 با انسان حرفی نمی شنوند و در اکل و شر و تزوج و تکلیف با حکام شرعیه مثل بنی آدم اند و روی است از این
 عباس بن که نام ابوالجنان طاقوس بوده چون اولاد و اصفا و او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
 شریعتی بوی اندازی فرمود همه موافق آن اطاعت الکی و اطاعت طاقوس مشغول بودند تا اینکه
 مرد و ایشان قهر و خصیان پیوند حضرت رب العزت بعد از التزام محبت اکثری را بقویات موسی
 گرفتار ساخته بعضی را که از سفن شریعت اخراج نموده بودند امان داده از ایشان شخص را
 که حلبا بنیسن نام داشت برایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون تیر برین گشت
 و حلبا بنیسن سفر آخرت گزید طریق نافروانی پیش گرفتند اما حرم حکم این در متعال با نانی شان نداشت
 و از نسل بقیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از عمر الهی امان یافتند شخصی موسوم
 بخلیقا حاکم ایشان گشت بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم نرفت شده
 بسط جباریت و کفر کرد و دیدند و از مملکهای شان که قبلی باقی ماندند خلقی کثیر پیدا شده موسوم نامی
 برایشان حاکم گردید و اکثری را بر او راست آورد و بعد از آن اشترار بنی جان کفران نعمت آغاز کردند
 و از احکام الهی خصیان و زمینند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از لایکه

که شربت شهب و برق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کا بهی که در فن
 کلمات نظیری نداشته آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او لبی من دیده آنچه که ظاهر کرد
 که ای لیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سواهی از جنیان از آنکه ملائکه آنها را بشمارند
 تازی میزنند و لبوی آسمان صعود کردن نمیدهند و اینهمه را به تمام حراس است بجهت توله سر و است از بنی
 باشم که قتل کند ظالمان را و نصرت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پشش بتانی
 بهیاد از سواد بن قارب بقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آئیده بمن میرسانید
 آنرا بخدم ظاهر می ساختم و بدین اقرب مرا بیا فتوح میرسد و تازی آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار
 سماوی و شهب از آسمان می بارند زود بر خیز و طلب کن آه هدایت که میبیزی از قبیل طوی بن غلب
 میبوش شده و مردمان لبوی خدا میخواند و از بت پرستی و ضلالت بازمی دارد چون سه روز متواتر
 چنین اتفاق افتاد و دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بیکه بجنور آنسر و صلی الله علیه و سلم رسید
 ایمان آورده ام و تمیز روایت است از ازان طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجر میگفتند
 ناگاه از شکش وانی آمد که ای بازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از تنگ شده اند
 میبوش شد پیغمبری از قریش که مردمان را بیدایت میرساند و از افعال شنیع باز میدارد و نیز مردی از اقامت
 علی بن ابی طالب علیه و علی ابائه الصلوة والسلام که فرمود در مدینه متوره زنی کا بهی بود و با یکی از جنیان
 محشوق داشت و با وی همبستر میشد و چند روز آن جن نماند و روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار
 آنجنان او را شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نمانده او گفت که حلاتوقع آمدن دارد و که
 پیغمبری میبوش شده که بر یافا حرام ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس که گفت من
 بتی بودم سسی انصار ناگاه از شکش یابو جاسست که ای بنو سلیم شما هلاک شد فظفر یافتند اهل مسجد
 اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم داشت نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید
 پس من شما را سوخته ریافت سه صد کس از قوم خود بجنوران سر و صلی الله علیه و سلم آمده مشرف
 یا ایمان شدم و تیز این عساکر نقل میکند که مردی از بنی حشیم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانند و بر سر
 بتان میگردند اگر احیاناً با هم منافق را میباید برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده آنچه از حکم شما
 میشد بران عمل نمیدوند و روزی ما را با هم دیگر مناقشا و حسب دستور بهیجانه رسیده و بهیجانه

و حق سبحانه بقدرت کامله خود طایوران کوچک ناتوان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزه های خورده باشد
 بر آنها مسلط فرموده بلکه ساخت اگر چه شاید این باطل که از بهر سنگریزه ما باشد نیستی است
 لیکن چونکه ملائکه را با مرغان مشابیهتی نبوده اند از آن ترقی کرده بگویند بلکه آن جنیان شبیه ملائکه
 کفار بدو چنین که از می آنسر و سنگریزه های صنایع و افکار ما دارند و درین شبیه مناسبت ملائکه با آن سرور
 و شمس و سنگریزه ها که خاصیت آتش داشتند و جنیان با شک کفار ظاهر است و بعد از آن میفرماید
 که انداخته شدن آن سنگریزه با که درون دو کت مبارک انجلیات پیچ میکردند شایسته است بانداختن
 این تسبیح گوار و درودهای و چونکه این هر دو فعل عاریق عادت اند انداختن اعجاز آفرین از آن نسبت
 بخود کرده میفرماید یا ربیت ادریسیت و لکن التدری و تعلیه ناه بالعلم و هو تعلیم پس خباپنه بیداری
 یونس عرم را از حکمهای باعث رفاهیت حسن حال و صلاح مال قوم او گردید و همچنان می سنگریزه
 مسبوی نوح اعدا موجب نجات اهل سلام از او سپید و هیاهو کفار و سبب فرید فرج و افتخار مجاهدین است
 اللغات العربیة تحقیقین اگر ختمین الالباطال بفتح المزه و سکون الموهده جمع بطل جواهر و آبره بفتح المزه
 و الراء و الهما و الناد و سکون الموهده بن الاثریم الحبشی که از طرف نجاشی پادشاه حبش الی ملک یمن بود
 چون مردم را رازید که در موسم حج از اطراف و جواب با نذر و هدایا متوجه مکه منظم میشوند از کمال نخوت
 کفر بمقابل آن خانه و شهر صحنان از سنگ خام بنا کرده در دیوار آنرا نیز و جوامع هر صرع و مزین ساخته
 تا مثل تلیس نهاده طوایف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد و آنصورت بر پیش و سایر کین ملک
 حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که جبار و بکشی و خدامت آنجا امور بود و بنی آنخانه نصیحت
 حاجت کرده فراری شد چون صبح تقیض کردند تحقیق پیوست که مردی از ساکنان مکه این است نو و بزرگ
 به شاه ده انخیال خشی عظیم و دل پیدا شده خواست که در عوض آن هتک حرمت خانه کعبه بایستد
 اندیشه بود که قافله از ساکنان مکه متصل آنخانه فرکش گردند و هتک آنشکه آفر و خند بسبب دیدن آن
 با تخانه رسید و همه ریب و زینت را تیره و تار ساخت مردم قافله ترسیده رو بگری نهادند و بعد تحقیق معلوم شد
 که این حرکت هم از اهل مکه بوقوع آمده آبره در کمال غضب آمده با نوح بسیار و دوازده نفر محاربه
 که یکی از آن محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلان بود متوجه هتک گوی گشت چونکه در وادی سر
 که بر شمش کرده از مکه منظم است رسیدند اهل مکه از ترس آن جبار رو بفرار نهادند و مگر بعد از طلب

در کله امیدوار مدویشی بود و تضرع و زاری بجانب کبریا مینمود که ناگاه مرغان سبزرنگ از جانب دریاها
جوق جوق هجوم آورده بجانب لشکر ابریه متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان سه سنگ برادران داشت
که در متعارف و دور و درون پنج همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها را اسان شدند و مرغانی
در پی هرگز نیند که می آمدند و او را با یک میسانند و خاصیت آن سنگ ریزه با این بود که بر سر هر که
میرسید از مقصدش می برآمد و در نه همه سوخته میشد آخر تمام لشکر را با فیضان در میان پایال غضب
آلشی ساختند و مردمی از آنها نجات یافته است و بجا تمام متوجه جانب جسته شدند طاری بر سرش رفت
تا اینکه اکلیس نجاشی رسیده صورت و احوال تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگ بر سرش با کرده
او را هم طوق بیار آن او ساخت و حفظ او و او عسکر برای نزدیک است و امکان دارد که معنی بل بود و او
از عسکر لشکر کفار است روز جنگ خفین و قصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیر بلدان نمودند
و شیطان ندانند که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و عمره آنسر و صلی الله علیه و سلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماند پس عباس که بلند آواز بوده بحکم آنسر صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جوانب بر لشکر کفار یغیتند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری سنگ ریزه
در دست مبارک گرفته شباهت او حوّه گویان بسبوی لشکر کافران انداخت پس باقی نمازیج مشکی
که آنیکه در چشمان و هر دو سوراخ بینی او سنگ ریزه رسیده آخر بمجود وقوع آن فوج انداخت
فانش خورده بعضی رو بفرار نهادند بعضی لقیل و اسیر درآمدند و جماعتیکه در لشکر سواران بودند چنان
نقل کردند که چون آن سرور سنگ ریزه با بجانب ما انداخت چشمان هر یکی از ما سنگ ریزه رسیده کشی
در دل های ما افتاد و هیتی بر ما ستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین القاصعوت و گرمی ها سنگ ریزه
مخواب مشتکی از خاک سنگ ریزه بر فوج کفو افکند و همکس از آنها نماند که در چشم او افتاده باشد
کما رواه البخاری لکن اذا خنق آن بد دوست و تسبیح کردن آن سنگ ریزه با در کف مبارک وین
هر دو غوغه از و ایاتی ثبوت نرسیده اگر چه در مقام دیگر منقول است از انس بن مالک که روزی
تسبیح کردند سنگ ریزه با در دست شریف آنسر و چنانچه ما شنیدیم تسبیح آنها کافی اشفاء و غوغه و خراج
خلیل مذکور است که شاید آنسر و یکبار بستنی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بستنی گرفته اند
و دیگر افکند و این از خالص آنحضرت بود که هر سنگ ریزه که بدست مبارک میرسید تسبیح گفتی و خارج نمید

البقیه تسبیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روز بدرست نگرینده مای وادی از علی کرم الله وجهه طلبید
 بمجد و یکدو دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمود مستطوب است که مقتضای دان من فی الایام
 بحمد تسبیح کردن سنگریزه بالاسیما و فیکه در رکعت آن سر و زود و بعد نیست اما استماع آنرا گوش
 عارفی باید که چرخش جام محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات با خلمات
 تسبیح الهی میگویند لکن آنرا بجز عالم ربانی که گوش و دش کشاده است نمی شنود و شیخ الکبیر فرموده
 فرموده که ما شنیدیم از سنگی که زبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر قدره را از ذرات موجودات
 ربانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که زبان حصاة در دست مبارک سرور
 صلی الله علیه و سلم تسبیح میگفت آنصی ففتح الحاء و الصاد لمعلمتین سنگریزه الرأه کف دست رسمی تضمین
 در او المله و کسر المیم و سکون الیاء الثنائة التحتانیة یغفره الشجرین الرمی انداختن النبیة ففتح المیم
 و سکون الموحده و بالذلل لمجد انداختن تسبیح تنبیه از نقالین و عیوب و مراد از مسیح یونس السلام
 که چون او را حق سبحانه برای هایت اهل نینوی که از بلاد وصل است مشیو ساخت او ثابت مدید
 آنها را بدین موسی عدم دعوت کرد هیچ نمانده بران مرتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت امر نمودند
 و او را اذیت مالا یطاق دادند آخر وی عزم تنگ آمده در حق شان دعا بحلول عذاب کرد و بعد شاید
 آثار اجابت قوم را از ان مطلع ساخته از شهر با اهل عیال خود بدر رفت حق جل مجده قدری از موسوم
 دوزخ بسوی شان متوجه ساخت اهلای شهر معاینه آن همراهی متغیر گشته از افعال خود با نام و شیان
 شده هر چند که یونس عزم را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیاقتند آخر همه با در جامع جمع گشته متضرع و زاری
 و گریه و بقراری در جناب باری جلالت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که با خدا یا
 از کفر توبه کردیم و بر سخن یونس عزم که فرستاده توبه بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم محرم
 عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هر کاره با حاجی بار وانه کردند
 تا خبری از یونس عزم آرند و چونکه وی عزم را خیر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود تصور آنکه اگر
 بشهر روم را نکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار و حی متوجه ملک روم شده منور عذاب الهی
 پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از ان زن و دود و فرزندان باقی بودند هم با او نماندند
 آنحضرت تن تنها بر لب دریا روم رسیده دید که جلای سعاد و انگلی است بر ان سوار شده روایت شد

آنحضرت خواند و ختی را از درختان وادی تیس آن درخت زمین را شکافت کمال او را راستی را بخشنود
استاد و بعد اوی سلام سه بار بکشته شهادت گفت و باز بکلمه والا بسوی نبوت خود رجوع کرد و همچنین از
عباس بن بریده سلمی رضی عنده ای است و عبد الله بن مسعود در نه گفته که جنیان از آنحضرت میخواهند طلبید
چون آنحضرت ختی را از درختان وادی تا اینکه آمده کمال او بدست داد و شهادت برید و ختی را به او
و آری از انس بن مالک رضی روایت کرده که در جنگ احد جبرئیل عوم نظر کرد بدینی و گفت یا محمد
این را تا شهادت رسالت تو بدی پس خواند آنسر در آن درخت را تا اینکه زمین را شکافت بارگشت
آمد استاد و بعد اوی شهادت حضرت انوار یافت بجا خود رفت و از جابر بن عبد الله و اسامه بن
رضی عنده ای است که در بعضی غزوه با آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را که بدان منتظر
فرماید پس خواند درختان وادی را تا اینکه دو درخت آمده با یکدیگر ملحق شدند و آنجنگ میان آن
و بعضی اشاعت که که کبابی خود بر وید برفتند و نخل که بودش برین سخت پای به جست بفرموده امر
زجای که در بر هر سو که تو خواندی خرام ساخت بهر جا که تو گفتی مقام و این معجزه مشتمل است بر چند
معجزه اول نعم خطاب دوم مشی مثل انسان سوم لای شهادت بلسان تال سبحان الله و ثانی که
حال اشجار که شعوری بمنافع و مضار اندازد بخشنود و چنانکه جلیل القدر این باشد وای صد و جبر حال
کسانی که با وجود عقل و هوش و چشم و گوش و ضلالت و بطالت گرفتار مانند و اصلا رو بدگاه
عالم نیا نه سیدالمراد نازند و اول و نواهی او را بحدار جوی نشانند اللغات الدعوه بفتح الدال
الماء خواندن الاشجار جمع شجره و آن درختی را گویند که تنه دارد و منشی من الشی رزق الساق
بینا بمنشی تنه درخت است اسطر بفتح تین صفت زدن و خط راست کشیدن کما فی الصحاح الفراء
جمع درختان البیع جزیره نوبه الکلمه بفتح کاف و کلمه نوبه و کلمه نوبه و کلمه نوبه و کلمه نوبه و کلمه نوبه
تقیه حق و طین الحیدر حنی ترجمه آمدن اشجار مانند ابر پاره ایست سیر کننده بهر جا که آید
سیر میکرد در حالتی که میداشت این ابر آنحضرت را از گرمی تنور هوا که بهنگام بوز بسیار گرم
میباشد الحاصل آمدن اشجار و اعجاز مانند ابر پاره ایست که آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
سیر نگاه میداشت و همچو سائبان بر سر مبارک سایه میکرد و چنانچه سبیل روح در خالص آورده که ابر
سایه نمیداد بر سر آنسر در وقت سیر در گرمی آفتاب و همچنین میل میکردند بسوی سواری آنحضرت

اے بے پروا کی برسرِ رخسارِ نادیدنی برائی، ظلمتِ کسرتِ ہمت اگر کاٹا بنائے گم

که بدان مناسبت سوگند خورد راست گو باشد و آن تسبیح کند و حقه حق است اول در اشفاق
و التیام که بیانش غریب می آید دوم در صفاء و نزاهت و اشراق سوم در اخلاص با ساقل
سنة فاضله و عالی پس چنانکه قلب بشر لیت است فاضله انوار و امر از ذات ذوالجلال کرده
قلب مظالمه افاضه نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب است فاضله نور نموده شب تیره را در
منای می بخشد چهارم تدرج در رفتی بذروه کمالات پنجم سرعته در قطع منازل و مقامات و قسم پنجم
حق سبحانه اگر چه جایز است کمالاتی که در شرح آمده و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حجت حجب
انغم و کفاره نمیشود بلکه بمنزله حرکت موکده است که فایده تحقیق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم بحق
و در اصل که حجت آن مستوجب کفاره و انغم است و معجزه شرفی قمر اجمع کثیر از صحایه روایه کرده
و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث اشفاق متواتر المعنی است و در کتب صحیح
بطرف متعدده مروی شده که شک و شبهه را در آن اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آن
کرمیه اقرب الساعه و انشق القمر همین اشفاق مراد است بدلیل و ان یر و الیرضوا و الیقولوا
سحر سحر و معجین مروی است از عبد الله بن مسعود رضی در کمال الوجیل و دیگر کافران قریش
از رسول خدا صلی الله علیه و سلم این معجزه طلب کردند پس مجریه آنحضرت بسوی قمر اشاره
انگشت مبارک کرد و پاره گردید و دیدند جبل حراء را و میان آن گفتند کافران بشاهده آن که
حال سحر محمد بر زمین بود الحال یا آسمان بهم میطاشند و سحر سحر گردید و بعضی معتقدان فلاسفه که قلب
شان منور بتواریان نیست در خرق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و بنیاد آنکه چنانکه حق جل
مجده بقدرت کماله خود آنرا سپید کرده و بی ستون قیام نبخشد بر نفس خود و ایر ساخت همچنان
قدرت خرق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحظه میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص عموم
دیدند و واریاب تواریخ بتواتر نقل کردند و جوابش اینکه آن در شب از یک لحظه پیش نبود
و آن وقت و وقت خواب است علاوه اینکه مشاهده آن عیش و دگر کسان را که متعبدی در ویت
باشند و مستبعد است که همه نظر بر قمر دو زنده و نیز تواند که قمر در آن شب در بعضی منازل باشد
که بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگردیده چنانچه جنسوت و بعضی از اهل بلاد می بینند و بعضی
معنی یا بنیاد اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند بدان خبر دادند

و بسوی حاکم ملیار چون خبر این معجزه زبانی بعضی تجار عرب رسیدا گفت که اگر در دفتر روزنامی بابی
من اینها در نوشته باشند قصد این نبوت کرده ایمان آورم چون اگر بار آورده ملاحظه کردند نوشته بود
که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل ملیار با هاست را دو پایه دیدند بجزو معاینه آن مشرف بایمان شد
و شوق قلبی آنسر و صلی الله علیه و سلم مبار واقع شد اول در عرضش سالگی که جامع محمدی را
نقل کرده اند این عساکر از حدیث شداوین اوس را آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة و السلام
بودم با همسالان خود از کودکان در وادی ناگاه سگ کس که در دست یکو ابروی نفعه پرازی برین
دست بگیرد ششم از مرده بود نمودار شدند بجزو که مرا گرفتند طفلان که خفته پس یکی از آن را بر
خوابانیده از نابین مفرق صد تا غنمای عاز شکافته احتشاکم بیرون آورده بان برت شسته بجا
آن نهاد و دیگر بخراسان دست خود را در جوف انداخته فلک بیرون آورده از نو مفعه سیاه
بر آورده بر زمین انداخته گفت که این نصیب شیطان است و از آن بجزیره پیر ساخته بران مهر
از خاتم نور کرده بقلم آن نهاد پس مملو شد دل من از نور نبوت و حکمت و هنوز سر و فکری آن در
عروق و مفاصل خود می بایم و آنس بن مالک را میگوید که دیدم بر سینه و شکم مبارک آنسر در
نقش نشان آن التیام مثل خط در اریک درین شوق حکمت این است که آنسر و از
سن صبا بموت باوصات کمال و معصوم از وساوس شیطان دوم صین قرب زبان بعثت
که شیخ ابو نعیم در ذایل نقل کرده و درین شوق حکمت زیادت کرامت است تادل آنحضرت را تعلق
با سموی الله ظاهر گردد و قوی شود در تحمل الثقال و حی سوم در شب معراج که در صحیحین و روایت
تادل اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهم رساند و طاقت معاینه تجلیات مدبره و انوار متلاطمه را بکند
و مانند آنچه که این راستگی بموسی عزم بیشتر در رویه حق جل مجده حاصل نگردید موسی سفر
خبر حرم طور نکرده عیسی سفری کرد و ملی دور نکرده قربان مسافر و در خلوت عرش باغش
و عصاره کسب شکر نکرده الملغات اطلاق قمر بختین بر آه از شب چهارم تا آخر ششست و نماند
از اهل عالم میگویند انشق بضم الهم سکون النون و نبع الشین المجر و تشدید القاف من اللانفاز
شکافته شدن نسبت بکسر النون پیوند الهم و ره البر است شدن القسم بختین میگویند
و کاوی الفار من حی قین کرم و کل ظرفی الفار عنه محی قال الصد و فی القل

نکته در این است که اینها را در نوشته باشند

ترقی و کمال و اسباب نظام مصالح احوال احساس کرده از آن حال صحابه باین بدین استدلال کردند که
 آنحضرت نیز مغرب از اینجا خواهد آمد بنا بر آن روی مشاورت و عناد در امضای مهم شرف و فساد
 آوردند و سرگروه آن ملائین در آن ایام ابو جہل بعین بود خوش یا ملین و دیگر باجوس یار شدند
 و ابلیس پرتلبیس نیز بصورت پیر بخدی آمده شرکاب حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
 دیدند و بعضی در حبس و بعضی در قتل و هلاک و ابو جہل گفت پنجس از پنج قبیلہ پیدا باید کرد
 تا یکبارگی شمشیر بازند بنی ہاشم را طلب قصاص از قبایل متفرقه و دشوار خواهد شد پس پیر بخدی
 آنهمه آنرا را خفیف پنداشتہ رای ابو جہل را پسندید و درین اثنا جبریل عم آنحضرت را از حال آگاه
 کرده فرمان حیرت رسانید آنسر و ارادہ بر آمدن از اینجا نموده علی کرم اللہ وجہہ را فرمود کہ شب
 خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباه در آمدہ از حقیقت حال آگاه نشوند و اصل
 باعث سرگزشتن علی رود و الع کفار قرضش بود کہ با اعتماد امانت و دیانت پیش آن جناب
 میگذشتند پس خواب کرد علی آورد خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسر و
 بر سر چپیدہ از درون خانه بر آمدہ پسین را تا نیم لایبہ و آن خواندہ کنی از خاک بر روی مشرکان انداخت
 و از پیش ایشان علانیہ مرد فرمود و گویند کہ آن خاک بر سر کسی رسیده روزید مقتول گردید
 قبضہ ریگی کہ فشانیدی گفت : شد بصری بصرالش بدت : مرمت بخت نور ابر کفیل : بود کہ
 در نظر خصم میل به ہمدین اثنا شخصی بہ جماعہ کفار نگوئند سار آمدہ گفت کہ اینجا چه ستادہ اید مختار
 شما رفت ابو جہل و کافہ مشرکان خاک نہ امت بر سر خیتی وقت صباح علی را دیدہ گفتند کہ صاحب
 کجاست او گفت اللہ اعلم بحال رسولہ پس آنحضرت بجائہ ابو بکر صدیق را و ابام حنیہ خبر داد
 و بمصاحبت او درین سفر مشرف شد ابو بکر صدیق را از شادی در گریہ شدہ و دو شتر را کہ از مدتی پرورد و
 پیش آورد آنجناب یکی را کہ عبد عام داشت برای خود پسندید و عبد اللہ بن ابیطرار کہ در کار
 بدر تکی ہام و حفظ اسرار شہور بود را جیر گرفته بست و ہفتم سفر روز و شبینہ شبان شب از راه
 دریغ کہ در شب خانہ ابو بکر بود بسوی نماز چل نور روان شد چون بدعا رسید نہ نخست ابو بکر
 اندرون آن در آمدہ سوراخ را با پای چادر خود مسدود ساختہ آنسور را در عار در آوردہ و سوراخ
 کہ باقی ماندہ بود با چادر خود انداختہ نشست و آنجناب سر بریزانوی او نہادہ بخواب رفت مار با پای

میگردیدند او بملک انیکه مبادا آنحضرت آن خواب بیدار گردد و دوم نیز دو جنبشی نمیکرد و آخر از کمال بیثباتی
که داشت اشتکاب وی بر روی شراعت چکیده او بسیار شده استفسار حال فرمود ابو بکر که اگر نگریدن بار
مطلع ساخت آنحضرت دست مبارک بر جای گزیدگی فرو آورده آب وین بر آن مالیده فی انفس
الکلم آن منافع گردید و بعد آمدن در غار حق سبحانه و دختمای منیلان بر در غار روینیده جفتی از
کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازد و همان شب بقیه نهند و عکلیوت را فرمود که بر آن نهد
مذود و مواهب از دست بردار آورده که کبوتران حرم از نسل آن جفت کبوتر اند که برکت دعا
آنحضرت تا روز قیامت از او صلیاد و استملاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشتن عکلیوت
منی آمده پس کافران بمعانی آن گفتند که اگر کسی درین غار آید میفکد کبوتریش کشته خواهد عکلیوت
ویران گشتی و این درختان پیش از زمان عمر محمد انجا رسته اند و با وجود آن جزم داشتند که آن
معمور درین غار است و اینجا نگذشت پس بعد مکت در غار تا سه شب عبد الله اجمیر پرورش ترا
بر در غار آورد و عامر بن نفیر مولی ابو بکر نیز آمد آنجا ببرد عا سوار شده ابو بکر را ردیف ساخت
و عبد الله و عامر بر پشتی و یکسوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بر در و شبته و از دهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینه طیبه رسیدند انصار حبان ثار که چشم بر آه بودند پیش آمده بانفوس
خود با خطاب کرده مضمون این اشعار سرانیدند ایجا بیا که مبط امر را نزدی است نهانها
بیا که مشرق نور محمدی است ایجا بیا که نور یقین جلوه میکند خوشوقت آنکسی که بدین نور رسید
ایجا نزول مائده عیش و ایم است ایجا وصول فائده فیض سرمدی است ایجا در حجاب ظلمت
شکایه طرف بیاید تا نگر می بخشیم که دین دین احمدی است بیا تا اینکه اول نزول برکت
شمول در منازل بنی عربین عوف واقع شد بعد از آن روز جمعه از انجا خست طلت بر لبه
در باطن مدینه نجانه ابو ایوب انصاری نزول اجلال فرمود و در آشنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب حدیث بقیه مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عکلیوت
است و اقوی است در حفظ آملی آنحضرت و تحفظ بجهنم عالی نرمانی مضاعف و تکرار از این است که میگردد اللغات
خون فم الحار المله و العاد و الحایه فرام آوردن غار شکاف کوه و مراد از آن جبل ثور است که قریب یک مظهر
واقع شده الطرف بفتح الطاء و سکون الراء المکلیتین چشم کافی الصالح عمی لفتح العین المکمل

و کسر الیم و سکون الیا و المثناة التحتانية لضرورة الشؤ من التمی ناینا شدن الصدق راسخی
 و آن از اسماء و کسر و سبست صلی الله علیه و سلم که از کمال صدق گو یا عین آن گشت کمانی المراء
 و الصدیق بکسر و الصادق و الدال المشدود المهلکین کثیر الصدق صیغه مبالغه لقب ابراهیم المومنین ابو
 من ابی فحاشه است و فحاشه صیغه محو و از حکیم بن سعد آورده که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه
 که تقسیمه میفرمود که این لقب وی از آسمان نازل شده لم یأدره شقاق این لفظ اختلاف است
 بعضی بر او مملک مکتوبه مشتق از یم اجوت یا بی معنی از جای خود و فارقتن میگردد بعضی بر او
 خود و از رفتن و ثابت قدم ماندن لکن در صورت لم یأدره وزن لم یعیامی باید و هیچ فاعله تقعی
 حذف یا نیست و فعل لم یأدره بالمفعول المثناة التحتانية و فتح الراء المملکة حوازه مشتق از روم اجوت
 و اوی معنی طلب کردن میگویند و در صورت نیز می باید که لم یأدره ما مثل لم یأدره باشد از آنکه
 برای حذف الف و جی نیست مثلاً یأدره لم یأدره بصیغه مجهول من الرویة بمعنی دیدن میجو انداز
 خلاف روایتی است از ناظم روح و صواب نیست که لم یأدره الفی الف المثناة التحتانية و الراء المملکة
 از یم مکتوبه الفزه باشد و آن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمده و مکتبش لم یأدره بود که بقاعده
 یسل همزه مخدوف شده اللام بفتح الفزه و کسر الراء المملکة بمعنی هیچ کی الحکام بفتح الحاء المملکة
 و تحقیق الیم کمبوتر العنکبوت بفتح العین المملکة جانی است که بر سفت خانها تار می زند و آنرا
 در فارسی تار تبه میگویند که بفتح الفی الف المثناة التحتانية و سکون النون و ضم السین و کسر الراء
 من النسیج بانفتن که تم بضم الحاء المملکة محوم گرد خیز گردیدن و قایمة الله اعذت صیغه
 مضاعفة من الذم و عن عال هذا کلهم ترجمه محافطت التي بے نیاز
 گردانید از زره های دوکان حلقه بافته شده و از قلعه های بلند سنگین الحاصل الشمر و در
 دفع شر اعداء محتاج بپوشیدن زره با و در آمدن در حصار قلعه های سنگین نیست بلکه حق سبحانه و ادا
 بجا عنکبوت که از من البیوت است از کیه دشمنان لنگاه داشتند شیخ عارف عبد الحق دهلوی میگویند
 که چون بازاده زیارت جبل ثور رفته بر در غار رسیدیم بی اختیار انخیال گردیدیم حال گرفت گردان
 و قوت بود که آن سید البشر را بر عرش معلی بر آراست آیات کبریه بر دند و دیگر در این سبب که بر طریق
 حشرات زمین در غار در آورند و مقارن انخیال الهام شده که در شود ذات تفاوت نبود تفاوت و شد

بجای خدا را و از کسر و سبست صلی الله علیه و سلم که از کمال صدق گو یا عین آن گشت کمانی المراء

صفات میباشد و شود ذات یکی است هر جا که بود اللغات التو کایا لایا و کایا بشتن نخست بنا شد
من الاغناء و بی نیاز گردانیدن المضاغفة بفتح المعین المذلة ملقة بملقة بانتهن زره یا یکی را
الاس و دیگر پوشیدن الدروع بفتحین جمع درج معین زره الال بفتحین جمع سوار سنگین
ما سکتهم الله هم صیحا و استجوت ربی الا کذبت به اذ اوتیته لک لکتم

ترجمه از بیت نرسانیدم لذمانه از روی ستم و طلب امان نکریم از انسر و زکریا که ایمان کنیز
روی که بسبب آن هرگز جزو رستم کرده نشود برین الحاصل هیچ کس و هیچ کاره از کاره رزگار
بچ معینی از مصایب زانده اند این نرسد و تنیکه التجا و تنغا به برگاه عالم پناه سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کنم کشت اندوه و غم از حضرت ذوالجلال بتوسل او خواهم و صفات و ستمند
نجناب در حالت حیات و در عالم برزخ و موصات قیامت یا خیار صمیم و آثار صریح ثابت و یقین است
نادر حالت حیات مشهور و معروف است چنانچه بر تندی روایت کرده که مردی ضریر البصر آمد
روض کرد که یا رسول الله کما کن که حق سبحانه چشم من بینا کند آنحضرت فرمود که وضو کرده این دعا

یا حیوان اللهم انی استساک و اتوجه الیک بنیک بنی الرحمة یا محمد انی توجت بک الی ربی فی
حاجتی لیقضی لی اللهم شفعتی او یمنیان کرد پس الله تعالی او را عافیت بخشید اما بعد وفات
در عالم برزخ پس مروی است در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف که مردی نزد امیر المؤمنین
عثمان بن عفان رف حاجتی داشت او هرگز بحالش متوجه نمی شد آن مرد در من آمده شکایت کرد
من بوی همین دعا که از ان سرور شنیده بودم تعلیم نمودم او بران عمل کرده نزد وی رفت و او کمال
عظیم پیش نموده متوجه حال او شده فی الفور حاجت وی روا ساخت و در شفا مذکور که منسوخ طایفه
عباسی از امام مالک گفت که یا ابا عبد الله وقت دعا متوجه قبله شوم یا توجه بسوی هر قدمی که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نایم فرمود که چرا از پیغمبر روگردانی او وسیله بود وسیله البوا بشد
آدم عزم است نزد حق بل محبه پس استقبال کن بسوی و طلب شفا عمت کن از دنیا حاجت
تو روا شود و محمد بن سکر گوید که مردی نزد پدر بن پشنتا و دنیا و دلیت نهاده اجازت صرف
عند الحاجت داده مسافر شد و بعد معاودت از سفر شفا می گردید پدرم وعده فرآورده یکسال
اضطراب نزد قبرش رفت آمدم استعانت خواسته بخواب رفتم بعد بیداری شهادت و دنیا دیدن

عنه یا رسول الله یا محمد انی توجت بک الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللهم شفعتی او یمنیان

یافته از رحمت مطالبه خلاص گردید و این الجلا نقل کرده که من بعد دو سه فاقه در مدینه و طیب
 بمواهبه تیر شریف آمده گفتم انا ضیفک یا رسول الله چون بخواب رفتم دیدم آنحضرت را که ناله
 بمن غایت کرد من نصف در خواب تناول کرده بیدار شده دیدم که نصف باقی در دست
 من است اما توسل با پنجاب در عوصات قیامت از احادیث متواتره و اخبار متواتره ثابت است
 که نبی از ان در شرح بیت هبوا للجیب الذی ترجی شفاعته ذکر یافت اللغات سامنی
 من السوم اذیت رسانیدن انضمیم بفتح الضاد المعجمه سکون الباء المنتهاة التمامه ستم
 الاستیجاره از ان خواستن نلت بکمال النون و تاء التکلم من الغیل یا فتن الجوار کبیر الحیم امان
 کما فی جمیع البحار و لا اقصیت فی الدار الذی فیها لا اقصیت فی الدار الذی فیها لا اقصیت فی الدار الذی فیها لا اقصیت
 تو انگری دنیا آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم گرفت که انکه یا فتن عطا را قبول کردم آری
 از بهترین دستی که پسه داده شود بران دست و قبول کرده میشود از وی الحاصل در التماس عطیه
 از پنجاب و یا فتن و قبول کردن ان ملازمه است که یکی از دیگری منفک نمی شود و ممکن نیست
 که کسی از آنحضرت چیزی درخواست کند و او کلمه لا زبان را نداند و لا کاتبی ندارد و لا چیزی را که بدست
 لا زبان مبارکش اصلا نگذرد و لا با شهادت لا اله الا الله و از خصایص آنجانب بود که زمار و سیل
 نکرد و اگر چیزی موجود نبود و فرمودی که قرض از کسی بگیر من او را خواهم ساخت چنانچه منقوس
 کرد و من شخصی آمد سائل شد و نزد آنحضرت چیزی نبود و او را حکم بقرض گرفتن نبود و لا چیزی را که بدست
 عرض کرد که یا رسول الله ترا حق سجایه بخیرت تکلیف نداده که بران دست قدرت نداری این سخن
 بر خاطر مبارک گران آمد و وی از انجا گفت تا بنی الله بدیده و مقرر از فقر پس متبسم شده
 فرمود که مبین ماموم و مبر فیکما از انواع عطیات ممکن بودی در ان قصور کردی و نفس نفیس
 خود زندگی فقیرانه نمودی یکماه دوماه گذشته که آتش بخای مبارک افروخته نشد و اگر طعنه
 یا فتن چون محتاج را دیدی با وجود احتیاج انکار کردی و در صدق و عطا تنوع نمودی و گاهی بهر مود
 و گاهی حکم با شفر اض کرده ضامن شدی و گاهی از شخصی کالا خریدی و ثمن دادی و باز کالا
 بوی بخشیدی و گاهی بعد از این زیاد از ثمن عطا فرمودی و گاهی هدیه قبول کرده انصاف
 آن بطریق العام و حرمت ساختی و در لفظ خیرت سلم اشاره است باینکه اگر چه جزا سود میسر میسر

اینک در التماس از کسب در جهان یا فتن پنجاب را بر زبان نبی خودی

الهی است بخیر صبح آملین دست مستکم که بد الله است بغض قلعی بر آب بروی فضیلت دارد
 از آنکه حیرین الهی است در قبولیت چ مستدامی و دست آن نظر اتم ذایب مطلق بد الله است
 در قبول ایمان که اصل جمیع احکام و عبادات واقع شده پس شخصیکه در فضیلت آن کلام کرد
 فی الحقیقه بنی را شناخته و امام سید علی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک
 بر دستش رسیده و قتل و مصافی آن بوسایل باشد یا با واسطه حاجی ذنوب و یا عیث دخول
 جنت است از غیر مقرر نمی علی سید مودعی میگوید این حدیث تذکره اگر نزد کسی سنده صافی مسلسل باشد
 از وی حاصل کند تا اینکه شبی امام همام محمد باقر علیه و علی آباد الصلوة والسلام را خواب دید که
 که آنجناب متوجه حال این ضعیف شده بر دو دستم را هدین که یقین تنگ گرفته تبسم نه میزد
 در دو زبان مبارک را ندید از آن و بعضی شیخ غریب سند ظاهر هم حاصل نموده الحارثی و دیگر
 اللغات المعنی بکلمه الغنین المعبر و فتح النون تو انگری استملت بنا و المستکم و التلمیذ لایم
 من الاستلام بوسه دادن و آن کتایه است از قبول بخش کمال تعلیم و رغبت که گفتار الهی
 مِنْ رُؤْيَا هَؤُلَاءِ كَذَلِكَ قَلْبًا إِذَا آمَنَتِ الْعَيْنَانِ لَهَيْتُمْ :: فَذَا الْحَالِ
 بُلُوغٍ مِنْ بُلُوغَيْهِ :: فَلَيْسَ يُنْكَرُ فِيهِ حَالٌ مُحْتَلَمٌ :: ترجمه آنکه کن
 تو اخبار غیب را که از آن سرور در حالت خواب ظاهر میشد بدستیکه او را ولی است که وقت خوابین
 و چشم آنرا خواب نیست از آنکه خیال صین سیدین او بر تبه نبوت بود پس مرزا دانست که کار
 کرده شود در وقت مذکور حال خواب بنیده یا حال خوابیکه دیده شد قائده بکنم تا هم از حلقام
 و جمیع تمسکه آنجناب را تا شش ماه آوا ان بعثت در حالت خواب بود میان میکند و اشکالیکه بران
 وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطیل حواس است و آنچه دران دیده میشود برای ترتیب
 احکام مکتفی نیست از ادفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکسی است که خوابش مقرر قوت ادراک
 حواس گردد اما تبیت آن سید الخلق که خواب او بر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
 و نیست بیدار که از خواب آنوگی چشم در ادراکش فزونیست بلکه بسبب القطار کلی اناسوا
 مزید توجه الی الله حاصل میگردد و لهذا بعد از بیداری از عاایشه صدیقہ فرمایند که ایامیر اکملی
 تا غنا توجب بدو عالم متصرف گردد و ازین است که نوم آنسرور تا نفس منوم نبوده پس در چنین خواب

در خواب دید که امام همام محمد باقر علیه و علی آباد الصلوة والسلام را خواب دید که
 که آنجناب متوجه حال این ضعیف شده بر دو دستم را هدین که یقین تنگ گرفته تبسم نه میزد
 در دو زبان مبارک را ندید از آن و بعضی شیخ غریب سند ظاهر هم حاصل نموده الحارثی و دیگر
 اللغات المعنی بکلمه الغنین المعبر و فتح النون تو انگری استملت بنا و المستکم و التلمیذ لایم
 من الاستلام بوسه دادن و آن کتایه است از قبول بخش کمال تعلیم و رغبت که گفتار الهی
 مِنْ رُؤْيَا هَؤُلَاءِ كَذَلِكَ قَلْبًا إِذَا آمَنَتِ الْعَيْنَانِ لَهَيْتُمْ :: فَذَا الْحَالِ
 بُلُوغٍ مِنْ بُلُوغَيْهِ :: فَلَيْسَ يُنْكَرُ فِيهِ حَالٌ مُحْتَلَمٌ :: ترجمه آنکه کن
 تو اخبار غیب را که از آن سرور در حالت خواب ظاهر میشد بدستیکه او را ولی است که وقت خوابین
 و چشم آنرا خواب نیست از آنکه خیال صین سیدین او بر تبه نبوت بود پس مرزا دانست که کار
 کرده شود در وقت مذکور حال خواب بنیده یا حال خوابیکه دیده شد قائده بکنم تا هم از حلقام
 و جمیع تمسکه آنجناب را تا شش ماه آوا ان بعثت در حالت خواب بود میان میکند و اشکالیکه بران
 وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطیل حواس است و آنچه دران دیده میشود برای ترتیب
 احکام مکتفی نیست از ادفع میکند حاصلش اینکه این نسبت بکسی است که خوابش مقرر قوت ادراک
 حواس گردد اما تبیت آن سید الخلق که خواب او بر از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
 و نیست بیدار که از خواب آنوگی چشم در ادراکش فزونیست بلکه بسبب القطار کلی اناسوا
 مزید توجه الی الله حاصل میگردد و لهذا بعد از بیداری از عاایشه صدیقہ فرمایند که ایامیر اکملی
 تا غنا توجب بدو عالم متصرف گردد و ازین است که نوم آنسرور تا نفس منوم نبوده پس در چنین خواب

خلافت را اصلاح کنایه نیست و نه کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عائشه رضی الله عنها روایت میکند که گفت اول چیزی که ظاهر شد بر آن حضرت از اقسام وحی خواب بود که آنچو میدید مطابق آن مثل روشنی صبح ظاهر میگردد و نیز گفت که شنیدم از آنسرور که میفرمود در وحی چشم من خواب و دلم بیدار است و سر کشنده و صلتش بخواب میدیدم و نه خواب خواب بیداری است بل اللغات الغفلة الملتبئة و الغفلة و سکون النون و کسر الکاف من الالکاف سر باززدن الرویا بفلم الروا الملتبئة قامت بنا و التائب و لم یتم فیج الیاء الملتبئة التمتت نیند النون من النوم ففتق البیوع رسیدن المحکم کبیر الامام در وی نفیچها من العلم چیزی در خواب دیدن **تَبَّكَكَ اللَّهُ مَا وَحَىٰ عَنِكَ كَتَبَ** و لا یسب علی غیب بهمتهم ... ترجمه بزرگی و غفلت خدای راست نیست و وحی امر کسی نیست هیچ چیز بر خبر دادن از امور غیبیه متم کذب الحاصل حق بل مجده که منزه است از نقایص و عیوب حصول نبوت در رسالت را منوط کسب تکلیف نفس با انواع عبادات و مجاهدات نساخته بلکه این انحضرت است هر که از او بدین صفت مشرف گرداند و هر کسی که مصلحت و اندیدین و تربیت جلیل القدر سایر نبی نوع شرف امتیاز شده و نیست هیچ برگزیده از برگزیدگان و بی که در اخبار غیب متم کذب باشد و حکم بود نفس خود کند اللغات **تَبَّكَكَ اللَّهُ** استقامت حاصل نموده و تعجب چنانچه زخمی گفته بزرگ داشتن چیزی است و قلوب سامعان المكتسب نفیچ السید المعلم من الاکتساب حاصل کردن چیزی را بجهت نیاز است الغیب نفیچ الغین البعید اخبار الکیه التتم نعم الیم و فتح المار من الاتهام دروغ بر بستن و انحر کردن بر کس که **كُفَّ أَبْدَعَتْ وَ حَبَّكَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ رَاحَتَهُ** و اطلقت و یامین و بقیة الکیم : ترجمه بسیار باز نداشت ساخت رنجور اکف مبارک آنسرور بسودان دست و پا نید پا بند حاجت را از رس جنون الحاصل بسیار است که دست شفا بخشش را بخیر و ساس بر بدن رنجوری بخاش از رنجوری بخشیده و اسیر کن حاجت را از نیندن و پا نیده اگر طلب تو باشی خوش است بیماری و اگر حبیب تو باشی خوشاگر قدری بدو اگر علاج بگو خستگان عشق کنی و هیچ نیکند آرزوی بیماری و طهرانی در محکم کبیر از حدیث فاده رضی الله عنه روایت میکند که گفت من روزی که خود را سپر آنسرور ساختم و در آخر تیرے چشم من رسید که دیدم

در این حدیث که در این کتاب است : در این حدیث که در این کتاب است : در این حدیث که در این کتاب است :

بیرون افتاد من آنرا گرفته شکایت بحضور آنسرور کردم آنجناب بدینجا است مرادیده آب از چشم
 مبارک ریخته دیده در خانه چشم بدست شرف نهاده فرمودند او را قاده روی خود اسپر روی
 رسول تو ساخت مگر دوان چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیبا ترین چشمان
 و بینا ترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و عوی است در بخاری که چون عبد اللہ بن شکاک
 وقت شب بر قصر البورانج یهودی رفته او را گشت حین معاودت پایش از زینہ نقره خارده
 استخوان ساق شکست پس بجز دیکه آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای
 کامل یافت و عقبه سلمی گفته که مرا تپی بود که اصلا مفارقت نمیکرد و روزی بحضور آنسرور زینہ
 شکایت کردم آنجناب چیزی خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من بالید هم الوقت
 شفا یافتم و از آنروز بوی خوش در بدن من و آمد که بوی طبعی از طبعهای دنیا بآن نرسید
 و از عبد اللہ بن عباس روضه روایت کرده اند که زنی سپر خود را در حضور آنسرور عرض کرد که یا رسول
 این فرزند من مجنون است و وقت را بر این مگذراند آنسرور دست مبارک بر سینه اش بالید
 و او را تی آمده چیزی سیاه مثل سنگ بچکه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت و الفاظ این است
 بناء التانیث من الابرار و تدرست ساختن الوصب لفتح الواد و کسب الصاد المعمل بنجر المسر
 افتح اللام و کون المیم دست سودن اطلقت بناء التانیث من الاطلاق را بنیدن
 الارب لفتح الغره و کسر الراء المعمل من الارب حابه الرقبه کسر الراء المعمل من النعم لفتح
 نومی از صنون و احببت الشنه الشهباء دعوتنه . حنه مکنت عمره لا فی
 الاخصر اللهم . بعارض حاکد او خلعت البطاعه بها . سبب من النعم او سبب
 من النعم . ترجمه بسیار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسرور علی الله علیه
 مشابه آن سال نبضارت و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایه سمنری مایل بسیاری
 میباشد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن با بری است که بسیار باید تا جاییکه گمان کنی آب
 رود که در آن جریان آب از دریا است یا سیل است که از وادی عوم آمده الحاصل سال
 قحط و سختی را که در آن سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین و قطره آبی در آنها رها بار نموده
 کرات و مرات دعای سر لعل الاثر آن شهید البشر شرح در انشای خطبه با و چه در ضمن نمازهای مستسقا

آنچنان بیدار نشد و تازگی ساخته که این سال مشابه بشد بزرگشیدگی در وقت سالها که در آن
 زراعت از شدت سبزی سیاه بیناید و این تروتازه ساختن دعای استجاب مقارن بابرست
 آفاق گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از دای عم یازند
 آب اهل سیاهید اگر دید و درین بریت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک را
 که روز جمعه آنسرور بر منبر خطبه میخواند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب آلوده و آلوده گریه
 و نام گریه بر زمین نماند مردمان و جانوران هلاک میشوند دعا کن تا حی سجانها باران فرساید آنحضرت
 دست مبارک بیدار شد و فرمود اللهم اغثنا اللهم اغثنا بخرق طوبی این کلمه ابراز چارطوت نمودار شده آفتاب
 تا جمعه دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس دمی آمده فریاد کرد که یا رسول الله خاها منهدم شدند و
 بیدار گشت رسیدند دعا کن که امساک باران شود و آنجانب دست بیدار بر داشته فی القور باران بود
 شده آفتاب نمودار شد و چنین بعد وفات شریعت با ستمه از روح مبارک آن سید العبادان
 آمده چنانچه ابن ابی شیبیه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رضی تعالی عنده مدعی بر مرقد مقدس آمده
 گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در جواب
 آمده فرمود لعن من شارب باران ده که خنقر میبوی آید بجز دیکه آن مرد آمده خبر داد باران آفتاب برید
 که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شد بختیغم غلام المؤمنین
 عایشه صدیقہ طه کردند او گفت که چشمه مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشاید تا
 حق سبحانه و تعالی تالیش آفتاب بران خاک پاک بر سه باران رحمت فرساید چون آفتاب کردند
 باران بباریدن گرفت و قحط منقطع گردید **الملحاحات** چیست بقاء التمانیث
 من الاحیاء و زنده ساختن و آن کتابیست از نصارت و تازگی بخشنیدن آنست بفتح السین المعمله
 و ابنون سال و سیوطی در اتفاق گفته که فسق و رسته و عام آنیست که در احتمال و بی اطلاق
 سنه بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و از رانی میکنند الشهباء بفتح الشین المعجمه و سکون
 الهمزة بر زمین سفید که در آن گیاه نرود و سنه شهباء عبارت است از سالیکه در آن سال باران نبارد
 و گیاه بر زمین نماند کافی القاموس حکمت بقاء التمانیث من المحکایه مشابه شدن اقتراف بضم
 المعجمه و فتح الراء المعمله الشده سفیدی پیشانی اسب که از آن رونق و برکت اراده کرده

الاعصر جمع عصر زمان الدهم بضم الدال المعلة والمار جمع ادم من الدهم به سياسي که از زمان
 سبزی پدید اشود کما فی الصراح العارض بکسر الراء المعلة ابریکه از نهایت کثرت آمدن را
 شد جاد من المجدو لفتح الجیم باران کثیر کما فی الصراح ولفظ او معنی الی ان خلعت ثیاء الحیاة
 من الخلود لکن یرون البطاح بکسر الباء الموحدة جمع البطح آب رود کما فی الصراح المستب
 لفتح السین المعایه وسکون الباء المثناة التحتانیة جاری شدن آب الیم یفتح الیا المثناة التحتانیة
 شد ید الیم دریا آسیل لفتح السین المعلة جریان آب العرم لفتح العین وکسر الراء المملکتین بندیکه
 پیش آب بندند یا استم بکسر الهمزة وای آب لبسته بودند آن بند شکسته آبش طغیانی
 رده شهر را خراب و ویران کرد یا وادی که در آن سبل آید ^{حقیقة فیض الیاء لکثرة غلبتها علی الماء}
 بلا علیهم ^{فان الذی قد احدثنا هو مصطفی و لکن یفرض ان لا یغیر فیهم شیء کما و ان یوصف بمعجزات}
 برای اثبات رسالت آنکه در ظاهر بشند مثل ظهور آتش طعام همانی که وقت شب بر مکان مرتفع
 و فرزند آنکه این معجزات همچو مر وارید اند که زاید بشود حسن آن و فیکه آزاد در رشته کشند و
 تقصاتی در قدر و مرتبت آن در حالیکه آزاد در رشته کشند الحاصل هر چند که معجزات آن سید
 الکائنات فیصل الموحدة مثل طعام ضیانت که اسحیا و شب تار یک بر مکان بلند می افروزند تا مهابت
 و ورنه در یک بیان علامت فراهم آمده تناول طعام نمایند ظاهر و مشهود اند و احتیاج انفسار
 اعلام ندارند لکن غرض من از تبیین آن اعلام معلوم نیست تا تحصیل حاصل لازم آید و موجب
 علامت گردد بلکه غرض این است که امر معلوم را در مسلک نظم کشیده آرایش دهم و بسط و لطافت
 بیشتر گردد و کلام من رونق پذیرد من کجا و وصف آن ذات مقدس کو سوره مد قول
 خود کنم از گفتگو مصطفی : اذ انکله این معجزات که است آیات در حسن و بیابتهایم مر وارید اند که اگر
 از ابر عایت تناسب در مسلک نظم کشند رونق خوشی موازیاید و در صورتیکه آزاد در مسلک کشند
 و خیر حسن ذاتی آن است و ان تصور نموده نیست **العلامات** الایات معجزات است
 از معجزه القری بکسر القاف معانی العلم بفتح الباء کوه که از آن جای مرتفع براده گردد و رسم معبود
 اسحیا و شب این است که وقت شب بر مکان بلند آتشی افروخته طعام می پزند تا بساط افرا
 و فخر بدان علامت مجتمع شده ممان شوند و المنقطع بکسر النون المعجم من الانقطاع مر وارید در رشته کشند

و در این معجزات که است آیات در حسن و بیابتهایم مر وارید اند که اگر از ابر عایت تناسب در مسلک نظم کشند رونق خوشی موازیاید و در صورتیکه آزاد در مسلک کشند و خیر حسن ذاتی آن است و ان تصور نموده نیست الایات معجزات است از معجزه القری بکسر القاف معانی العلم بفتح الباء کوه که از آن جای مرتفع براده گردد و رسم معبود اسحیا و شب این است که وقت شب بر مکان بلند آتشی افروخته طعام می پزند تا بساط افرا و فخر بدان علامت مجتمع شده ممان شوند و المنقطع بکسر النون المعجم من الانقطاع مر وارید در رشته کشند

فَمَا تَطَّوَّلُ أَمَّا لَ الْمَوْتِ إِلَى مَا قَدْ مَرَّكُمْ الْأَخْلَافُ وَالْشَّيْخُ
 ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده باخیزد آن مرد راست از خط
 حمیده و خصایل پسندیده الحاصل چنانکه اخلاق کریمه آنحضرت صمدی در نهایتی ندارند
 همچنان امیدهای ستاینده که از آن جناب در دنیا و آخرت و در نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود
 غیر سعادتهای ماضی آنسر و صلی الله علیه و سلم نهایت در مدح و ثناء احاطه کند با آنچه در ذات باریک
 اوست از کلام اخلاق و محاسن شیم از آنکه هر چند در مدح مبالغه و اطراف نماید از هر ارگی و از بسیار
 اندک که گفته باشد آن شرح بی نهایت که حسن یار کردیم به حریفی است از هزاران کلمه
 عبارت آمده **اللغات** لفظا استغفامید یا فیست تطلو لفتح الواو و اللام من التطلو
 کردن دراز کردن برای دیدن چیزی از دور کما فی الصحاح **الآمال** جمع امل امید آید
 ستاینده آنشیم جمع شیمه صلت نیکو **آیات** حرمین **الْحَمْدُ** قَدِيمَةٌ صَفَةُ الْمَوْصُوفِ
يَا الْقَدِيمَ لَمْ تَقْهَرْ بِنَا **يَا حَيُّ** عَزَّ وَجَلَّ **يَا قَرِيبَ** آیت قرآن که نازل
 شد در آرزوهای بخشاینده مهربان نوپید اند با اعتبار لفظ و قدیم اند من حیث اللفظ و معنی از آنکه
 صفت آن ذات اند که موصوف است بقدم و این آیات مقترن نیستند بر آنکه از از منتهی حال
 خبر میدهند از احوال آخرت و از قصص و احوال الحاصل آیات کلام مجید که حق جل مجده بیجا
 حسب معال اوقات بلسان جبریل عزم از لوح محفوظ بر سر و کائنات صلی الله علیه و سلم نازل
 کرده با اعتبار لفظ و نزول و کثابت در مصاحف و نوسید اند و در حیث الذات که عبارت
 از مجموع الفاظ و معانی قدیم اند از آنکه آن مجموع کلام ربانی است که اعجاز و تجدی و معارفه یا خصوص
 بدان واقع شده و صفت ذاتی اوست و محال است که صفت قدیم حادث بود و ذات مقدس از
 محل حوادث گردد و با وجودیکه آن آیات بنیات بسبب قدم خود ربانی از از منتهی ثلثه نیستند
 مخبر صادق اند از خسران اجساد و دیگر حالات و در قیامت که بر زبان آورنده خواهد بود و از حکایات قوم
 عادیست بود و قوم عاد و قوم که در زمان سابق بودند و بسبب طغیان کفر گرفتار قهاری شدند
 و ناظم علیه الرحمة مصرح است در تخیل با اختیار مذنب اشاعره که آیات قرآنی را با اعتبار لفظ
 و نزول حادث در من حیث الذات قدیم میگویند و مشهور است با احترام از هر مذنب معتزله و اگر امید

و خطاب و خشویه که فریق اول قائل حدوث اند و از صفات الهیه نمیدانند و تکلم بود و سبحانه
 یعنی احداث صفت کلام است و در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیره تا و فریق ثانی با وجود
 قول بحدوث صفت الهی میگویند و مبالغات نمیکند از قیام حادث بقدم و فریق ثالث
 و رابع مطلقاً قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث اللفظ و انزل به قدیم میدانند و از علم با اصول
اللغات الآیات جمع آید و آن در اصطلاح قراء عبارت است از کلامیکه باعتبار لفظ
 از سابق قبل یا بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسما و قرآن مجید است کما قال
 الله تعالی فاجعلکم الحق من ربکم المحمدیه یفتح الدال المعمله من الاحداث نوید کردن تقدیم آنکه
 مسبوق بعدم میباشد المعاد یفتح الهمی جای بازگشت که از آن آخرت اراده کرده و عاود نام و قوا
 یکی قبلیه عادت است بود و عوم که نام جاریشان عار بود و او در زمین احداث متصل حضرت توفیق
 گرفت و فرزند آن او در آن ملک فوت و قدرت پیدا کرده و قوا اختیار کردند و عحصیان الهی بنهیدند
 حق سبحانه بود و عوم را برای هدایت ایشان میبوش ساخت و می علیه السلام تاعت مدید دعوت
 کرد و آخر چو نکه فائده ببران مترتب نشد از ید دعای او همه با هم ملک رسیدند چنانچه قصه نشان
 در کلام مجید بسیار جاد واقع است دوم قبلیه عا دارم کبیر العزمه و یفتح الراء المعمله موسوم بعا و اول
 که از اولاد عا و بن عوم بن سام بن نوح عوم اند و آما شتر ارم را که حالش من کو میگرد
 بنام خود مستحی ساختند و مسکن شان متصل عدن بودند و قصه آنها در قرآن مجید پیش از دو جانی
 یکی در سوره و البقره که ملک عا و اولاد او بدان اشاره است دوم در سوره و البقره کما قال یوسف
 ا لم یزکیت فعل ربک بعا و ارم ذات الاماد التي لم یخلق مثلها فی البلاد و احوال شان بر سبیل
 اجمال اینست که حق جل مجده این فقره را خسته بای بزرگ و قد های و از عنایت کرده و بنور و قوت
 خود تمام ملک یمن را تصرف در آورده و تا اینکه در پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند
 و از مشرق تا مغرب تصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فرا هم ساختند علی الخصوص شاد
 بعد از فوت برادرش و مکنند زاید از حد هم رسانید و سلاطین عالم را در ابرقه اطاعت خود شلید
 و از کمال تبخیر و ذور و دعای خدای کرد و اخطان که میرانی از علم انبیاء یافته بودند در مقام بند و اصلاح
 آمده او را از عذاب الهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند او گفت که من بعبادت

کنم آنچه باید مرابدون عبادت حاصل است آنها گفتند که این همه ملک و دولت خانی است چه سحر
 نبیوس عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیز نمی بخشد که تا شش هشتست و اوصاف آن چنین
 و چنان اند و حکم فرمود که متصل کوه عدل که مواضع معتدل دارد شهری مربع الجوانب بسازد
 تیسار مسازند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر بنیاد کنند و تا آب متصل ساخت
 از سنگ سلیمانی بر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد ششست های زوایا و قهره دلو را بنا
 مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکصد و شصت کبر کو شکلی مستطیل بنا کردند
 بوده با نواحی نخی های زرد و یا قوت مرصع نمودند و در وسط شهر منبری ساخته بکو شک ها آنها خور و درون
 کرده محراب از اجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های آنها درختان نصب کردند که تنه آن طلا
 و برگ و شاخ از نقره و گل و شکوفه از یاقوت و مروارید بوده و صورت جانوران خوش آلود و خوش منظر از نقره
 و جواهر تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و گرداگرد شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعد تباری
 آن شهر با منازل و قصور و فرش ایشی و قالین ها و زمار و در هر مکان گسترانیده آوردند و زوایا و قهره و کشته
 تزیینت چیدند و در بعضی مناره آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند و بنا بر پیش
 خور مثل و غلامان با جمال را جایگاه نشاندند و در کالین را بکمال زیب و زینت آراستند و در هر روز با نواحی
 اقمشه و اطعمه شیرین و میوه ها و دیگر اشیائی مایحتاج متعین نمودند و چون در عرصه دوازده
 سال آن شهر بدین کیفیت مرتب شده شد و با سران ملک و ششم و خدام از کمال تبحر و رعایت بر آ
 دیدن شهر کوچ کرده بطریق استعرا بواغظان میگفت که شمار ای حصول بهین بهشت حاصل میگردد و این
 که سرش و دیگر قصر و دارم و نقل نمایم اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
 پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید بنور یک قدمش بیرون دروازه بود که او را
 سولناک از آسمان پدیدار شده همه ظالمین را هلاک ساخت و پادشاه بر دروازه افتاده جان داد و سرت
 دیدار آن شهر که بکمال مشقت تیار کرده بود با خود برد و بعد از هلاک او حق جل مجدده آن شهر را از نظر مردم
 پوشید و مردم بعضی شبهای تاریک مردم گرد نواحی شهر عدل را تا شبی بنظر می آید که آن تابش
 و لمعان دلو را برای آن شهر است و کعبه احبار گفته که از کتب سابقین با رسیده که شخصی از اصحاب خاتم
 انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی از یک آنرا ندیده چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه بن عبد الله

بن ابی طالب آنجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از انجا برداشت و به شوق رسیده همه
 کیفیت از معاویه بیان کرد و وی متعجب شده بعبد الله بن عباس رضی نوشت آود جواب اراقله نمود
 که از سرور عالم صلی الله علیه و سلم شنیده ام که منبر و شخصی از شما بمن کشید و شما ایشان
 چنین و چنان باشد در شهر ام رسد اگر کمون کس هست البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی
 طالب با موصوف به انصافات یافتند **كَا مَتَّ لَكُنَا فَاَقَاتَ كُلَّ مَعْجَةٍ مِنْ**
النَّبِيِّينَ اِذْ جَاءَتْ وَكَلَّمَكَ ترجمه باقی اند آن آیات نزد او برتر اند از همه معجزات
 انبیای ماسبق که بطور رسیدند و باقی نماندند **الحاصل** قرآن مجید و فرقان حمید که از انظم
 معجزات و اظهر دلائل ثبوت نبوت آن سرور است تا قیام قیامت بر صفت اعجاز باقی است که هیچ احد
 از فصحاء و عرب بلغای عصر قدرت ایتان مثل اقصی سوره ازان که انا اعطیناک الکفر است ندارد
 چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است ازان خیر میدهد قل لو اجمعتم ارجس و الناس علی
 ان یاتوا بمثل هذا القرآن الایاتون بمثلہ و لو کان لبعضکم نسیء فلیس فی ذلک لکسر و ان دست قدرت
 در اگردن نمی تواند که اقال غریبه سخن نزول الله کرد و انا له لحافظون و الا اذ ارباب مذاهب باطله
 بسیار تحریف و تصحیف دران واقع میگردد و در هر زمان دعوت این دین بتین ناسخ الایاتان
 علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتو ابای سوره من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیا
 سابقین که تا زمان شان بودند و بعد ازان منقطع شدند عالا سوا ی کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت
 ختم باشد حقیقت نبوت شان نیست و چون کما کتب من قبل بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفت
 اعجاز انداختند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نبود لکن اتم سابقه بحسب هدای نفس بسیار
 احکام از انخیر دادند چنانچه بحر قون الکلم عن مظهر ان مشهور است **اللغات** و دست بتا و التائید و علم
 تدم بعلم الدال المله من الدوام باقی ماندن بسبیل استمرار المعجزه من الاعجاز در مانده ساختن بگویی
 و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری بآن یاری
 گردان نتواند و آنکه بطور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آن را حاصل گویند
 چنانچه قصه اصحاب قبیل و نمودن از فارس و نزول ایوان کسری و شوق صد مبارک و تظلیل غمام
 و غیره از ارمایات آن سرور است صلی الله علیه و سلم و کرامت آنکه از وی موصوف به کمال ایمان

ترجمه این حدیث از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

و تعوی و معرفت و استقامت ظاهر گردد و معرفت آنست که از عوام مؤمنین اهل صلاح و تقوی
 پیوندد و آنچه از کافران و فاسقان ازین قسم صدور یابد استدراج است و اقوی و الیهی
 معجزات آن سید کائنات قرآن عظیم و فرقان قدیم است و اعجاز آن بیچندین وجوه بیان گردیده
 اول باعتبار بلاغت و ایجاز کلام و فصاحت الفاظ و حسن تالیف در ربط کلمات و تناسب عبارات
 که هیچ یکی از ارباب بیان و اهل مسان و فرسان لغت و ائمه بلاغت و جهابذه براعت در عری
 از اعداد و معارفه آن قدرت نیافته و بر استعالی از استعالات آن ملن و قبح کردن نتوانسته
 بلکه هر کسی که قصد آن کرده آخر و دائره عجز و رآه و دریافت انقسم اعجاز موقوف بر وقت و سلیقه
 عرب و ذوق کلام و محاورات ایشان هست دوم باعتبار نظم و عجمید و اسلوب غریب و قواصل و جماع
 و نظایر و امثال آن و جنس عبارات مستعلا اهل لسان که موجب کمال حیرت و عبرت اولیایا
 گردیده سوم باعتبار تضمن و اشمال آن بر اخبار پیرنای که مخفی و پنهان گردیده مثل قوله تعالی

لَقَدْ عَلِمَ الْمَسِيحُ الْوَرَامِ اِنَّ اللَّهَ اَمِينٌ وَ تَوَكَّلْ مِنْ بَعْدِ عَلِيمٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ تَوَكَّلْ مِنْ بَعْدِ عَلِيمٌ
 الدبر و قوله اذا جاء نصر الله و غیر ذلک چهارم باعتبار خبر و ادن از وقایع و حوادث باضمه مثل
 قصه اصحاب کعبه و شان موسی با خضر و احوال زوال القرنین و قصه یوسف با برادران وی و قصص
 انبیاء امم شان با وجودیکه تمام فقره قریش و غیر هم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بودند و از
 شان بیرون زفته و از کسی تعلیم نگرفته و از علمای یهود و نصاری ملاتی نشده و خبر داده یا بخود تولیت
 و انجیل و صحف ابراهیم و دیگر انبیاء بوده بجمع باعتبار حصول ذوق و طرب و خوف و خجسته از استماع
 آن اگر چه سامع از اصحاب علم و فهم نباشد و معنی آن نداند و انحال مشاهده میگرداند و انسا و جمال
 و عوام الناس که از شنیدن آن متغیر و متاثر میشوند و میگویند که این کلام بیکر کلاما نمی ماند
 ششم باعتبار اشمال آنست اعلوم و معارف که عرب بلکه هیچ یک از علمای اعم از ان اطلایع بود
 و انجانب نیز پیش از نبوت معرفت بان نداشت پس جامع شده میان علم شرعی و محاسن ادب و منطق
 و حکم و سیر انبیا و اخبار دار الاخره بوجه اکمل و اتم و متنبه ساخت بطرق جمع عقلیه و بر این
 یقینیه بر توحید و صفات کمال دی سبحانه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کما یقین من سبک

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا یَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَرَحَهُ ان آیات حکم گردانیده شدند بدین معنی است

عبارت است از آن که کسی را نماند جز خداوند و هیچ کس را نماند جز خداوند و هیچ کس را نماند جز خداوند

آیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر آنکه بازگشت از جنگ و خصومت و دشمنی ترین دشمنان
 در حالتیکه اندازنده سیر انقیاد و آشتی است بسوی آن الحاصل هیچ معاندی از معاندان
 دور و نزدیک معارضه نکرد آن آیات بنیات مگر آنکه عاجز و حیران شده چه بجهت ندامت بر زمین
 سائید و بجز اعتراف بعجز و تقصیر و معلومت نذیر در مواهب گفته این متعین که افسوس زمان خود بود و کلام
 بر پنج سوره از قرآن ترتیب داده مرور کرد بر تفصیله منجواند با ارض البلی ما وک و یاسما و افسح
 و غنیم الما و قضی الامر پس بجو استماع آن مداوم و تائیب شده گفت گو ای صدق صید عم
 که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسیار کسان بقصد معارضه
 کلامی ترتیب دادند و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سرگرد میان ندامت در کشیده معترف
 بعجز و تقصیر شدند و می توان گفت که نفس آگاه تالی قرآن را در ضلالت افکندن نمی تواند
 و قدرت ندارد که باری بجزاریه پیش آمده برسد غلبه کند بلکه از خود مغلوبه شود و در حالات
 حوریت بتاء التائبین من الحاربه بالیکه یکر جنگیدن قطع فیه القاف و ضم الطاء المعمله شده
 بمعنی هرگز القادی جمیع اعدا و مراد از اعدای الاعدای یا کافری است شدید العداوة که در
 فصاحت لسان نظیر خود ندارد و یا نفس آگاه انسان که در پیش اعدای عدوک نفسا الهی
 بین جنبیک بشده عداوت آن ناطق است الملقی بغیر المیم و سکون اللام و کسر القاف و زالقاف
 افکندن آسلم لغتین آشتی و انقیاد دَدَتْ بِلَاغَتَهَا دَعْوَى مُعَارَضِهَا :
 رَدَّ الْقَبُولِ بِرَدِّ الْحَاقِّ عَنِ الْحُكْمِ : ترجمه رو کرد و بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
 رد ساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
 آیات قرآنی بدین مرتبه است که اگر کسی بآن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مرد و دودل
 میگردد و همچنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
 وی دست او را از آن کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه بخی بن حکم
 غزالی که از بلغاء اندلس بود و در فصاحت لسان و قدرت تالیف در زمان خود نظیر نداشت
 خواست که با سوره اخلاص معارضه نماید و چیزی بدین منوال ترتیب دید پس عاجز آمد و ولید
 بن مغیره که زعمی قریش و سرآمد ایشان بود و در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آیت قرآنی

از این آیه که در قرآن مجید آمده است که لا یستطیعون مع الله ان یتحدوا علیه و لا یستطیعون ان یتحدوا علیه و لا یستطیعون ان یتحدوا علیه

از آیات قرآن شنیده گفتم ای قوم مردی در میان شما دانست از من باشعار عرب
و کلام شان نیست قسم بخدا ای غوثانه این کلام اصلا بکلام انسان مشابهت ندارد
و این را شانی و رونقی است که در هیچ کلام نمی بینیم همچنین سایر اشتیاق و طیش که حاذق
و ماهر بودند با سلیب کلام و طرز سخن همه متصرف و معجز و قصوری گشتند با سماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده سرسجودی نهادند و می گفتند که واللہ این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد و استکبار ایشانرا ننگ داشت که طبع و مذاق شوند و آخر بغلبه سابقه شقاوت بهادیر افتند
و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنیده در پیش مناستر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امر در محمّد کلام کرد با من بکلامی که گوی گوشت من مثل آن شنیده
و منجیر که در جوشن چلیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب معمول است
و حکایت کرده است ابو عبیدہ کہ روزی ملک اعرابی شنیته از مردی کہ میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون بخیر استماع آن بشویش و زلفا و بعد بشویش آمد گفت ای صوفی چه میگوئی که کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغۃ لیسع الموصدہ سعیدین چیز کے کمال دان در کلام موافقت آنست بقضا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر کہ بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غراب لغت کہ معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنی گفت تو اعد مہودہ اہل صرنا المعاصیہ تعالیم
بر سبیل ممانعت العیور لیسع الغین المعجمہ شدید الفیوہ و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما ہگار الوحم لیسع الحار و فتح الراو المملین جمع حرمتہ کہ از ان زمان مجامع ارادہ کردہ اند
لہامعان کعج البعی فی مدحہ و فوق جوفہ فی الحسین و القیم
فما لک ولا تھض عجا عیہا ولا تسام علی الاکسار و یالکسام
ترجمہ آیتہای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا کہ بی در پی می آید و این معانی بالاتر
اند از گوہر و زنیائی و قیمت ہا پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصد خبری
آن کردہ نمی شود و بلائت دبی عبقی با وجود انکار آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف
لفظی آیات قرآنہ در بیان لطایف معنوی آن میگوید کہ چنانکہ موج دریا کیے بعد دیگر بر سبیل
توالی و تعاقب میرسد و آنرا نہایتی و انعطافی نیست ہمچنان معانی آن آیات بر خاطر متأمل

و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنیده در پیش مناستر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امر در محمّد کلام کرد با من بکلامی که گوی گوشت من مثل آن شنیده
و منجیر که در جوشن چلیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب معمول است
و حکایت کرده است ابو عبیدہ کہ روزی ملک اعرابی شنیته از مردی کہ میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون بخیر استماع آن بشویش و زلفا و بعد بشویش آمد گفت ای صوفی چه میگوئی که کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغۃ لیسع الموصدہ سعیدین چیز کے کمال دان در کلام موافقت آنست بقضا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر کہ بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غراب لغت کہ معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنی گفت تو اعد مہودہ اہل صرنا المعاصیہ تعالیم
بر سبیل ممانعت العیور لیسع الغین المعجمہ شدید الفیوہ و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما ہگار الوحم لیسع الحار و فتح الراو المملین جمع حرمتہ کہ از ان زمان مجامع ارادہ کردہ اند
لہامعان کعج البعی فی مدحہ و فوق جوفہ فی الحسین و القیم
فما لک ولا تھض عجا عیہا ولا تسام علی الاکسار و یالکسام

بسیار
بسیار
بسیار

و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنیده در پیش مناستر شده بر زمین افتاد و بعد از
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امر در محمّد کلام کرد با من بکلامی که گوی گوشت من مثل آن شنیده
و منجیر که در جوشن چلیم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند و ترکیبش همان ترکیب معمول است
و حکایت کرده است ابو عبیدہ کہ روزی ملک اعرابی شنیته از مردی کہ میخواند فلما استیسو امنه
مخلصون بخیر استماع آن بشویش و زلفا و بعد بشویش آمد گفت ای صوفی چه میگوئی که کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغۃ لیسع الموصدہ سعیدین چیز کے کمال دان در کلام موافقت آنست بقضا
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلامیت از تنافر کہ بسبب تعارب مجامع پیدا گردد و از
غراب لغت کہ معنی آن بدستوری مفهوم شود و از زنی گفت تو اعد مہودہ اہل صرنا المعاصیہ تعالیم
بر سبیل ممانعت العیور لیسع الغین المعجمہ شدید الفیوہ و غیرت معنی رشک بر دان بر کسی آلبانی
گما ہگار الوحم لیسع الحار و فتح الراو المملین جمع حرمتہ کہ از ان زمان مجامع ارادہ کردہ اند
لہامعان کعج البعی فی مدحہ و فوق جوفہ فی الحسین و القیم
فما لک ولا تھض عجا عیہا ولا تسام علی الاکسار و یالکسام

که قرآن در سینه اوست و روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
 که حسین القرائت با طهارت کامل باشد و عطر بدین ماله و دهن را پاک بشوید و عطر سازد و با وضو
 نشیند و حافظ را غلطیده خواندن نیز جایز است و افضل در شب است که قلب را ن فارغ
 از افکار بیاید و سخن اندر قدر که تواند لکن بحد ملالت نرساند و ترمذی از این بزرگوار روایت کرده
 که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات هفتی روز آمده و ختم هفتی بقاعده فی البشوق از صحابه
 منقول است و همه از حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم مصوت است بر خواندن لفظ
 جدید با رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب تر است به تعظیم و ابلغ در تاثیر خیر و پیروی است
 از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود اگر شخصی سوره زلزلت الفارعه بتدریج و ترتیل خواند نزد من دو تیر
 از هر دیکه تمام سوره بقره را بدین آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم بر آن کسی است که عمل بظاهر در
 آن صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضروریست بلکه حسب حال بهتر تلذذ و قرائت نماید چنانچه
 بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را به روز آورده اند پس قاری چون
 بآیه رحمت رسید دعا کند چون آیه عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
 قیامت موقع حساب ابداء دارد و بتاکید و عیدات اکسید و تقصیر خود را مثال او امر واجب است
 از نوای گزیده و اگر گریه نماید تکلیف کند در کسبتن و اگر بپند که برینم قلب بخورن و بشنا
 نیگردد پس بر زنده ان بکا و حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصایب است روایت است
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم را فرمود که چون برین ذائق را
 عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بخشود تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دست بیا
 که آنرا از دیگر کسی بشنوم پس چون در سوره نساء بآیه تکلیف اذ احینا من کل امة لم یشهد
 و حینا بک علی بنو الامم استهیدار رسیدم آنسور بیکر لست و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
 بطور یک نازل شده بشنود گوش بر قرائت اینکس داند و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
 حق جل مجده است و من سامع و اگر این مرتبه نذر داند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
 بن حنبل رحمه الله فرماید که هر دو کار خود را بر بار جواب دیدم و سوال کردم از نجات فرمود که نجات
 از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و حسین مصوت کند صد مرتبه

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومه موسیقی کرده تفسیر در عبادت و شهادت قرآنی نه در چنانچه میسر است
 در سنن ابی داؤد و نسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیت بخشنیدن بیتا و آنرا بخشن
 صورت و روایت است از المؤمنین یا المؤمنات که شخصی عرض کرد که حضور سرور کائنات که شخصی در
 مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیدم پس آنحضرت بر در حجره آمد تا دیری استاز
 شنید و فرمود این سالم مولی ابی خدیجه است شکر خدا که مثل اوست و راست من حفظ
 آن موجب غفرت و الدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکنند که نسیان آن
 گناه کبیره است و نسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحفت هم خواندن نتواند و اگر قاری را
 خوف ریای خوف تشویش خلط مصلی یا شغل وارد او آید کار باشد با خطا و لغت نماید که عمل سر
 بر عمل علانیه بفرمان در جزئی نیست و در صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند و بطلان نیت
 و جمع بمت خواندن تا گوش را هم خطی حاصل نشود و نشاط آورد و اهل غفلت را بیدار و راغب
 عبادت سازد و خصوصاً در نماز تنجید هر اوست است تا ملائکه محافظین مسکن بیت از اجنبه
 مؤمنین از آن خطی بردارند و اقامه کنند و نیست نفع غیر بر قدر که زائد بود اجر بر فرید میگردد
 و با جملة قرأت بجهرا باشد یا بسری در هر طریقیکه صلاح قلب در آن بیشتر است عمل نماید بل تحسین نمود
 آنسرور صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه را در سر چینی که او گفت من پروردگار خود را می شنوا و می دانم
 و عمر رضی الله عنه را در جهرا و عیض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را و دفع شیطان مینمایم و صبر الختم
 این دعا خواند اللهم ارحمني بالقرآن واجعله اماماً ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکر کی منده ما نیست
 و علمنی منده ما جهلت و ارزقنی لما وده اناء اللیل و النهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین و بعد الختم
 با نیت اگر کرده از فاتحه تا مقلون خواند تا شیطان اذنا قطع عمل مایوس گردد و الله الموفق
اللفات ورتبش دیدار المله و تار التانیث من الفرقه بضم الفات خنک شدن
 و آن کنایه است از سرد و ظفرت بفتح الفاء و کسر با و تاء الخطاب من الظفر فی رزی یا فتن الحیل
 بفتح الحاء المله و سکون الباء و موحده رسن و عهد و امان کما فی الصحاح و مراد از جبل العقود آنست
 الاعتصام حیثک زدن و تمسک بچستن التلاوت خواندن الخنیفه بکسر الخاء المعجمة ترسیدن الی
 بالفتح زبانه آتش و نام طبقه نیست از طبقات و فرج که بهفت اند جهنم و ظنی و حطی و سعیر و ححیم

لعل در زمانه نسیان آنست که در وقت خواندن قرآن از او بگریزید

سبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئلا یمن
 آیاتنا از ان خبر میدهد و ازین است که منکر سیر آنسفر تا مسجد قصی کافران بخار آسمان اسے
 ما شاء اللہ فصل و بعد م و فاسق است و اینهمه در بیداری بحسب شریعت بود اتفاق همه و معایه
 و تابعین و بعضی کما قبل و معراج و حق اندک توهم ایشان است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که آن حق
 مستعد واقع شده و قتی بحسب در بیداری و در اوقات دیگر روح مبارک در مقام که عین است
 و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر تصدیق انجناک نصیبند دارند و قصه معراج
 بر سبیل اجمال این است که شب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بر و آخر شب
 بیست و نهم تریب بعد شوق قلب شریف و غسل آن باب نغم و طشت طلا و شکر دان آن
 بعلم و حکمت و هدایتش رسیدند مبارک و التیام آن وصول استعدا و دریافت عالم ملکوت و تحمل
 همراهِ جبرئیل عزم دایه سفید بست تراز بل و بلند تراز حمار آورده که کام منتهای نظری نهاد
 و در سرعت سیر شل برق می درخشید آمدنانش بران بوده آنسفر صلی اللہ علیہ وسلم باران
 سوار کرده خود رکاب گرفته نگام بدست میکائیل عزم داده بعد گذر بر زمین سدره طبیعه و بعد برین
 مولد عیسی عزم رفو و آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم موسی و عیسی عزم
 و معاینه طوائف انام ازینک و بد که در عالم برزخ و مثال باثار و ثمرات افعال خود مشغول گرفتار
 به بیت المقدس سائید آنسفر رفو و آمده بران را حلقه کباب بسته در مسجد آمده و گاه تجمیع ادا فرمود
 بعد از ان حاضر شدند جماعات ملائکه و متمثل گشتند ارواح انبیاء از آدم تا عیسی عزم و شما گفتند خدا
 و در و فرستادند محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و معرفت شدند همه بفضیل و کمالات وی و از ان
 و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساختند جمیع ملائکه و انبیاء افتد کردند و بعد از فرغ چرخن آمدن از مسجد
 و جبرئیل ظریفی از هر طور و ظرفی چو از شیر و شیش آورده در شرب یکی ازین دو بنار داد و انجناک
 شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار کردی
 خمر را همه است تو که راه میشدند و در شرب خمری افتادند بعد جبرئیل عزم معراجی از خبت افتد
 آورده که ازین و رسید آن ملائکه بودند پس بر آمد آنسفر و بران رسید باسمان و دیدند آسمان
 اول آدم عزم را و دوم نوحی و عیسی عزم را و در سوم یوسف عزم را و در چهارم ادریس عزم را

و در پنجم بارون عوم را در ششم ششم موسی عوم را در هفتم ابراهیم خلیل عوم که هر یک ترحیب و محبت
 و سلام پیش آمدند و جواب شنیدند بعد از آن رسید به بیت المهور که مقابل کوه مشرفه واقع شده
 و ادای نماز تحفه فرمود و دید ملائکه را که تسبیح و تهلیل میکنند و ابراهیم عوم تکیه بدواری کرده است
 و امور گردید آنسر و ربابی نمازهای پنجاه وقت با استدعای آنحضرت از جناب کبریا با نهایت مکر
 موسی عوم از پنجاه نوبت پنج وقت رسید و از آنجا گذر فرمود بسدره المنتهی که آن نعمتی میشوند
 اعمال خلق و علومشان و نزول ملائکه از آنجا است و خروج ازان ممکن و متصور نیست آنرا
 جبرئیل عوم از قدر باز مانده گفت **هـ** اگر کسی موسی برتریم به فروغ تجلی بسوزد و بریم به بقعه
 نموده شد با آنحضرت بهشت و دو روح بعضا نیکه مذکور اند در کتاب و سنت و غسل فرمود و چشم
 سبیل و شسته شد آلاش کرم و حدث از ظاهر و باطن وی و چون بعد رویت آیات الهی
 نوبت در آمدن بمشهد قرب و حضور رسید از همه انقطاع پذیرفت و هیچ ملکی و انسی با و
 نماند لکن هنوز به فتاد جناب نورانی که سطریری بر جناب پانصد ساله راه بود در پیش اند که مرا
 با عانت و انداد و حدایت قطع فرمود پس چیرنی و بیستی بر آنجناب طاری شده آنرا حجل
 بالنس محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانه آنسر نهاده که یافت سردی آن
 در سینه خود و جنبه علوم اولین آخرین را و تعلیم کرد و عالم ادلی علی است که بعد گرفت که آنرا از
 هیچ احدی طاقت برداشتن آن ندارد و دو عالم علی بود که مخیر ساخت در کتمان و اظهار آن که نخواهد
 اصحاب تعلیم فرمود و شوم علی است که به خاص و عام با امور تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفعت سبزه
 که نور آن بر نور قناب غالب بود و بر داشته شد بر آن رسید لغزش و دید امور عجیب و شایان غریبه
 که زبان اولی صیفت آن عاجز است لکن با وجود آنکه آیات و کرامات و انکشافات تمامی در ذات کائنات
 هیچ کی از آنها توجه و التفات نفرمود و بگویم باز نوع البصر و الطیف دیده میل و رغبت بسوی چیز نکشود
 پس فایز شش جمیع مژدات از مراتب و درجات که اقصی و اعلی آن روی حق سبحانه است چشم
 سر کما صرح عن کبار من الصحابه کان من ابن عباس و ابن عمر و من و متعبط انبیای مرسلین ملائکه و فرشتگان
 گردید و بعد رسیدن در مرتبه قرب و غلبه احوال است را و گفت خداوند امده بکردی را هم
 ساله را با نوع عذاب پس با امت مدینه من چه خواهی کرد جناب آنکه رحمت و رحمت و رحمت و رحمت و رحمت و رحمت

کنم بدیای آنند ابعثات و هر که نداند که مرا بلیک گویم و هر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بر تو کل
 کند کفایت کنم و در دنیا و دوشم گنایان امار در آخرت و شفیع گردانم ترابرای ایشان کافی المواب
 و چون خصمت انصراف بایشان مرادات یافته باز بمقام خود غایر گردید و حالات شش پیمان فرمود
 جماعتی ضعیف الا ایمان مرتد شدند و ابو بکر بن سبب تسلیق آنهمه اموران از روز موسوم بصدیق اکبر
 گردید و کفره قریش با ستم تراشیده از حال مسجد اقصی و قتل درهای آن مستغنی شدند و چون آن
 بر زمین یعنی انشای آنوقت رود و اجیر بیک عمر آن سید را بجنبه حاضر کرد و پیش نظر مبارک نهادن از هر چه
 پرسیدند پاسخ جوده بیان فرمود آخر نام و پشیمان شده باز گشتند و عارف سامی مولانا عبد الرحمن
 جامی روح و نطفه الاحرار طالع مولی کمال لطف و خوبی بیان فرمود چنانچه بگوید سه یک شنبی از صبح
 دل افروز تر و در شش بود و در هر تره طره او نافذ دولت کشا به غره او نور سعادت فراخ باز تره
 لطف در افشان در و در نهایت گرفتار افشان در و در خواجه که آمد و جهان بنده اش به کرد و در
 دولت پاینده اش به عشق رگ جان کشیدن گرفت به دل بی جلالتش طپیدن گرفت به
 برقره از اشک ره خواب زده راه طلب را از سر شک آب زد و چون نم آن ایرک است شاد باز نشاند
 از ره مقصد غبار به قاصدی که گشت و نورانیان به پاک از آرایش ظلمانیان به آمد و آور و براتی
 چو برقی به سیکری از نور قدم تا بفرق به اوج سپهر شهاب اشیمی به چرخ قمر به قمر مری به رفیق او
 جستن تیر از کمان به جستن او حجت ملی مکان به پیش نطفه قدم از گام او به بود به چشمش آرام او به
 گفت کهای ساقی ابر از خیز جرم بدین گنهد و در ریزه ساختن خوش برین خوش را به خوش قدم
 کن چونین خوش را به راه دور است و دعا غوی به بر سر روشن نظر ماطنی به خلعت اسری بر
 انداخته به جابر شب رفتن از آن ساخته به پای مرا در در پشت براتی به خواند به آملان که ملاقات
 یافت به بیت الحرم احوال گام به زبط احوال حرم قدس گام به لبه از و گام نهادن همان به در حرم قدس
 ستادن همان به بست از آنجا که غم چیست به روی سفر کرد بقر خست به شد بد قاعه ماه و کتاب
 یافت بیک خلق زدن قناب به رفت در آنخانه لصد عز و ناز به خاندن شینان بنبران نیازه
 سمه کمان بوسه بیالیشان زد به بلبل دعا کوس مثالیشان زدند به کامی بدت ملک و ملک بلقی +
 جنت ایندو نعم الهی به آمدی و آمدن است بس خوش است به دیدن رودی تو عجب بکوش است به

خاک رست بر سر تاج باد بهر شب عمت شب عراج باد خانه بخانه بهین سم دراه به سایه طوبی
 شدش آرامگاه به باز بر افراخت از انجا لواء زد لبز سریده غم استوی به هم نفش زلفش بود
 فوت به زن شرف همفشی گشت فوت به پای ازان پایه فراتر نهاد به عیش بر بریدش نهاد
 خرقه تن راز تن جان مکنید به کشف خلعت حسان ننگند به انگه ازین خرقه میوشده به جاذبه عشق
 یکی صد شده به خیمه بر دوزخ دوزجهات به پرده او شده تنق نور ذات به تیرگی تنستی زرد و گشت
 پردگی پرده آن نو گشت به کیست کران پرده شود پرده ساز به زخمه گوید ازان پرده باز به
 هست ز پرده بدر این گفتگو به که شود و مخفیه این گفتگو به خواجده دران پرده چو دیدار آنچه دید به آنچه ناید
 بزبان هم شنیده یافت امانت که ز اقلیم راز به راحله راند بحکم مجاز به کرد گذر بر مصفا فلکبان به
 شد ز تواضع شرف خاکبان به آمده نزدیک حرم پیشش به گرم هنوز از تن جان پرورش به بچ
 طلبیدند ازان گنج پاک به بهره خود خانه خرابان خاک به در دل هر خانه خرابی که خواست به
 نفیسی به نصایب که خواست به بود بیک لحظه دران نیم شب به آمدن و رفتن او ای عجب به بود
 بل نور زمین و آسمان به در سفر نور نگیز مان به عالم ازان نور بود مستنیر به دست ز عالمی دانش
 گیر به بود که از انجا بضای رسی به راه بیابی و بجائی رسی به اللغات بحکم من الیه تمسک کردن
 العارفون جمع العافی من العقد پیش کسی بنسید احسان رفتن کمافی التاج الساحة صحن سرا
 السعی و دیدن التون البصیت جمع متن پشت الایق لفتح النزه و سکون الیاء المثناة المتحاة
 و ضم النون جمع ناقه ماده شتر که اصل انوک بوده و بسبب ثقل ضمیر بر او از ابرون مقدم
 کرده بیاید کردند کمافی الصحاح الرسم بضم الراء و السین المملیتین جمع رسوم لفتح الراء المملعه
 ناقه که از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکبری بضم الکاف نیز رگر المتمره بکسر الیاء الموصده
 من الاعتبار صرت کردن فکر را و امتیاز حق از باطل و سپردن فتن التمره بکسر النون فراخی
 عیش کمافی مجمع البحار المنعم بکسر النون من الاغنام غنیمت شمردن سریش تبار الخطاب
 من السری بشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکه مغطیه از ثمانی بیت المقدس است و درین
 مکان اسرار وایه مخفی آمده بعضی حطیم و بعضی صحن کعبه و بعضی سرا به ابی طالب و بعضی خائمه
 ام بانی گفته اند صاحب فتح المبارک در جمیع اقوال فرموده که آنسر و صلی الله علیه و سلم در بیت

ام نامی داخل سرای الی طالب بوده که جبرئیل عزم از سقف فرو آمده آنحضرت را نزل عظیم آورده
 از صحن کعبه بریراق سوار کرده بمسجد اقصی برده از آنجا با آسمان رسانید و در لفظ لیلۃ الاشراف است
 بلکه از مکه بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسیده و آنرا از قبیل لیلۃ الاشراف است که آنرا
 در اندک زمان طی مقامات و تحفیل مراتب کالات که با نفوذ حد بشری است فرمود و چنانچه داود
 عزم در زمان قلیل توفیر را بان غظم عزم ختم میکرد و آصف بن برخیا تحت باقیس از طرف العین
 بمسجد سلیمان عزم رسانیده آلودگی ظلمتی که هیچ چیز در آن بنظر ناید و در شرح احمد داجی را با سائر
 تفسیر کرده و بکافی آنکه انزلت منکله من قلاب قوسین کم کم که در کتب
 ترجمه شب گذرانیدی در حالتیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا اینکه یافتی مقامی قریب تر با نزلت
 دو کمان یا مبداه را فاصله که مابین دو گوشه کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احد نیست
 الحاصل آنست که صلی الله علیه و سلم بمراتب علیه و درجات سینه ترقی کرده تا غایتی رسیده
 که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل با نجات رسیده و با انواع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
 جبروتی نایز گردیده که هیچ یکی از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت از آن
 خطی نذر و بلکه کسی را آن نما مجال ادراک و جزات طلب اینست از آنکه طلب فرع توقع است
 و چون معلوم نگذارد این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگر راجح باینکه طالب نماید
 و مراو ازین قرب غفلت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص حسب است و از باب
 تحقیق گفته اند که دلی اشاره بیکان نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و اوداد
 بمرتبه سر است صلی الله علیه و سلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب النور در منزل انس
 و محبت و روح بر فتوح در محل قربت و سر آن سر در مرتبه مشاهده بود و چون که روح مقدس آنحضرت
 از کمال نورانیت و قوت توجیه در بدن اول نصرفی است لذا بهمین جسم که فی الحقیقه
 روح مجسم است بمرتبه قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت که آنکه سر شرفتش
 از جان یوده سیر و عویش و بن آسان بوده و بهمین چشم سر جمال لازمی را بی جهت کوفت
 کافرنی لیلۃ البدردید و بهمین گوش حق نیوش کلام رب العزت شنید و از بهمین حاست
 که موسی عزم بعد مشاهده این تقرب در لیلۃ الاسرار غبطه آن قدمت کرده گریست

حدیثی که در کتب معتبره است که در این کتاب مذکور است

هفت آسمان را که یک بالاس و دیگر است در حالتیکه گذر کننده بود بر جماعت انبیاء و شکاری
 از نایکه بودی در میان آنها سر و صاحب نشان تا اینکه گذشتی نهایی برای پیش وستی کننده
 از نزدیک شدن و نه مقام بالا رفتی را برای هیچ بالا رنده الحاصل آنسر و انبیا بهین طبع
 و جسد ضعیف که در لطافت و لطافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حلقه
 مرور کرد بمقام انبیا و از هر یک تحت و ترجمین شدند و بود در حالت سیر و روح در جمیع عظیم از نایکه مقرب
 همچنانکه سر و صاحب نشان تفوق و انقیاد در لشکر خودی باشد آخر و روح تا بنهایی رسید که هیچ
 سبقت کننده از انبیا و نایکه تا آنجا رسیدن ممکن متصور نشد سیم رخ روح بچگونگی انبیا رفت
 آنجا که بویال محبت پریده پنا للغات الاخره و دیدن الطباق بکسر الطاء و المعمله جمع طبق سر پوشش و مراد
 از وسیع الطباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم ای مائر اعظم المکسب لفتح المهر
 و کسر الکاف لشکر سواران باشند بپایه گذارنی القاموس و اینجا از ان جماعت ملائکه اراده کرده
 العلم الفحیق نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کمافی المغرب لم ترق لفتح التا
 المشاة الفوقانیة والذال المعمله و سکون العین المعمله من النوع ترک کردن نشاء و الفخ الثمین المسمی
 و سکون النمرة و فی آخره و اوجنی غایت و نهایت استبق کسیر الباء الموحدة من الاشتیان پستی
 کردن الدنوب بضم الدال المعمله و النون و تشدید الواو و نزدیک شدن المرقی لفتح المهر و سکون الواو
 المعمله و فتح الفات جای بالا بر آمدن المستتم کسیر النون من الاستنام بضم النون و حقتن کل
 انکام بالاضافه اذ لو جئت بالرفع مثل المرفوع لعم کما انقود بوصیل المسمی و عذ العین
 و غیر که میسکت تم ترجمه بپست گردانیدی هر مقام در مرتبه را به نسبت مقام و مرتبه خود نزدیک
 خوانده شدی سبقتی کردن مثل یگانگی مشهور تا اینکه سبی مقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
 چشمهای دیگران و درازیکه چقدر بنیان داشته شده از غیر تو الحاصل گذشتی هر یک را از انبیا
 و نایکه بمقامات ایشان و سبقتی کردی بمقامیکه تو مخصوص است و دیگری بآن اشتراک ندارد و آنانی
 شتوی بشود و یک پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر آنیکه دیگر را بان اطلاع و آگاهی نیست
 و نه رسیدن از توانی و نه دیده رادیده بانی و نه دیده گویی در قاتل شده و نه هر
 مرسل اهل معراج شده برای سر انجام کار سواب یکی از هزاران شود انتخاب و اللغات خففت

حلیه است و انبیا و شکاری از نایکه بودی در میان آنها سر و صاحب نشان تا اینکه گذشتی نهایی برای پیش وستی کننده از نزدیک شدن و نه مقام بالا رفتی را برای هیچ بالا رنده الحاصل آنسر و انبیا بهین طبع و جسد ضعیف که در لطافت و لطافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حلقه مرور کرد بمقام انبیا و از هر یک تحت و ترجمین شدند و بود در حالت سیر و روح در جمیع عظیم از نایکه مقرب همچنانکه سر و صاحب نشان تفوق و انقیاد در لشکر خودی باشد آخر و روح تا بنهایی رسید که هیچ سبقت کننده از انبیا و نایکه تا آنجا رسیدن ممکن متصور نشد سیم رخ روح بچگونگی انبیا رفت آنجا که بویال محبت پریده پنا للغات الاخره و دیدن الطباق بکسر الطاء و المعمله جمع طبق سر پوشش و مراد از وسیع الطباق هفت آسمان است که یکی بالای دیگری واقع شده بهم ای مائر اعظم المکسب لفتح المهر و کسر الکاف لشکر سواران باشند بپایه گذارنی القاموس و اینجا از ان جماعت ملائکه اراده کرده العلم الفحیق نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کمافی المغرب لم ترق لفتح التا المشاة الفوقانیة والذال المعمله و سکون العین المعمله من النوع ترک کردن نشاء و الفخ الثمین المسمی و سکون النمرة و فی آخره و اوجنی غایت و نهایت استبق کسیر الباء الموحدة من الاشتیان پستی کردن الدنوب بضم الدال المعمله و النون و تشدید الواو و نزدیک شدن المرقی لفتح المهر و سکون الواو المعمله و فتح الفات جای بالا بر آمدن المستتم کسیر النون من الاستنام بضم النون و حقتن کل انکام بالاضافه اذ لو جئت بالرفع مثل المرفوع لعم کما انقود بوصیل المسمی و عذ العین و غیر که میسکت تم ترجمه بپست گردانیدی هر مقام در مرتبه را به نسبت مقام و مرتبه خود نزدیک خوانده شدی سبقتی کردن مثل یگانگی مشهور تا اینکه سبی مقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از چشمهای دیگران و درازیکه چقدر بنیان داشته شده از غیر تو الحاصل گذشتی هر یک را از انبیا و نایکه بمقامات ایشان و سبقتی کردی بمقامیکه تو مخصوص است و دیگری بآن اشتراک ندارد و آنانی شتوی بشود و یک پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر آنیکه دیگر را بان اطلاع و آگاهی نیست و نه رسیدن از توانی و نه دیده رادیده بانی و نه دیده گویی در قاتل شده و نه هر مرسل اهل معراج شده برای سر انجام کار سواب یکی از هزاران شود انتخاب و اللغات خففت

ترجمه بشارت ابدارای جماعه اهل اسلام بدرسیکه برای است از عنایت حق ستونیکه
 در تافته الحاصل ناظم مبین فضائل و کمالات دفع درجات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که ما را فرموده عظیم و بشارت نفیس است ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی و هدایت میری
 حق سبحانه بمقرین گذشته که شرف گشتیم بدین منین پیغمبری عالی قدر که هرگز شرفش منسوخ
 نگردد و تغییر و تبدیل نیز در چنانچه تنزل احکام با کمال ائین شریعت و اتمام نعمت و رضوان
 و مغفرت رب الغرست ناطق است بخلاف احم سابقه که هیچکس از آنها بدین دولت غنی نعمت
 کبری شرف اندوز نگزیده اللغات البشری بنیم البیاد الموحده و سکون الشین المعجمه و نعم
 الراء الملهه مروده المعشره بفتح الیم و سکون المعین الملهه و فتح الشین المعجمه کرده الکن بنیم الراء
 الملهه و سکون الکاف ستون و چیزیکه بان اعتبار کرده شود و التمدیم که الدال الملهه
 من الالهام فرودان لکناد علی الله ذکر عینا لطاعته یا کرم الرسول کرم الامم
 ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کننده که ما را بطاعت خود بخاطب اکرم الرسل
 پس باشیم بزرگترین است با الحاصل چونکه رب الغرست پیغمبر طلیل القدر ما را بنیم لکرت
 فواضله فرودست که ما از احم سایر انبیاء بزرگتر باشیم از آنکه قدر منزلت بر است حسب مرتبه پیغمبر
 است است چنانچه آیه کریمه گفتیم خیر ائمه اخر حجت للناس بان شهادت میدهد اللغات
 الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق و مراد از داعی ذات آنکه فرست صلی الله علیه و سلم
 لما قال الله تعالی اهدوا داعی الله الطاعت فرمان برداری الایم بنیم العزمه و فتح الیم جمع
 است یعنی گروه داعی قلوب الایم بنیم العزمه کتبنا و اجمعنا و جعلناک عظماء و العزمه ترجمه
 ترسانیم و الهامی دشمنان را اخبار رسالت آنسر و مثل آوازیکه گریز اندر مدخیر از کوسفندان
 الحاصل چونکه فواید از بشارت از فواید البشارت لکن الایم بنیم العزمه و فتح الیم بنیم
 که از اخبار بعثت یاز نعمت آنحضرت در قلوب دشمنان دین آنقدر ترس و هبیت و عجب جاگزین
 که مثل گریختن کله کوسفندان بجز از آواز شیر می گریختند چنانچه علامه سیوطی رحم و خصایص آورده
 که آنسر فرموده من نصرت داده شدم ترسانیدن کفار تا یکما همراه و در مواضع گفته که قید
 یکما همراه را می این است که میان مسکن آنجناب در میان مسکن کفار شیش یکما همراه نبود

عده دشمنان را در آواز بشارت رسول خدا که در جهاد و انوار حق چون خدا را اطاعت نمودند از در جوار رحمت خداوند بزرگوار

و در نیست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید باک تمام
 عرب و عجمی شوید آنها گفتند که یک کلمه نیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمایم آنکس در گفت که هزار
 واحد فایده و ازین پستی باز آید بحد استماع این کلمه تنفر شده مثل من که گوسفند این گر خند و گریه
 قبول نکردند از نوبت بجزال و قتال رسید و ندای آفتاب و المشرقین حمیت و جدیم عالمی را
 در گرفت و همه را مخدول و منکوب ساختند ایدار البوار فرستاد و چنانچه بیت **لایکون اللفات** در
 بنیاد التائیت من الروم ترسانیدن العدی یکسر العین و فتح الدال المهلین جمع عدد و شمرن
 الانبیاء ففتح الهمة و سکون النون و فتح الباء الموحدة جمع بناء و معنی چیز نیست که آنرا شان
 عالمی بود البعث یکسر الموحدة بر الیمیة شدن بر ابدایت خلق و مراد از اخلا بقت انتخاب
 که از کتب سادیه بطور رسیده و کاهنین و منجمین صین لادیت التور و بان خریدند و حکم
 فاصبح بالآمر آنجناب او امر و لواهی الی عین بعثت بگوشش هر یک رسائیده النبأ ففتح
 النون و سکون الباء الموحدة و فتح الهمة آواز اجعلت بناء التائیت من الاجفال گزینان
 و مضطرب ساختن کما فی شرح الحلی القفل بضم الغین المجر و سکون الفاء و القیاس ضمها مع
 اغضل بخبری که اشیاء و امور را در یافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المجر
 و النون اسم جنس گو سپید تر باشد یا ماده ماکال یقاعهم ففتح حقه حقه بالکاف
 الحما علی اوضحهم ترجمه همیشه محاربه بینم و باد دشمنان دین در جنگگاه تا غایتی که آنها
 مشابه شدند بسبب طعن نیز بای مجاهدین بگوشتیکه بر خنجره قصاب باشد الحاصل خاب
 رسالت مآب و ملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر موکه با کفایتاجدی محاربه نمودند و آنها را
 مقتول و مجروح ساختند بروج زمین انداختند که آن اثر را بسبب طعن نیز بای خونخواران از این
 لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر خنجره قصاب بود و آنرا هیچ جسمی حرکتی
 اللفات یقاعهم بفتح الباء و النون التائیت و ضم المای و المیم من اللقی کارزار کردن
 کما فی التاج المعبرک بفتح الراء الملهمة جای حرب حکو بفتح الکاف من الجلیة بمعنی
 المشابهة القنا بفتح القاف جمع قنایه نیزه کما فی القاموس ابو ضم بفتح الواو و الضاد المعجزة
 تخنیکه قصابان بران گوشت می نهند و الله اعلم بالصواب

و در نیست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید باک تمام
 عرب و عجمی شوید آنها گفتند که یک کلمه نیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمایم آنکس در گفت که هزار
 واحد فایده و ازین پستی باز آید بحد استماع این کلمه تنفر شده مثل من که گوسفند این گر خند و گریه
 قبول نکردند از نوبت بجزال و قتال رسید و ندای آفتاب و المشرقین حمیت و جدیم عالمی را
 در گرفت و همه را مخدول و منکوب ساختند ایدار البوار فرستاد و چنانچه بیت **لایکون اللفات** در
 بنیاد التائیت من الروم ترسانیدن العدی یکسر العین و فتح الدال المهلین جمع عدد و شمرن
 الانبیاء ففتح الهمة و سکون النون و فتح الباء الموحدة جمع بناء و معنی چیز نیست که آنرا شان
 عالمی بود البعث یکسر الموحدة بر الیمیة شدن بر ابدایت خلق و مراد از اخلا بقت انتخاب
 که از کتب سادیه بطور رسیده و کاهنین و منجمین صین لادیت التور و بان خریدند و حکم
 فاصبح بالآمر آنجناب او امر و لواهی الی عین بعثت بگوشش هر یک رسائیده النبأ ففتح
 النون و سکون الباء الموحدة و فتح الهمة آواز اجعلت بناء التائیت من الاجفال گزینان
 و مضطرب ساختن کما فی شرح الحلی القفل بضم الغین المجر و سکون الفاء و القیاس ضمها مع
 اغضل بخبری که اشیاء و امور را در یافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المجر
 و النون اسم جنس گو سپید تر باشد یا ماده ماکال یقاعهم ففتح حقه حقه بالکاف
 الحما علی اوضحهم ترجمه همیشه محاربه بینم و باد دشمنان دین در جنگگاه تا غایتی که آنها
 مشابه شدند بسبب طعن نیز بای مجاهدین بگوشتیکه بر خنجره قصاب باشد الحاصل خاب
 رسالت مآب و ملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر موکه با کفایتاجدی محاربه نمودند و آنها را
 مقتول و مجروح ساختند بروج زمین انداختند که آن اثر را بسبب طعن نیز بای خونخواران از این
 لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر خنجره قصاب بود و آنرا هیچ جسمی حرکتی
 اللفات یقاعهم بفتح الباء و النون التائیت و ضم المای و المیم من اللقی کارزار کردن
 کما فی التاج المعبرک بفتح الراء الملهمة جای حرب حکو بفتح الکاف من الجلیة بمعنی
 المشابهة القنا بفتح القاف جمع قنایه نیزه کما فی القاموس ابو ضم بفتح الواو و الضاد المعجزة
 تخنیکه قصابان بران گوشت می نهند و الله اعلم بالصواب

ترجمه دوست داشتند که اگر سخن را پس قریب بود که آرزو کنند آن فرار از یک خود را مثل گو
 پارهای مقتولان باشند که برداشته آنرا از جنگگاه عقابها و گرسنان الحاصل چونکه ناظم حال
 مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقية السیف بیان میفرماید که باقی ماندهگان طاعت
 مقاومت در خود یافته فرار را دوست میداشتند تا غایبیکه بر حال اعضا مقتولان که در مکه افتادند
 و آنرا عقابان و گرسنان برای طعمه بر می داشتند غبطه کردند که کاشش را هم مانند این اعضا برده در
 اندازند تا از طعم و ضرب مجاهدان اهل اسلام و بهادران خون آشام نجات حاصل گردد و در لفظ
 و دوا القرا را شفا راست باینکه ایشان اگر چه آرزوی فرامیداشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
 نمی یافتند راه فرار هم بسبب غلبه مجاهدین سست و دلبود لکن میخواستند که خود را هم کسی مثل اعضا
 مقتولان از جنگگاه برداشته بجای اندازد **اللغات** و دوا فیج الواد و ضم الدال المهملة
 المشددة من الواد و دست داشتن و آرزو کردن القرا یکسره القاء اگر سخن یقبطون بفتح الیاء
 المثناة التثانیة و سکون الفین المعجمة و کسر الیاء الموحدة من الغبطة آرزو کردن حال دیگر را
 بی تمای زوال آن حال آرزوی الاشلاء بفتح الهمزة و سکون الشین المعجمة جمع شلوپاره از معنوی
 شالت بالشین المعجمة و تاء التانیة من الشول برداشتن کاف التاج العقبان بکسر العین المهملة
 و زوی بضمها جمع عقاب و آن طایر سیست شکاری سر لیل السیه که پرند گار از جنگ وی ربائی و دیوار
 الرخم بفتح الراء المهملة و الیاء المعجمة جمع رخمه یعنی گرس و شراح محلی گفته که عقاب و رخمه از اقسام طوایر
 که بر میته واقع میشوند و گوشت آنها میخورند و بقیه برای بچه گان خود بر میدارند **تَقْصِي الْكَلِمَاتِ وَ كَلَامِ**
يَذَرُونَ عَنْهَا قَالَمٌ كُنْ مِنْ كَلِمَاتِ الشَّهْرِ الْحَوْصِ ترجمه میگذاشت بر آنها شب با و نمیداشتند
 شمار آن مادامیکه خود آن شبهای شهور حرام الحاصل بسبب کمال اضطراب و سرسبکی که بکفا
 بدشتها را از ضرب و طعن مجاهدین بخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناسانند
 بلکه از شمار شبها که زمان طمانینت و راحت است و وقت قتال نسبت غافل و معطل میشدند مگر
 در شهور که در آن قتال حرام بوده و میداشتند که درین ماهها اهل اسلام مبارزت بقتل خود میکردند
 فی الجملة بحال خود می آمدند و شهور شمار لیالی در ایشان پیدا می شد **اللغات** الیائی جمع لیل
 بزبادة النیاء الاخرة خلافا للقیاس بمعنی شب و در هر سه حالات عرب لفظ الیائی بمعنی مطلق الیائی

عالم کلمه که در این کتاب مذکور است در این کتاب مذکور است

تاخت آوردند که درخت کفر از اینج گندید و بر زمین انداختند و هیچ ریشه از آن نگذاشتند تا باز
سر بالا نشد **الملفات** بحر نفع المیزان الکاشف من الغمیس بفتح الحاء و المعجمة و کسر المیم
شکری که مفید مدد قلب و سمیه و مساقه دارد و کمافی الصالح الساجد بفتح السین الممله
و کسر الباء الموحده من السباحه شناوری کردن و رفد اسب تیز رو و الابطال جمع ابطال مرد دلیر
و کسر المیم و طاء المثلثه من الاطعام بر یکدیگر طبا بخور دادن المنتدب بکسر الدال الممله من الانتداب
اجابت و عیث کردن الحقیس بکسر السین الممله من الاحتساب امید و اب از حق سجا می آید و شن لیسطر
بفتح الیاء المشدده التثانیة و سکون السین ضم الماء المثلثین من السطوة ساحت گرفتن و حکم کردن
الاستیصال بکسر الصاد و المله و المصنوع کسر اللام الاولی من الاستیصال و الثانی من الاصطلام
معنی اینج که در حدیث آمده **لَا تَدْرُسُوا فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ كَانَ عَصَى فِرْعَوْنَ مَوْجِدَةً لِّلْعَالَمِينَ**
وَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ كَبِيرًا و در حدیث دیگر آمده **لَا تَدْرُسُوا فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ كَانَ عَصَى فِرْعَوْنَ مَوْجِدَةً لِّلْعَالَمِينَ**
بر سر کافران تا نماند اگر دیدید بر نعیت اسلام بسبب کشتن و کوشش مجاهدان لعنه تنائی خود پیوسته
شده بقرابت و گردیدند بر فکلی یافته شده همیشه از جبار و دلاوران دین بهترین بدی و بهترین
شومری پس هرگز تیرم و بویه نگردد و الحاصل دین اسلام در او ایل حال غایت غیبت و کسی در شرت
و بخیر بعد وی چند از اهل دی با وی نبود بعد از آن تا سیدان و متعل آن سید الارباب با وجود فقر اختیار
و قلت احوال و انصار آنچنان علم بهمت و الانهت خود را برافراخته که در مدت قلیل با کسایان
اکاسره و اسر صنادید کفر و تذلیل جبار به پرداخته و هدم بنیان ضلالت و نحو آثار بطالت با کلیات
اکثری را در در لایحه اعانت سر اسر هدایت کشیده برای این دین متین و شرح مبین بکلمه خلون
فی دین الله اخوانا کسان بسیار و خویشا و ندان بی شمار پیدا آورد و تا اینکه غالب شد بر سایر
ادیان و مدرس و منطس شدند تا کفر و طغیان پس مادامیکه این عالم مخیم سر اوقات جاه و طلال
آن سید الامم بود بمقتضای فاستقم کما امرت برای طاعت اسلام از هر طرف همه امت کفیل نظام
که آنها بکرت تسلیم دی حقوق آنرا تمام و کمال ادای نموده و بعد نزول آیات آن سرور کاینات
باید البقا خلفائی کرام و صحابه و الاتعاق که ممتدی بانوار و مقتضی بآثار وی بودند متکفل اصلاح کار
طاعت و اکمال حال و مال آن شده با دای حقوق پرداختند و طی از احکام شرع نامرعی نگذاشتند

وبعد انقضاء آن زمان جهانبه دین و علمای محمد بن از تابعین و تبع تابعین و اتباعهم من المجدون
 الی یوم الدین بکمال آیین و خطیر ریاضت آنچنان انتظام دادند و دین و ترویج کوشیدند و گوشتند
 که هرگز حقوق آن ضائع نگردد و تحریف و تبذیر نپذیرد و زمارش بخل بیتیم وزن سیوه نشود که
 کسی آنرا حاکمی و فیل نماند **اللغات** عدت بنام الثانیث بمعنی صارت اللملة بکسر المیم تشدید
 اللام شریعت الفریة بفتح الفیم الغین البعثة از وطن و در افتادن الرحم بفتح الراء و کسر الراء المملتین
 قرابت و خویشی که از جانب مادر بود و کانی المنتخب الکفولة من الکفالة ضامن شدن
 و پذیرفتن التبع بفتح الباء الوحده و سکون العین المملة مشهور و لم یتیم بفتح التاء و المثناة الفوقانیة
 الثانیة من الیتیم بی پدر شدن لم یتیم بفتح التاء و المثناة الفوقانیة و کسر الهمزة من الایمة و تشدید
 هم الحبال فسل عنهم مصادقهم: ما کذا رأی منهم فی مصلحتهم و سل حیدرنا
 و سل بدرنا و سل احدا فصول حنفی لهم اذ هم من الایم شریعتهم صواب
 کوه با اندیس پیرس حال شان از کسی که خود را بر ایشان زده که چادید از آن کوه با در بر جا
 صدمه دادن و پیرس از اهل خنین و پیرس از اهل یرو و پیرس از اهل احک که انواع مرگ ایشان
 سخت اندازد و با الحاصل مبارزان اهل اسلام بنشاید که همانند دستقامت و ثبات قدم
 در هر مکره که بر کسیک با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت مخصوصاً جنگ خنین و بدر واحد
 که حقد را بدلا و عیبت بر سر کافران ریختند و با انواع الماک هلاک ساختند که این هلاکت ایشان
 از ابتلا بجمای و با سخت تر است از آنکه درو یا تداوی نجات بهم متصورست و اینی هلاکت بر
 رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بفتح المیم و کسر الدال المملة من المصادمة
 باجم کو فتن و پهلوی بر پهلوان را می من الرویة دیدن المصطدم بفتح الدال المملة من مکان
 من الاصطدام صدمه دادن آنچنین بفتح الحاء المملة و فتح النون موضعی است میان کلا و طار
 و بر و ایتی نام آبی است که از مکه بسبت طایف سه شبانه روز و در فائده قضایین غزو و سبیل
 امین است که چون مکه بتوفیق حق بل و علام بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مفتوح شد همه قبایل
 عرب در ربه انقباض و اطاعت درآمدند مگر دو قبیله یهودان و نصیبت که مبارز و صاحب ثروت
 بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و با هم مشورت کردند که انیک محمد بر توبه

حاکم با اندیس پیرس حال شان از کسی که خود را بر ایشان زده که چادید از آن کوه با در بر جا
 صدمه دادن و پیرس از اهل خنین و پیرس از اهل یرو و پیرس از اهل احک که انواع مرگ ایشان
 سخت اندازد و با الحاصل مبارزان اهل اسلام بنشاید که همانند دستقامت و ثبات قدم
 در هر مکره که بر کسیک با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت مخصوصاً جنگ خنین و بدر واحد
 که حقد را بدلا و عیبت بر سر کافران ریختند و با انواع الماک هلاک ساختند که این هلاکت ایشان
 از ابتلا بجمای و با سخت تر است از آنکه درو یا تداوی نجات بهم متصورست و اینی هلاکت بر
 رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بفتح المیم و کسر الدال المملة من المصادمة
 باجم کو فتن و پهلوی بر پهلوان را می من الرویة دیدن المصطدم بفتح الدال المملة من مکان
 من الاصطدام صدمه دادن آنچنین بفتح الحاء المملة و فتح النون موضعی است میان کلا و طار
 و بر و ایتی نام آبی است که از مکه بسبت طایف سه شبانه روز و در فائده قضایین غزو و سبیل
 امین است که چون مکه بتوفیق حق بل و علام بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مفتوح شد همه قبایل
 عرب در ربه انقباض و اطاعت درآمدند مگر دو قبیله یهودان و نصیبت که مبارز و صاحب ثروت
 بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و با هم مشورت کردند که انیک محمد بر توبه

ظفر یافت و چون خاطر از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بحال ما گردد و پس صلوات
 اینست که پیش از آنکه او بطرف ما آید بالش کشته بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
 زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نظری و تحقیق بدست کنان بن عبد البلیل ثقفی داده و بر
 قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
 آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفته تا سپاه دل بر حرب ننهند و بر حفظ اطفال
 و بیم مقارقت ایشان در امر جنگ اهتمام یلغ بکار بریند و راه فرار را ایشان بسته گردانند و چون
 قصد فراسد ایشان بسبع مبارک آنسر و رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد و
 حسب الحکم بمسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و دراز می اموال معروض
 بارگاه هایون گردانید آنسر و فرمود که انشاء الله تعالی این نعمه نصیب مسلمانان گردد و شکر ظفر
 بیکر را فرمان داد که بتبیه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از غنمای گفت که ما مرد
 مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن وی شاق و مکرره آمد و آنرا هم که در ابتدا انبوج اسلام
 رسید از مهرین سخن بود که کثرت و شوکت نازیده تا بداند که فتح و نصرت بکثرت مد نیست بلکه
 بمد الهی است و آنکه کریمه عقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ انجبتکم لشکرکم فالتعن حکم
 شما مشعر با معنی است القصه چون لشکر اسلام مرتب و کمل شده آنجناب عتاب بن اسید را
 عامل مکه ساخته باد و از ده هزار کبابین که ده هزار را اهل مدینه و دوهزار طاهق و حلفاء مکه بودند تا پنج
 ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سر کرده هوازن را که کس با سپاهی لشکر اسلام
 فرستاده ایشان رفته حال دریافت ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفته
 که در لشکر محمدی مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
 مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطوت کنی که زنهناظر خواهی یافت او سخن ایشان اعتماد
 نموده دیگر از فرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنبع پیش آمدند آن خون گرفته با وجود
 آن از غریمت خود بگشت و پیش از وصول اهل اسلام بواد حنین درآمده لشکر خود را در کلبه
 نشاند و صیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان درآید شما یکبارگی حمله آورده تیر باران کنید
 پس چونکه آنسر و وقت سحر فریب آن وادی بدیم شهر مذکور رسید الویه و رایات بسر دران قسبه

از قبایل عرب داده متوجه او می ساخت چون گذرگاه بانگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرف
 بوادی درآمدند مخالفان امتناز فرصت نموده یکبار رنجیدند و بر مقدمه لشکر که خالد بن ولید
 بانی سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیر باران نمودند که خالد تاب مقاومت نیاورده با جماعت
 خود و لغز رتهداد و نو محمدان اسلام کفریب می بودند در فرار موافقت کردند و بعضی صحابه
 نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بر تبه اقتصاد
 که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که لقمه و کوهل بر خد داشت و نظریه سباب
 ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را بر ایشان
 ابوسفیان ابن حارث بن عبدالمطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسر در میگفت که با آنرا
 و انصار رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعده حق مرا نصرت است برگردیدیم پس از طرف
 رو باز پس نمیکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانی که نو مسلمان بودند و هنوز سینه شان از لوث حقد
 و حسد پاک نشده بود و خبیث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد انجمن میگردند که تا کنار
 دریا نوقف نکنند و دیگری میگفت که امر در سحر باطل گردد و انقصه چون همه منتشر و پریشان شدند
 آنحضرت با خواص اصحاب ثبات قدم و رزیده و بیاسش فرمود که انجمن یاران را و یکویام عشر
 یا اصحاب السوره حاضر شوید عباس میگوید که جوهر الصوت بود و نفرموده اند و علی بن ابی طالب را نام بنام خواند
 همه لبیک گویان بطرف او از عباس شناساند و یکبارگی حمله آورده شمشیر با زبان کشیده انجمن را
 کافران رنجیدند که گویا ستار با آسمان افتادند و آنحضرت کشتنی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
 گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین و جبی روانه گردیدند و نه میت فاشش خرد
 گر نختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدمه شهادت رسیدند و متفقاً نفر از شرکان
 بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در لقمه اسلام آوردند و طایفه با مالک رئیس سوازن و تبحر
 طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گر نختند و گروهی بجهت صیانت اموالیکه در اوطاس داشتند
 و مسلمانان بدینال ایشان افتاده اکثری را قتل و بگارت اموال و درازی سپرداختند و بجا
 آن نواحی را نهند و مکسور ساختند و متعصنان طایفه نیز بعد محاصره و محاصره بسیار از تهنس عاجز
 آمده آخر و بدگرگاه عالم پناه آوردند و در آن روز از مال و غنایم شش هزار برده و نسبت چهار هزار

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار کوسفند لغینیت آمدند و از ظهور این فتح عظیمی ابرار
 لایبی بسیاری از ارباب اتفاق و شقاق کلیه ایمان تمحلی شدند و در دایره متابعان نبوی و آورده
 سر بر خط مطاوعت نهادند بکبر نفع الباء الموصده و سکون الدال الملهام فیه البیت منسوب بسبب
 بدرین مکتوبین نصرت گناه که از دینیه طبعیه و تربیت مرحله است که مکتوبه بایام چاه است
 که از ابرین عار شکر کرده یا بجهت استداره و صفای آتین سحر این شکر فائده قصه این غزوه
 که از اعظم غزوات السمر و دست بر سیل اجمال انیست که چون حق جل مجدده خواست که اعلام اسلام
 و اندام بنیاد کفر و ظلام فرمایند چندی از شرکان که با مال بسیار متوجه دیر شام گشتند و قافله سالار
 اهل خلافت و طغیان ابوسفیان بوده و چون انچه بسیم مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
 آن قافله بدو العشره آمد اتفاقا کاروان از اینجا گذشته بود و گذار اجعت مدینه طبعیه فرموده طلح بن
 عبید الله سعد بن زید رضرا بجهت تحقیق خبر معاودت آن از حدود شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
 کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر تاریخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
 ابولبابه انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنجاه نفر که مهتا دو چهار از مهاجرین و دوهصد و سی و یک
 کس از انصار بودند برآمد و سکنس انماجرین و پنجاه نفر از انصار که بنا بر غذا ای آنها را گذاشته سهم
 غنیمت بدر عطا فرمود نیز از اعدا اهل بدر اند و بسیاری از صحابه تصور اینکه عرض ازین غریمت
 محروم و اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخرلف نموده در مدینه توقف فرمودند و اندک مدت
 بر جوش سلامت پیچ کی از مختلفان سو که بدر رسید و در از و زیبا مسلمانان سواست سب
 و هفتاد و شش و شش از ره و هشت شمشیر نبود و آن سر علی الله علیه و سلم بعد از آن از مدینه دو کس را
 از صحابه تفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجیه نموده خبر معاودت کاروان
 شکر بنه فی الفور رسیده از راسانیده و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر تفحص
 شد و توم غلیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بر بسیار گذرشته از راه
 ساحل تعمیل تمام رفتن گرفت و از آشنای راه منضم بن عمر و غفاری را روانه ساخت تا با اهل مکه
 از قصد انحراف اعلام نماید و بگوید که مبر نوعیکه توانست خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
 حصار نیست کنند او بسرعت تمام مکه رسید خبر کرد ابو جیل الحین با سماع انچه گفته که محروم

روی این کاروان را مثل کاروان عمر و حفصه تصور کرده اند و الله آنچنان نیست و پیش
از وصول فمضم می که عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که شتر مسوار خود در موضع الطح استاده
آواز بلند میگوید که ای جماعت قریش بشتابید و قتل خود را بیدار کنید چون انخیزد بالوجهل
بجایش گفت که ای ابوالفضل این زن در میان شما از کی پیوسته شده شما را رضی نبوت مرد
نیستند که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنم اگر اثری بر خواب و بیداری
در تمام قبایل عرب خبری نویسم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از فمضم نیز روی است
گرفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بیک در خواب دیدم که بر شتر سوام وادی بخوان
مالا مال میرود چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم
باستماع این خواب بغایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصة اهل که یکا سازی
جنگ مشغول شدند و از روستای قریش که بعضی بر آمدن راضی نبودند بالوجهل که مال شترش را بغیر
ایشان را راضی ساخت و ابوالعباس کجائی خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس از آن
از مردان جنگی بصد کرد و فرمود که بکشند و آلات غنا و ملاهی از که بزدان آمدند در
آنها ابوسفیان کاروان را از تمام خطر ناک گذرانید کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت فحاش
کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمد نشوید دیگران
تبر مانع شدند اما بهیچ وجهل و غیر چون گرفته بر تخت مصر شده گفت که سجداسوگندم بر گز باز کردم
و بیدار رفتم سه روز آنجا مانده شتم آن را گشته جنبش کنیم و شراب خوریم و سر و دست بوییم تا آوازه
خطبت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد از این همیشه از ما ترسند و بار دیگر چون
قصد میکنند پس چیریل هم آمده خبر خروج قریش بانسردر رسایند آنجناب روی مشاورت
باصحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که متوجه بدین طریقت شده اند
برای قتال ایشان آماده نشدیم و بی ساز و سامان برآیم حالا صلحت همین است که باز گردیم
آنحضرت و غضب امیر و اولاد بکشد و در غارت و غنای طرقت مهاجرین برخاسته کلامی کردند که آنجناب را
خوش آمد بعد از آن سعد بن عباد بر خاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال حاضریم
در تابع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا مدتی تخلف نکنند از تو مردی از جماعت الفصحاء و علماء

بن عمر عرض کرد که ما با تو هستیم، چاکه روی دهنی گویم بچنانکه بنی اسرائیل باموسی عزم گفتند
 از سب امت و ربک فقط ما اناسهنا قاعدون بلکه میگویم نحن المتقون و قسم بخدا اینکه ترا بعد
 و راستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ماست و سعد بن معاذ که از اکابر انصار
 بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بدو آوریم و قصد این تو کردیم بپیر ما هر چاکه خواهی اگر مردی
 ما را بیا یا با تو رفت می در آیم و بدین آید ما را التقا و دشمن ما از صابران و صداد قائم پس آنسر در
 متبسم شده بهر یکی دعای خیر کرد و فرمود سیر کنید بر یکت خدا و لبشارت باد که فتح و نصرت شماراست
 و بخدا سوگند که می بینم جای هلاک و مقتل قریش و انس بن مالک رضه گوید که در بدر هر چاکه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است
 آنها را سها بجا کشته یافتیم القصد البوسفیان کاروان را بجا رسانیده فی الفور از اینجا بازگشته خود را
 بسپاه قریش رسانید پس آنسر و با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیب بود نزول
 اجلال فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت مکه فرود آمدند و آب را گرد آورده و برای مسلمانان بگذاشتند
 و بای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پایهای مردمان و سمسای ستوران تا بر آن فرود میرفت
 و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دمای شان سوسه انداخت که شما گمان میبردید که غنیمت
 خدا با ماست و ما دوستان خدا ایم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی
 بر شما غالب کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما بهر نوعیکه خواهند درین اثنای سبانه بارانی فرستاد
 که سائل شد بآن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها
 پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل و لاگردید چنانچه
 حق جل شان بان خبر میدهد و نیز نزل علیکم من السماء لیطهرکم به و نیز بپ عکرم رجز الشیطان
 و سعد بن معاذ را برای رسول خدا بعد حصول اجازت عیشی از عیوب و برگ حرام راست کرده
 جمعی از انصار را بیرون عیش برای محافظت و حراست آنسر و دشمنین ساختن عرض کرد که یا
 رسول الله تو در عیش باشی و راحله تو آنجا میسازند و ما بجنب مشغول شویم و جان شدی کنیم
 اگر حق بجهان نصرت داد و فبا والا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دست
 تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنب خواهد آنجا میسر کرد از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آماده جنگ شد آنسر در صلی الله علیه و سلم تسبیح صغیر برداشته و ای مهاجرین
 بمصعب بن عمر و رای خزرج بحجاب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
 بر احد حمله نکنید و اگر لشمار مقارن شوند تیر باران نمانید لکن بعرفه نماند ازید تا تیر کش عاالی شوند
 پس اول از لشکر کفار عقبه بن ربیعہ و عقیبه بن ربیعہ و ولید بن عتبہ برآمده بمبارد طلبیدند از
 لشکر اسلام عوف و معاذ لپیان حارث و عبد الله بن رواحه از جماعت انصار برآمدند کفار
 گفتند که ما را با شما کاری نیست ما اینای اعمام خود را میخواهیم آنجناب بعبدیه بن حارث
 و حمزه و علی فرمود که با ایشان مبارزت نمانید پس هر سه برآمده چون شمشیر خان بمیدان
 درآمدند و عقبه بعقبه و حمزه بشیب و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
 بیک حمله گشتند و ضرب قوی عقبه بر زانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
 بجنگم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حسین مراجعت ازید در وادی صفرا الحق لشهدا
 گردیده هماغدا دفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود میدید
 حرب مشاهده فرمود در عیش درآمده دست بدعا برداشت و گفت پروردگار اینک قوم قوی
 با کمال خیر و تکبر در عنوت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
 اگر بپاک کنی این عصای سلیمان را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان و عده
 نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که در ااز دوش مبارکش افتاد البکر را ع
 اطر را برداشته بر دوش آنسر در نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
 کردی و قریب است که وعده خود را با تو راست گرداند و بعد الحاح و مبالغه در دعا بدرگاه
 کبریا بخواب رفته چون بیدار شد از البکر فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل با بنی از قرآن ملایکه بپوش
 بر اسپان ابلق سوار زمین آمده در مقدمه لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با بنی از ان
 سوار یک از مندرعان عساکر ملکی رسیده در مینه و میکاسیل با بنی از ان نفر از شهنسواران
 محافل نلکی نزول کرده بمیره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان لن یکفیکم ان یکم رکیم بشکله الا ان من
 الملایکه منزله ان خبر میدهند و در مواضع میگفتند که ملایکه در غیر غزوه بدر قتال نکردند و در چنین احد
 نزول ملایکه فقط برای اعانت و امداد و تبلیث قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تفسیر

نیست و حدیث مسلم را که مروی است انس عین ابی وقاص رضو در شش ماهی آمد که گفت در واحد
 دیدم حبیب و میکائیل را در عین بسیار آنس و آنجا همای سفید که قتل میکردند با کفره اش قتل سپر
 چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و نمره قتل اشتغال یافت آنجناب از عرش فرساریده
 آید و کوه سبزم الجمع و دیولون الدرب بر زبان مبارک رانده شتی از خاک برگرفته شاسته او جوهه گویا
 بجانب فوج اعدا خداخت پس لال افتاد در لشکر کفره و خوف وراس بر ایشان غالب شد
 بمشاهده اینحال ابو جحل بیشتر سوار شده در میان رسیده گفت که از قتل عقبه و شنبه و رسیدن
 بخاطر آنکه ایشان از عقل معذور بودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند از اینجا باز نگریم تا صاحب
 محمد را در میان نکشم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
 و باز ترک دین ابا و نمایند پس درینحال معوذ و معاذ پسیران عفره و قریب بی رسیده مانند چراغ اجاز خود
 بر حسیه معاذ از ضرب شمشیر ساق دی جدا کرد و معوذ زخمی دیگر رسانیده او را بر خاک ندانست انداخت
 و عکرمه پیشش بر معاذ فرستی رسانید که دستش بر پهلوی او انداخت و معوذ در حسیه شهادت یافت
 پس رفقی از ان ابو جحل مانده بود که عبداللہ بن مسعود آمده بر سینه چکبک اش نشسته و گوش گرفته
 گفت یا عدو اللہ توئی ابو جحل او گفت زیاده برین نیست که مروی را تویم او شش ماه و شش سال
 بر جای پند برآمدی که بر سینه سرداری نشسته وی سرش بریده بر میان کشید و بحدود گذارند
 آنوقت ب فرود آمد اللہ الذی نصر عبده و اعز دینہ و اگر چه این ملعون از فرعون این است گفته اند
 اما بدتر است از فرعون که در صحن غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بد بخت نام اخیره
 بکبر و زبده و بعد وی عاصم بن عوف سبھی از صفت اعدا بر آمده با کمال طسراق مبارز طلبید ابو جحانه
 انصاری بروی حمله آورده بیک ضرب تیغ آید او را بد و زخ و فرستاد چون برای لغزش سالن
 وی فرود آمد معبد بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او بر خاسته بر معبد چپ
 ضرب نموده یکی از آنها کارگر نشده و اگر خنجر خود را در میان کی افکند ابو جحانه بالای او افتاده بهمانجا
 کار او را تمام رسانید و نوفل بن خولید که از اشک کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
 امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجهه که بدو عای آنسر و در حق وی شنیده بود در عیش سیده مقتول
 ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد للہ الذی اجاب دعوتی و در از روزی شد که

بست و چهار کاره ابدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبد الرحمن بن عوف اسیر کرد
 چون ببلال از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا انصار الله و انصار رسول الله
 اینست امیه رئیس مشرکان باستم ای خیر کی از انصار آقا پشش کرده او را با پشش قتل نمایند
 و امیر المؤمنین عمر بن خطاب با حال خود عاصم بن یزید مبارزت کرده از پایش در آورد و مروی است از
 ابن اسلم که گفت در آن روز شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه و سلم چوبی بدرست من داد
 آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کرم با وی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
 نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت باصحاب وقت تلافی صفین و صیت فرمود
 که جمعی از بنی هاشم را میدانم که با کراه از مکه برآمده اند هر یک یک را ایشان خصوصاً عباس دست یابد
 ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابوالنختری که با نجباب و یاران او هرگز کمر و سب
 نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس گفت بن عمر انصاری
 عباس را اسیر نمود چون آنسور از وی پرسید که تو با وجود ضعف جسته بنسبت عباس ادا چگونگی
 اسیر کردی او گفت که مروی همیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
 فرشته بود که ترا اعانت کرد و آنرا در ملائک بسیار کسان را اسیر مقتول ساختند و همه کسان از کفره
 و مسلمین ایشان را امید میدهند و چون که ابوالنختری دست برای بندن داد البوداد و ازانی از تیری او را
 هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیر از اینها مستحکم استند عباس از الم بستگی می نالید آن نجباب را
 از ناله اش خواب آمد یکی از اصحاب این را دریافتند او را بستند که در عباس نجواب رفت آنحضرت
 فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک گردانیدم پس فرمود
 که بند تمام اسیران را سبک سازید الله فوج کفار یقین ترین و جهیکه فوق آن متصور نیست آنرا
 یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که نیمه آن عباس و عقیل بن ابی طالب
 و نوفل بن مارث بن عبد المطلب بودند در بند و اسیر درآمدند و ابوسفیان از زخمها خورده با اکثری از
 اهل کفر و ملعیان از میه آن گر خیمه خود را بیک رسانید و حین آنرا می گفت که من هرگز خوفناک تر
 مقامی از اینجا ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شمشیر از آنها جری و هشت از انصار بر
 شهادت رسیدند و بعد از تقاضای جنگ چون حکم و الاثرف لغا یافت که جیفه اجساد اهل کفر

و فساد در چای از چایهای بدر اندازند لا شبهای نیست و چهار نفر از صنادید قریش چای
 انداختند و وقت کشیدن لاش عتبه در میان حس و خاشاک چون نظر ابو خدیفه پسرش
 بر آن افتاد تغییر تمام در شربه اش پدید آمد آنسرور روی او دیده فرمود که ای ابو خدیفه از نو
 دند غله بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکلی در حقیقت اسلام ندارم اما پدرم متعلق با غلات
 است بود مترصد بودم که برکت آن بدولت اسلام شرف گردد اکنون غلات آن دیده پشیمان
 خاطر آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب بالشکر ظفر پیکر از بند کوچ نمود بر سر
 آن چاه که ابدان مکرر بان در آن انداخته بودند آمده استاده فرمود یا اباجیل یا عتبه و یا شیبیه یافتند
 آنچه که پدر در دگارشما پنهان کرده و من یافته ام آنچه که من و عده فرمود شما بد قومی اند که تکیه بکوه
 رسول خود را و دیگران تصدیق نموده و بیرون کردید و از وطن دیگران پناه دادند پس عمر فارغ
 عرض کرد که یا رسول الله با اتبساد پی ارفاح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدا انکی نفس من درید
 قدرت است نیستید شما شتران را از ایشان بعد از آن اسیران را حاضر آوردند آنسرور از ابو بکر
 پرسید که ایشان فدیه باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله کشتن ایشان را
 شاید توفیق اسلام یابند و بگردد فدیه تا بان تقویت حاصل شود پس عمر خطاب کرده فرمود که را
 تو درین باب چیست او گفت که بکشتن ایشان را که ای کفرانده حق سبحانه اگر فتن مال ترا
 بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابو بکر گمیل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم
 است در انبیا که گفت من معنی فمونی و من عصائی فانک عفور صی و مثل عمر مثل نوح صوم است
 که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرن و یا ارس میل بعد اگر فتن اهلان مرضی الی فناد
 مدحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدا نمایی گردان اما فدا بشرطیکه از ایشان سال آینده هفتاد و
 بعد اسیران بدگشت شوند و صحابه بیاس قزاق اسیران حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
 و بجهت رغبت در نیل درجه شهادت خود را فدا اختیار کردند و بعد آنکه رای ایشان بر فدیه قرار گرفت
 جمعی را که مغلس بودند هیچ انفعی از ایشان نبود و از فرمود بشرطیکه باین اهل اسلام کمزربندند و جمعی که
 صنعت کتابت میدادند مقرر کردند که هر یکی از ایشان دو کدوک را از انصاف کتابت آموزد و
 و آنها که چیزی داشتند از بر یکی بقدر مقدور و در دیگران فتنه و عاصم بن ثابت موهبی و عقیقه بزرگ

شتی را که شکینه شتر بردوش میبارک آنسر و در عین نماز انداخته بود حکم تقبیل فرمود و چون عباس
 گفت که چیزی ندارم که در خدا هم آنجناب گفت که وقت بر آمدن از که چندی اوقتی ملا که با هم
 سپردی چه شد عباس عرض کرد که بخیر خدا بران به یکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
 رسول خدائی و کلمه شهادت بر زبان راند و حضرت انصاری بسوی مکه یافت بعد از آن از مدینه بیرون
 آمدند برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی اریحیه قسمت غنائم نمود و شمشیر و زین
 که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غنچه خود آنرا
 بعلی مرتضی رهنم بخشید و تفصیل اصحاب بدر بسیارند بنحله آن انجمنیست هست که فرمود آن
 قد اطلع علی اهل بدر فقال اعلموا انتم فقد غفرتکم و جبریل عم و حضور آنسر و عرض کرد که
 که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین این امت اند جبریل
 گفت که مانیز جماعه ملائکه را که در بدر نازل شده انجمن ملائکه افضل میدانم احدی گفتین که این است
 مشهور مقابل مدینه طیبه در جانب شمال بر سافت دو میل ازان و شتفا قش از تو جه است
 بجهت نفوذ و انقطاع آن از خیال دیگر و در فضل می دارد است احد جیل عینا و نجه و از نجسا
 معام و میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز پیدا است و محبت کنایه است
 از مسرتیکه آنسر و در حالت قدم از سفر بمشاهده این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
 بلبله طیبه است دست میدا و آن بلسان حال از قرب مدینه و اهل آن بشارت اثر میسند قائده
 و قصه نوده احد بالا جمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بکه مراجعت کردند صفوان بن
 امیه و کلمه منی الی جبل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها در آن غزوه کشته شده بودند بآلی سفیان
 گفتند از مردم بگو که باموال خود را امانت ما کنند تا جمیع چیزش نموده از مجرم انتقام مقولان خود تا خیم
 و مجموع اموال کاروان با بوی که ابوسفیان آنرا در دارالمنده نماده بود و صد هزار شغال طلا بود
 از آن راس المال اصحابان اموال داده بچرا که مساوی آن بوده و تجویر بیش مرگ کردند
 بعد از آن جماعتی را از چرسایانان عرب که عودین الهامس یکی از آنها بود بقبایل عرب روانه کرد
 تا ایشان را بنصرت و اعانت خوانند پس لشکر روان حجاج آوردند و جمعی را از زنان بر سر
 نوحه برگشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیه انتقام و باعنه قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر طهیر فرمود

جنانجا

چونکه گفتند از آن زره پوشش بودند و دو صد اسب و ستم هزار شتر و پانزده مویج زنان در شمار آمد
و عباس بن مکه بکه بود در حضور اقدس بنوی مکتوبی مشتمل بر کیفیت و کیفیت لشکر کفار نوشته بود و آنکه کرد
و آن لشکر بتایخ یا نهم شوال سال سوم از هجرت بطف مدینه روان شد چون بدی الحیفه که
پنج شش میل از مدینه است رسیده مقام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کیت
شان فرستاد و موافق نوشته عباس خبر آورد و آنکه فرمود حسينا الله و نعم الوکیل اللهم کما جاهد
و کما اصول پس لشکر کفار از آنجا کوچ کرده بمطرح ادی از جانب احد مقابل مدینه نزول کردند سعد
بن معاذ و سعد بن عباد و اسید بن خضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بجهت آن حضرت
قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید که در مشرف خود خنجر افاده دکان را می کشند تعبیر فرمود
که درین جنگ مصیبتی با من اسلام خواهد رسید و چونکه بعضی انصار در مشرب حاضر نبودند و تا سفت
و محسر نینمودند و میخواستند که تقصیر واقع شود که نلافی تقصیر و جبرانات کنند متعجب گشتند و
بعضی برین قرار گرفت که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بمحاصر باید فرستاد
و گویند که رای شریف هم همین بود اما آخره بن عبد المطلب و جمعی از مهاجرین و قوی از انصار
گفتند که اگر در مدینه متحصن بشویم اعدا محصل ضعف ما کنند و سبب جرأت و قوت ایشان گردد
الله تعالی ما را در روز بدر بآید و یک جماعت قلیل بودیم نصرت کرامت فرمود امر و فضیله لشکرا
و عدت مایه یوسف و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما را طفرست یا شهادت میبرد
م رغوب و محبوب است پس چونکه میالغ و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل به برآوردن فرمود
و آن روز که روز جمعه بود در خطبه میفرمود و عطف و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
و زید فتح و نصرت شما است و حکم یکایک سازای لشکر و ادب حسن جماعت که بر آمدن حریص در غلبه بود
و خوشحال شدند و آن روز بعد از ای نماز عصر حجه شریف از مدینه روان شدند و مدینه را از مدینه
زره پوشید و مسلح بآید خلقی کثیر که بر در حجه صف کشیده بودند چون آنجناب را بدین هیئت دیدند
عوض کردند که یا رسول الله ما را غیر سد که خلافت را می توانیم و اگر راه نماهیم با خطا کردیم که درین باب
جهت نمودیم فرمود که اول نشنیدید و مبالغه و الحاح کردید اما حال سزاوار نیست که چون پیغمبر خدا اسلام
پوشید از آنجا باز نماند تا زمانیکه حق سبحانه میان او و اعدا و دین حکمی کند پس سرالواسته را به همراه

بعلی مرقضی و لوای اویس یسعد بن عباد و علم خنوج بجباب بن المنذر داد و عبد الله بن لکتم را در
 مدینه بمقامت نصب فرموده و با هزار مرد مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
 در منازل بنی النجار فرو داده محمد بن مسلم را با پنجاه کس بر آن حراست متعین ساخته قریب به صبح برآید
 سوار شده با چند نزول اجلال فرمود و بجای ادای نماز صبح زدهی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک
 نهاد و صفوف مبارزین را آنچنان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل رود آمد و ابو عبیده بن
 جراح و سعید بن قحاص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را بر میسر
 و مقداد بن عمرو را بر ساق داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعین که عسکانش محل خطر و کمینگاه
 دشمنان بوده در آن مقام عبد الله بن جبر را با پنجاه تیر انداز متعین فرمود تا آن راه را نگه دارند
 و نگذارند که گهازان راه داده بشکر اسلام بریزند و بمیان لغه بالغه و صیت فرمود که هیچ حال از
 جایی خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن
 ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسر و ابوسفیان را در طلب تعین ساختند و صفوان بن
 اسیه را با اتباع او بر شنگاف کوه داشتند و عبد الله بن بریمه را تیر اندازان امیر کردند و لوای
 بن ابی طلحه و ادنیس جنگ آنجا بنین در گرفت و ابو عامر را پنجاه نفر از قوم خود بر آورده بشکر اسلام
 تیر باران کرد و اهل اسلام بمقابلش در آمده آن کافر با اتباع او از زیر سنگ مجروح ساخته
 گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست و نیز رسید آن و غای علی مرقضی مبادرت
 نموده یعنی بر سرش زد که تا مغزش شگافه نشد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد از
 علم برداشته بجهنم فرستاد و همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان برداشتند و از دست مبارزان اسلام
 یقتل رسیدند تا آنکه نوبت علم برداری نهمه دختر علقمه رسید پس هر که از لشکر کفار سر بر آورده مبارز
 خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بشکر اسلام
 ریزند تیر اندازان متعینه آن آنها را تیر باران کرده از آنجا بازگردانیدند و دشمنان بر صفوف اعدا
 یکبار جمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته نه میت فاش دادند و مغنیات که سر و سگفتند
 بجای آن نوحه و فریاد و وایلا آغاز کردند و در قفا از دست انداخته جانب کوه گرختند پس چون
 جماعت تیر باران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان نه میت خورده و مسلمانان نه میت غارت نشود

بی صبری کرده از جای خود نمیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت نمود
 یا دو بانی بسودی نه بخشید و اکثر از ایشان رفته بنسب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله جماعت
 طویل که زیاده از ده نفر بودند ثبات قدم ورزیدند ناگاه خالد که در کین بود و انتظار فرصت میکشید بمحاربه
 از سرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را بایاران او شهید ساخته از شکاف درآمده شمشیر با
 کشیده بقتل و جرح اهل اسلام بازو کشادتا اینکه آفرقه عظیم در لشکر مسلمانان غارتگری
 حال که بایشان راه یافته بمنزله خویش و بجای نه برخواست و در قتل میکشید گرفتار دند چنانچه اسیر بن حمیر
 و ابو بکر را در زخم از مسلمانان رسیده و بان پذیرد خنجر بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار افتقد
 غلبه کردند که تغصیه منکسر گشت و بجهت شومی نافرمانی رسول خدا که از ان جماعت صادر شد و طمع حطام
 و نیوی در خاطر شان راه یافت شکست بشکر اسلام افتاد و اکثر فراری شدند لکن عنایت الهی
 هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آنقدر را غفور و در چنانچه آیه کریمه ان الذین تولوا منکم لویدعونکم
 الجحیمان انما استنزلتم اشیایان بحضرت ماکسبوا و الله عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم از ان خبر رسیده
 پس اصحاب چهار نفر شدند بمنجی جنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی که بکینه دشمنان
 جبل ختنی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر سر کوفیایم نمودند و داد
 مروی و مردانگی دادند سیاحان الله ابن خالد است که در اسلام قتل کرد و بجای رسیده که خالد
 سیف من سیوف الله در شان او دارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
 مبارز خواسته نبرد بنشیند بجا امیر حمزه بر وی حمله کرده کار او را باخز صامیه چونکه وحشی زیر سینه و کین بود
 بر حمزه حربه انداخت پس بناف رسیده از میان دوران برآمد و بشهادت عظمی رسید و وحشی سنگدل
 پیش آمده شکم مبارکش شگافه جگر بر آورده بنده داد او خاییده از دهن گنده انداخته و بر
 و لباس خود را بوی بخشید و بر قتلش رسیده اعضای او بریده بجای زویر پوشید علی کرم الله
 و حبه تنقص لاش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدین حال دید در گریه شده صورت واقع باز بر
 رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر تریش دست یابم
 هفتاد کس را از ایشان میکشم دین انشا جبریل آمده این آیه رسانید ان عاقبتهم فعاقبوا بمثلکم
 به و لکن صبرتم فهو خیر الصابرین ان شاء الله فرمود خداوند امیر کرم دارین را عید در گذشت و بوض آن

نهاد و بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود و هر چند که درین روز از بی ادبی منع شد لکن روز پنج
 مکه اینقدر مردم از قریش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه اش آنیکه خالد روز پنج
 با جماعتی آویخت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال ممانعت فرموده و فرمود آمد و حکم
 قتال رسانید خالد بازو گشاده نهاد و نفر انگشت چون بحضور رسید آنجناب بر سر عتاب آمده
 گفت که با وجود منع چرا اینقدر مبارزت کردی او مردی را که حکم بقتل رسانیده بود حاضر کرد
 وی حین استفسار بسیار سخت که چون خواستم که بنال حکم منع رسانم مردی میب که پیش یار من
 بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال ترسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
 روزی احد گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه بنفاد تن را از قریش کشم آنروز حق جلت قدتم
 مرا از آن منع فرمود لکن امر و خواست که آنچیز زبان پیغمبر گذشته است آنرا است گذراند و مرگ است
 از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بنه میت آوردند آنحضرت نهضت آمد و از من که به جلو میآمدم
 بودم فرمود که تو چرا بیار آن خود بلخی نگشتی عرض کردم که مرا بتو افتد است یاران دینی غنیمتند
 و نه میت خورند من بایشان چه کار دارم در خیال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی علیه السلام
 حمله آورده متفرق ساخت و بعضی را بدوخ فرستاد و بعضی را میکشید و میکشید و بسیار آنحضرت
 با کفار محاربه میکرد و محافظت آنسر و می نمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هر چه را طرقت
 می دود و کوفه اشل ربه گو سفند آن میزند گفته اند که این کمال بواسطه و جرات مردی است که علی
 با تو میکند آنجناب فرمود آنه منی و انا منه جبرئیل گفت انا شکما بعدة آنحضرت فرمود ای علی میشنوی
 از رضوان که بر آسمان میگویی لا فتی الی علی لا سیف الا ذو الفقار که انی روضه الاحباب و صحیح
 و دهلوی در سراج گفته که درون او علیا منظر العجایب نیز در همین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
 ذکر آن نیست و مگر نیز درین روز دلاور به کار و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر این
 نمیه را از وی رو کرد و چنانچه دستش از آن زخمی شده شل گردید و با وجودیکه مشتاد زخم در آن روز
 خور و جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسر و در می نمود آنسر عم الس بن مالک چون شنید
 که کافران آنحضرت را شنید ساختند پس با صحاب گفت رو با ایستگاه نازده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
 و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده غمناک و عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که یقین اندازی مامور بود مالک بن زهریر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر چکری دوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله و عوالم و سئد
در یک وی برکت این دعا مستجاب الدعوه شد و هر بار که تیری انداخت آنحضرت میگفت آم
یا سعد فد اک ابی و امی و ابو طلحه انصاری که پیش آمده خود را اسیر آنسرور ساخته بود هر تیری که
بجانب اعدای انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آزاد
خانه گمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبداللہ بن نجش شکست آنحضرت شلخ فرماید
وی داد که شمشیر بران گردید و خطله در مدینه همین شب کتخدا شده تهیه غسل کرد و بود که ناگاه
غلبه کفار شنید ببطاقت شده مسلح در مکه رسیده بقتال اشتغال و زریده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجه شهادت رسیده آنحضرت و میکه او را مالیکه غسل میدهند چون نفستش
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابو سعید ساعدی گفته که چون بر لاش می رفته دیدم آب از شش
مقاطع بود و عمر بن جوح انصاری که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است اراده
زنتن کرد و زوجه اش بالغ آمده گفت که پیغمبر خدا را بجهت معذوری گذارشته فتن من نمیدانم که
گر بخیه خواهی آمد او صلاح برداشته گفت اللهم لا تردنی الی الہی و بحضور رسیده عرض کرد که یا
رسول اللہ من امید دارم که بپای لنگ خود در بهشت در آیم و بعد اصرار بجزارت یافته در مکه میخیزد
و جنگ با کفار میکند تا اینکه تیر شهادت رسیده و چون زوجه اش آمده لاش او را برشته بار کرده و را
دفن قصد مدینه کرده و شتر از پا آورده هرگز بر نیخاست و بعد نفستش معلوم شد که دعا کرده بود خداوند
عرا بسوی اہل من باز گردان پس فرود آمده هاجا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم هاجرین
بدستش بوده این قیام ملعون متوجه او شده بغیر شمشیر دست راست او را بنیذاخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون بغیر دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو او را بسینه منضم ساخته بمیدان میخیزد آخر تیر
بسینه اش رسیده از پا در آمد حق سجد فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
لگا داشت و یکی از هنربران میدان جلادت و صیب بن قابوس فرنی بود که سه بار مصفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن مذا و آخر بدرجه شهادت رسیده سعد بن

و قاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از دوشب فرنی دیدم در هیچ موعود از هیچکس ندیدم
 و مخوفت یهودی که از اخبار نبی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خواجه آمده بود
 روزیکه آنسر در غیزه احد بر آمد داعیه اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور سید و علمای
 شهادت بر زبان رانده و بجنگگاه نهاده چندان مجاریه کرد که بغیر شهادت فایز گردید و بجنگگاه
 همراه بوده آب بغزه میسایندند نینیت کعب زنی بود هنر بر موعود که بمشاهده درازی ایادی
 اسد و قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل قتل اشتغال نمود که بسیار
 از کفار مقتول و مجروح ساخت و با وجود مجروحیت خود از جنگ ناستاد آنحضرت در حق و
 وشوهر و سپهر انش و عاف فرمود اللهم اجعلهم رفقا فی الجنة و چند کس از کفار با یکدیگر معاهده
 قتل آنسر و رسیده آنقدر بران حضرت سنگ باران کردند که خسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
 پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را اندر پاک میکرد و نمیکذاشت
 که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قدری ازین خون بر زمین چکد بلائی از آسمان نازل شود که همه
 کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و عقبه بن ابی وقاص ناپاک
 سنگی بر لب زیرین آنسر فرود که دندان پیشین از جانب خیب شکسته شده و بعد الله
 بن شهاب سنگی بر مرق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت
 زدند که از خط و حمایت آنی پنج کی کارگر نماند و چون ابن قتیبه ملعون شمشیر خود حواله بدین مبارک
 کرد آنسر در صدمه ضرب آن لعین و قتل دوزخه که در برداشت در مخالفت افتاد و از چشم مردم
 پنهان گردید آن ملعون آواره انداخت که محمد اکشتم و شیطان جیم نیز هم زبان آورده این را
 در داد طلحه آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد ابی طلح
 در آخر جنگ بر اسب سوار شده پیدا گردید چون نظرش را آنجا افتاد و سخنان نامر آنحضرت
 آغاز کرد و گفت یا محمدایی نجات نیاید اگر قوام و زاز دست او نجات یابی صحابه قصد کردند
 آنجناب منع فرموده نیزه از دست زیر گرفته بروی انداخت او اسب گردانیده بقوم خود ملحق
 شده فریاد میکرد و میگفت که مجرم را کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا
 اینقدر جزع و فزع میکنی او گفت بخدا این زخم که من نهادم اگر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میریزد آخر در هر الفطران که از کعبه بر یک حلقه است بدو فرخ رسید بعبه آنحضرت خواست که بر
 قلعه کوه بر آید بجهت ضعفیکه داشت بر آمدن نتوانست طلحه با وجود جراحتها خود را بر زیر آغزند آنسرور
 پاسبی مبارک بر پشتش نهاده بالا برآمده فرمود که طلحه برخود بهشت را واجب گردانید پس شکران
 در صحن معرکه با طواف و جوانب میشتافتند و در جزایا میخواندند و زمان شان مثل بنده اعضا سے
 شمشیدان را بریده در رشته پاکشیده قلاو با و دست بند با ساختند و گفته رفتند که در سال آینده
 میان ما و شما در میدان بدر باز جنگ هست آنحضرت فرمود که مشرکان الحمال بریانظر خواهند یافت
 و درین معرکه فقها و نفر از اهل اسلام چهار روز مجازین و بقیه از انصار بفرشهادت نایبندند و کسی
 از کفار بنهم رسیدند و آبوغروه شاعری که روز بعد او را به دن اخذندیه آزاد کرده بودند اندر باز آسپه
 قبیل رسید و معاویه بن مغیره که از وی یا اهل اسلام ازیت بسیار رسیده بودند نیز گرفتار شده مقتول گردید
 و بعد دفن شدند و در آخر روز آنسرور سوار شده بمدرینه طبعیه مراجعت فرمودند و در آن زمان هر قبیل
 پیش آمده بر سلامتی آنجناب و طایعت شکرگذاری بجا آوردند و هر یک که بصیغتی رسیده بود
 در جنب لقای آنحضرت سسل میانگاشت و زنی بود که پدر و پسر و شوهر و خندان او کشته
 شده بودند میپرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن هیچکس باک ندارم چه چون تو
 و ارم یعنی همه داریم و همه بی و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان بعد مراجعت خود با در اثنا ی راه
 از بازگشتن پشیمان شده گفتند که زخمی کشیدیم و لشکری جمع ساختیم و هنوز کارنا تمام گذاشته باز گشتیم
 حالا مصلحت این است که برگردیم و اهل اسلام را متناصل نماییم و چون انخبر بحضرت رسالت رسید
 روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجا و مشرکان بشتابید و هیچکس غایب
 احد بیرون نیاید تا کافران بدانند که در اهل اسلام محبت محاربه و قتالیکه کرده اند و هیچ وضعی طاری نشده
 صحابه بجز در اجتماع این مذاکر اطاعت و انقیاد بر میان جان بستند و جبار بر جراحات لبه مستعد محاربه
 گشتند و در اثنا راه با آنسرور که مسلح برآمده انتظار می کشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان
 خبر رسید به الدین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرع الذین استنوا منهم و اتقوا اجر عظیم
 پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بجزا و الاسد که از مدینه طبعیه بر مدینه است فرود آمد و حکم
 فرمود که در پانصد جای آتش افروزند تا بر مشرکان که بشنوند خوف غالب گردد و دو معبد زنی که هنوز مشرک

باسلام نشده بود در آن آوان بکلمه میرفت این را دیده بانی سفیان در راه ملاقی شده خبر رسانید
 که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام از دینیه برآمده در حراء الاسد مقام دارد کافران باستانع انجمن
 و همی قوی و خونی تمام بخاطر راه یافت و اگر چه بظاهر اوسعیان جمعی را فرستاده پیغام داد که یا تم
 بغیرم قتال و استیصال شما متوجهیم لکن بسبب خونی و هر اسی که بر ایشان مستولی شده باز پس ننیدند
 و بسبب عمت تمام خود را بکلمه ساینده و آن سید الشحین بعد چند مقام از آنجا بمدینه مراجعت فرموده
 الفصول الغنبتین جمع فصل معنی نوع و موسم الحقت لفتح الحاء المهملة وسكون الیاء والفتحة فوقها
 وک الاوهی لفتح الهاء وسكون الدال المهملة وفتح الهمزة من الداء به شدة غم انوخم لفتح الواو
 والحاء والمیم وکافی شرح الازهری: **الْمَصْدَرُ بِرَأْيِ الْبَيْضِ قَدْ كَانَتْ دُونَ** **الْقَدِّ كُلِّ مَسْجُودٍ مِنَ اللَّسَمِ** ترجمه آن مبارزان کسانی اند که باز گردانیدند شمشیرهای
 سفید را بنگ سرخ بعد در آمدن از دشمنان بر سر هر یک سیاه است از موبای فروخته شده بر سر
 الحاصل دلیران اهل اسلام شمشیرهای سفید برق آسا آنچنان بر سر مشرکان زده خون آلود
 میساختند که از فرق تادوشش ایشان شکافته میشد **اللغات** المصدری بسقوط النون
 بسبب الاضافة للمفعلي جمع مصدر من الاسماء بمعنى باز گردانیدن کما فی الصراح البیض
 بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است از شمشیر الحرف المضمی الحاء المهملة وسكون الیم جمع
 احمر سرخ و درت بتاء التانیث من الورد و آمدن المسود لضم الیم وسكون السین المهملة
 وفتح الواو وتشدید الدال المهملة من الاسود و سیاه شدن الیم بکسر اللام وفتح الیم جمع لم یوم
 که متجاوز از نوزده گوش باشد کما فی مجمع البحار **وَالْكَلَامَتَيْنِ يَتَعَمَّرُ الْخَطَّ مَا تَرَكَتْ** **اَقْلَهُ**
حَوْفٍ جَسْمٍ غَلِيظٍ مُنْجِمٍ ترجمه و نویسنده گانند نیزه های خطیه که گذاشته قلمها
 آن نیزه را که آن جسم، یسج کافری را بی نقطه الحاصل بهادران اهل اسلام هیچ کافری را
 از کافران نگذاشته اند که سنانهای خونخوار باطراف جسد او تخلانیده باشند و آنجا بر خون شده
 علامتی سیاه نمودار شده باشد **اللغات** السمر بضم السین وسكون الیم جمع اسم نیزه گندم
 کون الخط لفتح الحاء وتشدید الطاء المهملة قسمی است از جوب که از آن نیزه میسازند یا نام موصوفی
 در یامنه مشهور بخط جگر که آنجا از نهند جوب نیزه را زده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میروند

ستی از شمشیر نه بر خط جگر که آنجا از نهند جوب نیزه را زده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میروند

کمانی شرح الازهری الاقلام جمع قلم که ازان سخنان نیزه مراد است و در بعضی نسخ اقلام
 آمده الحرف بفتح الحاء و سکون الواو المملتين کراه التبعیم کسبه الحیر الالعاجام لفظه و ارشاد
 شاکر السلاجک کلم سیمائیه هم والو کیمائیه السیمائیه السیمائیه ترجمه صحابه رسول صلوات
 که مسلح بسلاح تیز اند ایشان را علامتی است که تمیز میدهد از اهل کفر همچنان که درخت گسرخ
 ممتاز است بسبب علامت از درخت کنار صحرای الحاصل دلاوران لشکر اسلام اگر چه
 بصورت در پوشیدن سلاح مشابه یکا و ازان بودند لکن ایشان را علامت سعادت و هدایت
 که آنها دارند همچنانکه در اگر چه با نام است بسلم در خارداری اما از خوشبختی و منفعتی است که در
 سلم نیست و درین کلام ایمانی است لطیف بسوی آنکه هر کدام از صحابه کرام به تاثیر صحبت از سر
 علیه الصلوٰه والسلام گل رعنائی چمن سعادت شده و صنادید قریش هر چند که شرف نسبت داشتند
 اما چونکه کثرت ایمان مشرف نشدند و از طیب صحبت آنجناب بمنشام جان شان بوی نرسید
 همین صورت بی سیرت ماندند حسن زلفه بلال از حبش سهیل از روم زحاک مد اهل
 انجیر بود العجی است: اللغات الشاکل بسقوط النون بسبب الاضافه جمع شاکو مقلوب
 شاکو که او ازان بیابد شده من الشوک بمعنی حدت و تیزی کمانی الصالح سیمائیه السیدین
 الممله و سکون الیاء المشاة التیمائیه نشان و علامت الواو بفتح الواو و سکون الواو الممله
 کسرخ السیمائیه تیز خرد که کنار صحرای است چمن تحقیق آن بالا گذشت
 جند یلک بر کایه النصیر فنشروهم فتنسب المزهري في الاکام کل کلمی ترجمه منبر
 بسوی تو باد بای نصرت الهی بوی خوش ایشان پس گمان بری شگوفه در غلاف دلیری را
 الحاصل دلیل اسلام که از طیبی سلاح و پوشش زده با مثل شگوفه گل در غلاف بودند
 چون دست بر کا و ازان در آورده ایشان را مقتول و مجروح ساخته نریمت میدادند بوی خوش
 اعلام دین را که مژده شجاعت و مصابت ایشان است باد بای فتح و نصرت الهی بمشام جان اهل
 انبان برسانید و در نظر راج النصر اشاره است بحدیث نصرت بالعصا و قصه اش اینکه چون در
 سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از کافران قریش و یهود و دیگر قبایل عرب بر تبتعال اهل اسلام
 اتفاق کرده با هم عهد و میمان بسته متوجه مدینه طیبه شدند و قریب جبل سلع و مرجع سول نزول کردند

که در این کلام بوی خوش ایشان را مقتول و مجروح ساخته نریمت میدادند بوی خوش
 اعلام دین را که مژده شجاعت و مصابت ایشان است باد بای فتح و نصرت الهی بمشام جان اهل
 انبان برسانید و در نظر راج النصر اشاره است بحدیث نصرت بالعصا و قصه اش اینکه چون در
 سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از کافران قریش و یهود و دیگر قبایل عرب بر تبتعال اهل اسلام
 اتفاق کرده با هم عهد و میمان بسته متوجه مدینه طیبه شدند و قریب جبل سلع و مرجع سول نزول کردند

آنجا که با سه هزار کس از مجاهدین انتخاب بمقابل پیش آمده مخفی خندق مابین عساکرین پرداخت
 تا بستی چهار روز بمباریه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت و هجوم اشترار حال بر صحابه تنگ گردید
 که ناگاه شبی حنظل مجده باد صبارا با جماعت ملائکه متعین ساخت تا کمال شدت بر سر کافران و
 میهنای خیم آنها را برکنده بر رویای ایشان انداخت و دیگران را رنگون ساخته خشم و خاشاک
 بر رویای آن فجار ناپاک ریخت و آنقدر عذابی و خوفی در دلهای شان از غلغله تکبیرات ملائکه
 و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گدشته شبان شب فراری شدند و طوفانیکه در لشکر
 کفار اینهمه آفت بر پا بود و در عسکر مؤمنین باد خوش غیر بر نمی وزید چنانچه حق سبحانه ازین
 واقعه بر بیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین امنوا اذکروا النعمه اللّٰه علیکم اذ جاءکم جنود فارس
 علیهم رجاء جنود الم تر و با اللغات الشریح الذین و سکون الشین الم یجی بوی خوش الزهر
 بفتح الزاء الم یجی سکون الماء شکوفه الاکام بفتح العمه جمع کم بکسر الکاف غلات شکوفه الکمی بفتح الهمزة
 و کسر المیم تخفیف الماء المتناثرة التناثرت ذرة لضرورة اشعر مردولیه کأنهم فی ظهور الخیل
 نَبَتْ رَبِّیْ مِنْ شِجَةِ الْحَرَمِ لَکِنْ سَبَّحَ الْحَرَمُ ترجمه گویند که مبارزان اهل اسلام
 بر پشت باغی اسپان گیاه اند که بر زمین بلند رسته از حبت کمال پوشش یاری و آگاهی درگاه
 بسبب محکم بستن تنگهای اسپان الحاصل تلطم علیه الرحمة در وصف سواران اهل جادوین
 که اسپان شان بشاخه زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب نسبت زمین نشیب سخت ترمی باشد
 و ایشان در مکن و ثوق بر پشتهای آنها مشابه اند بگیاهیکه بران می رود و بسبب فرو رفتن بر پشت
 آن اندرون زمین از باد متذبذب کننده نمی شود و این مکن استقرار شان از جهت حریم و احتیاط است
 که هیچ صدمه ایشان را از پشت اسپان جدا کردن نمی تواند و بسبب اینکه تنگهای اسپان را
 سخت و تنگ بسته اند از آنکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زمین برین موقع نیست که
 در سوار شدن مهارت تام بهم نرسانیده باشد و ایشان که شمسواران و صحرای شهابت بودند استقرار
 شان بجهت آن نیست اللغات الظهور ضم الظاهر و المجره و الماء جمع تلطم یعنی پشت الخیل بفتح الخاء
 المجره و سکون الماء المتناثرة التناثرت ذرة لضرورة اشعر مردولیه کأنهم فی ظهور الخیل
 الموحده گیاه ربی بضم الراء الموحده بفتح الهمزة و جمع رلوة زمین بلند الشدة بکسر الشین الموحده

عا گویند بر پشت اسپان چون درخت کمانند از استواری بود و در آن بی کثرت تقسیم

وفتح الدال الملهمة المشددة سنخى الخرم بفتح الحاء الملهمة وسكون الزاء المجمع بهوشيارى واکاهی
 وکرار الخرم بضم الحاء الملهمة و الزاء المجمع شرام تنگ ستوران و اسبان کما فی الصراح
 طارقت قلوب العبدی من کسرتهم قرقا: فالتفرق بین البهيم والبهيم
 ترجمه پریدند و باضطراب آمدند و دشمنان از سختی محاربه شان از روی ترس پس
 استیازن کردند و ریج های گوسفند و سواران دلاور **الحاصل** آنقدر ترس و هول بر قلوب کفار
 از شدت محاربه دلیران اهل اسلام ستولی شده که اگر کجی های گوسفند را می دیدند آنها را
 حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی و اضطراب بی اختیار میگرفتند چنانچه میبایست
 در جنگ چنین و بوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان در غرّه بدرهین حال **دشمنان**
 طارقت بآه التانیث من الطیران پریدند و اضطراب کردن کما فی شرح الانزهی الباس بفتح الباء
 الموحده وسكون النون عذاب سختی در جنگ کما فی الصلح الفرق بفتح الفاء و الراء الملهمة تسیدن
 التفرق من التفریق جدا کردن البهيم بفتح الباء الموحده وسكون الميم المجمع بهیمه بفتح الميم
 البهيم بضم الباء الموحده وفتح الميم المجمع بهیمه بضم الميم سوار دلیر و همز نکت بفتح النون
 ان تلقه الا سئل فی الجاهه ها **ترجمه** هر یک که بحایت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم غر و نصرت او بود اگر نیندازد و غیران در پیشه های خود ساکت شوند **الحاصل**
 صحابه را م رسول اکرم که مقرران بارگاه و الاقباب من ظلمان نخل حمایت آنجناب اند اگر مشایده
 مهابت و شجاعت شان نفی و عری بر دلمای کافران استیلا کند زمین و آسمان و چشمه ها
 تیره و تار سازد جای شکفت نیست از آنکه آنجماعت سر پاشنهاست کسانی اند که اکثر شیخ و کثران
 منقرض غیر عاقل است ایشان را در پیشه خود که جای جرأت و صولت اوست معاینه نماید که
 خونت و خشیت سکوت و زرد و قه خود را بر جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی ح در
 شرح السنه آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جادوم از لشکر اسلام دور
 افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گرخت ناگاه شیر که در شامی راه حایل آمد و گفت
 یا ایها الحارث من مولی رسول خدا ام که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر بادی راه شده بلفک ران
 و همچنین عبید الله بن عمر بن و حالت سفر جای از طعام روم دیده از سبب آن تهفسا کرد و آنها گفتند که بخواب

و سوابی فرار که سر اسرار است چاره کار ندیند و آخر بقیة السیف در فتح کمر در ربه اطاعت کشند
 و حکم الاسلام بعلو و الما علی تا قیام قیامت هم همین حال است که بر مشرعان این دین متین
 و راسخان راه یقین که در ظل حمایت سید المرسلین اند هیچ کی طاعت دست بردی نذارو
 و این آفتیکه بر بعض بلاد مسلمین از غلبه کفره ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار
 فسق و فجور حکام اسلام و اذیت رسانی انام است **اللغات** اولی من الولاية دست
 داشتن و دوستی آنست و کسی است که مخالفت فرمان او نکند حتی الوسع در اجرای احکام
 شرع گوشت المنقسم بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المله من الانقسام
 چیز پراکنشته از هم جدا کردن کما فی الصحاح اصل تبشید اللام من الاحلال فرد و آوردن الجمل
 فرد آمدن کما فی القاموس الحزب کسبه الحاد و سکون الراء المعلقین جای محفوظ الملة بکسر المیم
 و فتح اللام المشددة کیش و شریعت التبت بفتح اللام و سکون الباء المنشاة التختیة شیر اشلال
 بفتح النمره و سکون الشین المجمع و فتح الباء الموحده جمع بشمل بوجه شیر الاعم بفتح النمره و الجیم
 جمع اجمعه بفتح شیر جالت بباء التانیة من التخیل بمنزین افلکدن کما فی القاموس الجدل
 بفتح الجیم و کسر الدال المله مروشدید الخصوصه حصم شخصیت من الخصومة غلبه کردن البرهان
 بضم الباء الموحده حجت الخصم بفتح الیاء المجمع و کسر الصاد المله دشمن قوی کفالت بالعلم
 فی الاثر فی معجمه * فی النجاشیة و القادیب فی الیم * ترجمه بسنده است
 ترا علمی که ثابت است در مردی از روی معجزه زبان جاہلیت و ادبیکه حاصل است او را
 در حالت بی بدی **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلایل و براین قطع نظر کرده بعین انصاف
 ملاحظ کند که آنست در زمان شیوخ جاہلیت در عرب که ابائی ان اصلا خبری از شرع و احکام
 نداشتند با وجودیکه امی بی بد بوده و از قوم خود بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از هیچ
 ادیبی کسب ادب و اخلاق ننموده بچندین فضائل حمیده و خصایل پسندیده که مریدی بران
 مستور نیست آراسته و پرستیده شده از علوم اولین و آخرین خیر داد و بانواع محاسن ادب
 و مواظبت و حکم پر داخت با قطع و یقین دانند که این علم علم لدنی و این اخلاق و کواکب محض
 بتعلیم علام الغیوب اند و این دلیل است قاطع و بر بانی است ساطع بر اثبات نبوت کرمحمد

عا بنقد انعمه کما فی التبیان فی الامام ابراهیم علیه السلام

اُطْعِمْتُ نَحْمَ الصَّالِحِينَ فِي الْمَالِكَيْنِ وَمَا حَصَلَتْ الْأَعْلَى الْأَقَامُ وَالْقَدَمُ * ترجمه انقياد
 و زیدیم که اسی کودکی یا جهالت ایام شباب را در حالت مدح اهل دنیا و چاکری آنها و کسب
 نکردیم مگر چیزیکه مستعمله گنایان و حسرت و ندامت است **الحاصل** انشامت نفس گمراه
 که در ایام کودکی و آوان شباب بیشتر میل بدینا و معیشت اهل آن دارد بطبع عظام دنیوی و رایج
 آنها نیز در وهنایان کرده گرفتار ضلالت شدم الحال که نظر بر قیام آن افتاد و دستم کسروی
 گنایان نه اند و خرم و خیر و شادمانی حاصل نکردم **اللغات** طعنت تها للتعلم من الاطاعت فرباندراری
 کردن الغنی بفتح الغین المعجزة والياء المتناهية التقي نية المشددة لمرای الصبا بك الصدا المصلحة
 کودکی بیایا خود است از صبوة بمعنی میل بجهالت که در اوایل شباب می باشد کما فی شرح
 الاسفر فی المالکین مدح اهل دنیا و چاکری آنها الانعام بفتح النعمة الممدودة جمع انعم گناه
 اندم فنجتمین لشیمانی و حسرت کما فی شرح الانهری فیا حسارة فقیس فی تخیارها *
 که تشریف الذین بالدنيا فكم تسهم * ترجمه ای و امی و نایکای نفس را در بازگانی او که خیر
 دین را بعوض دنیا و اراده خریداری هم نکرد **الحاصل** نفس زیانکار است و او بود که دین با تری
 اختیار کردی و بدینای فانی و اهل آن نیز داختم لکن از گمراهی ببلای خود میل بدینای دوان
 کرده آخرت را بنابه ساخت و در وعید او لیک الذین اشترو الضلالة بالهدی ما حجت تخاتم
 در آمد **اللغات** الحارة بفتح الحاء المعجزة زیانکاری التجارب بکسر التاء المتناهية الفعلاء
 بازگانی که تهم بفتح التاء المتناهية الفواقیة و نعم السین المملوءة من السوء و تهم دین کلا و ذکر بها کردن
 کما فی المنزب و من بیع اجد منه یحاجله * بین که الغلب فی بیع و فی سلم *
 ترجمه و کسیکه فرشت آخرت خود را بدینای خود ظاهر شود او نقصان در بیعیان من و بیع
 موجود بود و در بیعیان من موجود و بیع موعود باشد **الحاصل** در فرشتن لذایذ کثیره ازت بعوض
 منافع قلیل دنیا بخیر ان و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است که دنیا را بخر
 آخرت گرداند اینجا همه خیر و طاعت کار و انجام کاشته خود ستاند **اللغات** الاجل بالهزة
 الممدودة و کسر الهمزة آخرت العاقل زیان بین بفتح الیاء المتناهية التقي نية و کسر الباء الموحدة من البیان
 بهوید شدن کما فی المنزب الغلب بفتح الغین المعجزة و سکون الباء الموحدة نقصان آوردن بیع

بر که او را با تری و بیعیان من و بیع موعود باشد و در فرشتن لذایذ کثیره ازت بعوض منافع قلیل دنیا بخیر ان و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است که دنیا را بخر آخرت گرداند اینجا همه خیر و طاعت کار و انجام کاشته خود ستاند اللغات الاجل بالهزة الممدودة و کسر الهمزة آخرت العاقل زیان بین بفتح الیاء المتناهية التقي نية و کسر الباء الموحدة من البیان بهوید شدن کما فی المنزب الغلب بفتح الغین المعجزة و سکون الباء الموحدة نقصان آوردن بیع

در آن سکون است و تحت آن ملکی دیگر است مسمی بنفس کمال و لوح محفوظ که قلم در آن افانته
تفصیل این علوم میکند و هر چه شدنی است تا دخول اهل جنت و جزیت و دخول اهل نار و نار
باثبات قلم در وی ثابت است و احکام آن از تغییر و تبدل محفوظ اند و ماتحت آن اقلام
و الواح جزئی اند که در احکام آن مؤانیات واقع میشود و چنانچه یکدیگر میجو الله مایشا و وثیبت
از ان خبر میدهد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْطِعُوا زُفَرَكُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ عَظَمَةٍ مِّنْهُ تَعْلَمُونَ** **وَإِنَّ الْكَاذِبَ فِي الْغُفْرَانِ كَالْخِثْمِ** *
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْطِعُوا زُفَرَكُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ عَظَمَةٍ مِّنْهُ تَعْلَمُونَ** **وَإِنَّ الْكَاذِبَ فِي الْغُفْرَانِ كَالْخِثْمِ** *
تا امید شود از گناه یکدیگر بزرگ است بدرستی که گناهان کبایر در آمرزش مثل معصیت منزه اند
امید است که رحمت پروردگار من نهنگامیکه قسمت کند پروردگار آنرا رسد بر اندازه گناهان
در قسمت الحاصل ذنوب کبایر در عموم آمرزش رب مغفور مثل صغایر ذنوب است
پس ناامیدی از رحمت عظیمش گنجایشی ندارد چه در وعده آن کریم علی الاطلاق که در
لَا تَقْطَعُوا زُفَرَكُمْ از آن الله تعالی غیر الذنوب جمیعاً است خلف نیست بلکه رسول رحمت
بر اندازه معصیت تواند بود هر که را معصیت بیشتر است مستحق رحمت بیشتر دارد
نصیب است بهشت ای حادثا شناس برو که مستحق است گناهکارانند به دور
حدیث دارد شده که حق سبحانه را صد رحمت است بر خلائق یک از ان بدینا و لهذا
که بسبب آن مادران و پدران بر او لاد عطف و دارند و نوودنه رحمت باقی است که در دنیا
بر عموم خلائق تقسیم فرماید از لطف تو بیچ بنده نو میزند و مقبول تو جز قبل نپا یزیدند
لطف بکدام فرم پیوست می در کلام به باز نه از خورشید نشد به چون عود بود و چوب بید
آوردم به روی سید و موی سپید آوردم به گفتی که ز تخم ناامیدی کفر است به فرمان تو بردم و
امید آوردم **وَاللُّغَاتُ لَا تَغْطِي لَفْجَ النَّوْنِ** و کسر یا من القنوط ناامیدن کن که از لغز
الزلف لَفْجَ الزَّالِجَةِ لغزش و بالضم گناه کافی المنتخب الکبایر جمع کبیره و آن گناهی است
که حرمت آن تهدید شدیدی بالبعین حد مودک شده باشد **وَالْوَغْدَانِ** است از قتل ناخوش و زنا
و لو اطو و سمره و قطع طایق و شرب خمر و قذف محصنه و اکل مال یتیم را الحاد و حرم و شهادت
زور و یمن غموس و قطع رحم و حقوق و الدین و فرزندان جهاد و سحر و کتمان شهادت و اطلاق

اینکه از رحمت شست و پا می کند به چون بلباز و غفران می نشیند چون کم از رحمت آن که قسمت میکند بر این آید و در حرم و گناه آنقدر

و کذب و سعی با فساد و حیانت و اخذ رشوت و دیرا خوارزی و آفساد میان زن و شوهر و تکلیفی
 و غلامی و غیبت و سعایت پیش احکام و قمار بازی و نکاح با محارم شرعی و عدم ادای زکوة
 و ترک صوم و صلوة جمعه و جماعت عباد و ادای نمازی طهارت و دخول مساجد و حالت خبیثه
 و خانه جنگی و تجاوز از امام حق و امانت صحابه و هدم مسجد و احکار و آحراق جان دار و ترک نماز
 و تشبیه با کفار و ملائیس غیر یا بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کبار شمرده اند و بعضی
 کفر گفته اند و مادر ای آن بسیدارند و احاطه دشوار است انفعران بعضی الفین المبحر امر زین
 الاثم بعضین گناه صغیر و نزر و بعضی بعضی اراده جازمه است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب فحقیر
 اند از ان القسم کبر القات و فتح السین المله جمع قسمت بخش کردن یا کثرت فاجعل رجائی
 غیر متعکس لکلیک و اجعل حسنی غیر متعکس و الطف یعبدک و لا لک ان
 ان که صلی علی قد عه الالهوال یتقیرم ترجمه ای پروردگار من پس
 بگردان امید مواخیر میل با امید از نزد خود گردان گمان مرا که بجهت تست غیر منقطع و طفت
 فرما بر بنده خود و دنیا و آخرت بدستی که او را تکی است ضعیف که وقت در دستش و بهر محبت
 می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتبه و بلکه خوف و جاست و محبت ضای غلبه عصیان
 استیلا خوف موم انقلاب طر رجای شود لهذا بجهت تبیث و استقامت آن استقامت
 کرده میگویی که پروردگار امید بخشش و نجات که در مصوات از جناب پاک تو دوام امید دارم که
 و هلاک منقلب نشود و دستاویز حسن ظن بجهت عیم تو که نزد من هست دید و پاره نگر و دیده
 گنه کار تو رجای طفت و عنایت و دنیا و آخرت از تو دارم چه در اصر و تحمل بر شایه اوقات
 اللغات الرب پروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
 و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه و تعالی نیست
 و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الله و رب المال منع و انشود
 الله جانیع الراء المله امید الاله کاس و از گون شدن الحساب بالکسب الحسان پنداشت
 و گمان انخرم لغت الی المبحر و کسر الراء المله من الانخرم درین درخته کردن العیبر
 یفتح الصاد المله و سکون الباء الموحده شکسبانی الالهوال بافتح جمع هول ترس و اضطراب شدید

یا رب یا ربم برادر می گردان بگردان در قامت نزد تو که سبب است از غم طفت کن بدیده خودیم در میان خویش و از تو بفرست از خویشا که نزد تو

[illegible]

